

# در افشای ماهیت "حزب کمونیزست کارگری ایران" و نظریات ضد کمونیستی آن

جلد دوم

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)

آبان ماه ۱۳۹۲



# فهرست مطالب

۱ - مسلمان کشی و قوم کشی به بهانه‌ی مبارزه علیه‌ی "تروریسم" و "اسلام سیاسی"

[به نقل از توفان الکترونیکی شماره ۱. ص. ۱]

۲ - نهضت مقاومت ملت‌ها بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم، و یا جنگ کشیش‌ها و خاخام‌ها از یک سو و آخوندها از سوی دیگر

[به نقل از توفان الکترونیک شماره ۳ ص. ۵]

۳ - استقلال و عدم وابستگی در جبهه‌ی مقاومت میهنی به چه مفهوم است؟

[به نقل از توفان شماره ۷۹ ص. ۲۹]

۴ - مفهوم مبارزه‌ی ضد اسلام در اوضاع سیاسی کنونی

[بر گرفته از توفان شماره ۸۵ ص. ۴۰]

۵ - "نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دوتاشون"

[به نقل از توفان شماره ۸۵ ص. ۴۶]

۶ - رهبری اسلامی در جنبش‌های آزادیبخش

[به نقل از توفان شماره ۹۱ ص. ۵۴]

۷ - دسیسه‌های امپریالیسم و صهیونیسم در ایران و لزوم مبارزه با تشنت نظری

[به نقل از توفان شماره ۹۲ ص. ۶۷]

۸ - رهبران ارتش‌های موهومی در فکر کسب قدرت سیاسی

[به نقل از توفان شماره ۹۴ ص. ۷۵]

۹ - میهن پرستان کمونیست و وطن‌فروشان "انقلابی"

[به نقل از توفان شماره ۹۵] ص. ۸۴

۱۰ - دروغگوئی و ساده‌انگاری دو زمینه‌ی تدارک تجاوز امپریالیستی

[به نقل از توفان شماره ۹۵] | ص. ۹۲

۱۱ - درک نادرست از حقوق دموکراتیک و تقویت فاشیسم

[به نقل از توفان شماره ۹۶] | ص. ۱۰۰

۱۲ - تئوری‌های "منصور حکمت" تدارک روانی تجاوز  
امپریالیسم و صهیونیسم به ایران

[به نقل از توفان شماره ۹۷] ص. ۱۰۴

۱۳ - ماهیت "فتنه‌ی" صهیونیستی علیه مسلمانان در کجاست؟

[به نقل از توفان شماره‌ی ۹۸] ص. ۱۱۳

۱۴ - همدستی فاشیست‌ها با اسلام ستیزها در خدمت سیاست راهبردی  
امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها

[به نقل از توفان شماره ۱۰۱] ص. ۱۱۸

۱۵ - روش‌های مبارزه‌ی بورژوازی با حزب طبقه‌ی کارگر

[به نقل از توفان شماره ۱۰۲] ص. ۱۲۳

۱۶ - همدستی پیروان منصور حکمت با فاشیست‌ها و صهیونیست‌ها

[به نقل از توفان شماره ۱۰۴] ص. ۱۲۸

۱۷ - مبارزه با حجاب اسلامی بهانه‌ی حمایت از صهیونیسم بی حجاب

۱۳۱.ص [به نقل از توفان شماره ۱۱۲]

۱۸ – همکاری با اسرائیل جنایت علیه بشریت است

۱۳۵.ص [به نقل از توفان شماره ۱۲۴]

۱۹ – از کتابسوزی تا آدمسوزی فقط یک گام است

۱۴۲.ص [به نقل از توفان ۱۲۸]

۲۰ – مبارزه با دین بر متن مبارزه‌ی طبقاتی

۱۴۷.ص [به نقل از توفان شماره ۱۲۹]

۲۱ – انترناسیونالیسم پرولتری، کسموپلیتیسیم و پان اسلامیسیم

۱۵۲.ص | [به نقل از توفان شماره ۱۳۸]

۲۲ – پیرامون حمله‌ی احتمالی به ایران  
جبهه‌ی دشمنان مردم ایران را بهتر بشناسیم

۱۶۱.ص [به نقل از توفان ۱۴۲ شماره]

۲۳ – سخنی پیرامون منافع ملی ایران و تحریکات امپریالیستی در مورد جزایر  
سه گانه

۱۷۶.ص [به نقل توفان شماره ۱۴۷]

# مسلمان کشی و قوم کشی به بهانه‌ی مبارزه علیه‌ی "تروریسم" و "اسلام سیاسی"

[به نقل از توفان الکترونیکی شماره. ۱.]

"به من چه"

"همین که دل، دلِ خون بار ابره س  
همین که شب، شب قتل ستاره س  
همین که بغض تو، بغض همیشه س  
همین که ترس من، ترس دوباره س

همین که تو پُری از طعم وحشت  
همین که خونه خالی از ترانه س  
همین که کوچه در کوچه‌ی این شهر  
دچار پچ بچه‌های شبانه س

به من چه سرخی میخک تو مهتاب؟  
به من چه رقص نیلوفر روی آب؟  
قفس بارونه کابوس کبوتر  
به من چه کوچه باغ شعر سهراب؟

ستیز تگرگ و گلبرگه،  
مصاف آینه و الماسه،  
پیکار کبریته و خرمن  
نبرد ارکیده و داسه!

کنار کوچه بچه‌های پرسه  
تو بهت ریشه و رگ، گرد و سوزن  
کنار مادرک‌های شناور  
روی سمفونی نفرین و شیون،  
... "

**ایرج جنتی عطائی**

کمونیست‌ها هوادار نسل‌کشی و سربریدن نیستند. کمونیست‌ها افکارشان در قبال ویروس فاشیسم و نازیسم و صهیونیسم مصونیت دارد. کمونیست‌ها هرگز بر این نظر نیستند که برای نابودی اندیشه‌های ارتجاعی که ریشه‌های تاریخی و سنتی در میان نسل‌های بشری دارد روش درمان قتل‌های انبوه زنجیره‌ای به عنوان اقدامی درمانی مؤثر و کارساز می‌باشد. این تفکر مذهب‌بیون است که افکار را نه اکتسابی و انسان را نه زاده‌ی محیط خویش بلکه فردی مسلوب‌الاراده می‌دانند که باید در یک چارچوب از قبل تعیین شده‌ی الهی فکر کند و به آن عمل نماید. کمونیست‌ها به جای بریدن سرها، به تنویر افکار اعتقاد دارند و این را وظیفه‌ی تاریخی کمونیست‌ها می‌دانند تا با کار روشنگرانه و با حوصله و سازمان‌یافته و با اسلحه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در افکار انسان‌ها تغییرات اساسی ایجاد کنند. جهان را فقط با دست انسان‌ها می‌توان تغییر داد. مضمون مبارزه‌ی طبقاتی کمونیست‌ها نیز از این ایده‌ی واقع‌بینانه الهام می‌گیرد. ضد کمونیست‌ها و دشمنان بشریت مستمراً در پی آنند که با تزریق افکار مسموم، اختیار انسان‌ها را در ید خود بگیرند، بر آنها مسلط شوند و با دستگاه فکری نظام یافته‌ی خویش که محصول ماشین تبلیغاتی رسانه‌های گروهی و شرایط مادی اجتماعی آنهاست ارتشی فریب خورده و آماده‌ی خدمت به طبقات ارتجاعی ایجاد نمایند و آنها را علیه‌ی بشریت مترقی و در رأسشان کمونیست‌ها، بسیج نمایند. این مبارزه میان نو و کهنه از بدو پیدایش جوامع بشری وجود داشته است.

کمونیست‌ها هرگز هوادار قتل عام مسلمین به این بهانه که اسلام دین ارتجاعی است نیستند، مگر سایر ادیان مترقی‌اند که تنها اسلام ارتجاعی باشد؟ مگر سایر ادیان سیاسی نیستند که فقط دین اسلام به سیاسی بودن "متهم" می‌شود؟ مگر می‌شود صدها میلیون انسانی را که خود قربانیان نظام‌های عقب مانده و ارتجاعی جهانی هستند به خوشخیالی رهائی بشریت قتل عام کرد؟ مگر می‌شود با قتل عام معتقدین به مذهب بهائی که به همان اندازه سایر ادیان ارتجاعی و مخرب است و با سیاست کسموپلیتیک و جهان وطنی خویش نظیر نظریات ارتجاعی منصور حکمت جاده صاف کن تجاوز امپریالیستی در جهان است، موافق بود؟ مخالفین مبارزه‌ی روشنگرانه‌ی ضد مذهبی، امپریالیست‌ها، صهیونیست‌ها و طبقات ارتجاعی مسلط جوامع بشری هستند این است که برای مبارزه با عقب ماندگی‌های مذهبی و عواملی که این قید و بندهای اسارت فکری را تقویت می‌کند باید سرسختانه علیه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم و سرمایه‌داری و نظام‌های تولیدی پیش سرمایه‌داری مبارزه نمود. مبارزه بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم گام روشنی در از بین بردن خرافه‌ی دین اعم از اسلامیت، یهودیت و مسیحیت است. هم اکنون جنایات جرج بوش‌های "متمدن" و "مدرن" با پرچم

جنگ صلیبی و بسیج مسیحیان مرتجع آمریکائی صورت می گیرد که ملغمه‌ای از مسیحیت اروپائی و یهودیت اسرائیلی است و مسیحیت را به مبنای خویش که یهودیت باشد سوق می دهد. به تدریج اسرائیل به سرزمین مسیح نیز بدل شده است که باید از جنگ مسلمانان بدر آورد. اسلحه‌ی مبارزه‌ی مذهبی اسلحه‌ی امپریالیستی و صهیونیستی نیز هست که هر جنبش قدرتمند ضد امپریالیستی را که برای حقوق و استقلالش می رزمند بنام "تروریسم" محکوم می کند و برای امحاء آن یورش می برد.

امپریالیست‌ها با همین روش در ویتنام و الجزایر جنگیدند. هم جنبش آزادیبخش ویتنام برای آنها جنبش "تروریستی" بود و هم "ویت کونگ‌ها" "تروریست" محسوب می شدند و هم مبارزان الجزایر "مسلمانان تروریست" بودند. باید به پاره‌ای بی خبران ایرانی گوشزد کرد تا از کوه خود پسندی، پرمدعائی و کوته نظری به پائین آمده، به مطالعه‌ی تاریخ مبارزه‌ی مردم جهان و جنایات امپریالیست‌ها بپردازند تا چشمان بینائی پیدا نمایند. خزعبلات منصور حکمت که مجموعه‌ی دروغ‌هائی نظیر آنچه جرج بوش و تونی بلر بهم می بافند می باشد نباید کتاب مقدس این مذهب‌یون مدرن باشد. مذهب‌یونی که بیچاره‌ها با مغز خود نمی اندیشند.

کمونیسست‌ها همواره در مبارزه‌ی اجتماعی میان اعتقادات ایدئولوژیک و اعتقادات سیاسی تفاوت قایل بوده و هستند. از نظر کمونیسست‌ها تنها جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک یک جهان بینی علمی و تنها ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم راهگشای جهان بدون برده‌داری و تحقیر انسان‌هاست. سایر جهان بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها در شرایط تاریخی امروز جهان در ماهیت خویش ارتجاعی و ضد بشری است. ولی وای به روزگار کمونیستی که بخواهد با درک غلط از این اصول در عرصه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی ظاهر شود و کار مبارزه‌ی اجتماعی را با استناد به "ایدئولوژی‌های ارتجاعی" یک تنه به پیش برد. در عرصه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی آنچه تعیین کننده است باورهای ایدئولوژیک نیست، اعتقادات سیاسی و تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. در این جا اعتقادات سیاسی است که حرف نخست را می زند.

یک انسان نماز خوان و روزه گیر و مخالف رژیم در ایران که خمس و زکوة می دهد ولی حاضر است علیه‌ی سلطنت طلبان رنگارنگ و نوه‌ی رضا خان، جرج بوش، آریل شارون و ایهود اولمرت مبارزه نماید، در مقابل تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم به ایران و سایر نقاط جهان ایستادگی کند صدها بار انقلابی تر، شرافتمندتر از یک سلطنت طلب و "کمونیسستی" است که هوادار تجاوز آمریکا به ایران بوده و به قتل عام مردم فلسطین و لبنان، به جرم "تروریست" و یا "مسلمان متعصب" بیرحمانه و خونسردانه و با بی وجدانی



کامل و ضد انسانی صحنه گذارده ولی در عوض عاشق "مدرنیته" است و شب تا صبح را با ویسکی‌های ضد مذهبی بدون پیشداوری‌های نژادی در آغوش این آن بسر می‌آورد و با "اسلام سیاسی" مشغول "مبارزه" است. عنصر بد بو و بد خاصیتی که با سیاست "به من چه و لش کن" و "مبارزه‌ی دو قطب ارتجاعی" مهر کثیفش را به زیر هر سند اعدام دسته جمعی توسط صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها می‌گذارد. چنین "کمونیست" بی هویتی که شعارش "به من چه، و لش کن است" دست دراز شده‌ی صهیونیسم اسرائیل در منطقه است. جریان آلوده‌ای است که نقش ستون پنجم را بازی می‌کند و برای این کار از روز نخست در لندن تعلیم دیده است.

"حزب کمونیست کارگری ایران" از این قماش "کمونیست‌های" اسرائیلی است. هر روز که مبارزه‌ی انقلابی ملت‌های جهان بر ضد زور و قلدری شدت می‌گیرد این دارودسته بیشتر ماهیت زرد و ضد انقلابی خویش را نشان می‌دهند. آنها خواهان کشتار مردم مسلمان فلسطین و لبنان هستند و نه فقط از این جهت که آنها مسلمانند. خیر! از آن جهت که آنها بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم مبارزه می‌کنند و خواست‌های برحقشان جام زهری است که به کام امپریالیست‌ها ریخته می‌شود. اگر باور نمی‌کنید به سرنوشت مردم عراق نگاه کنید. در عراق رهبری جنبش مردم عراق در دست نیروهای سکولار است. ولی این دار و دسته‌ی اسرائیلی حاضر نیستند خواهان خروج بی قید و شرط و فوری نیروهای امپریالیستی و صهیونیستی از عراق باشند. اینکه امروز مبارزه‌ی آنها بر ضد مسلمانان جهان متمرکز است و مثلاً در دانمارک همراه با فاشیست‌ها به عنوان "شهود مسلمان" کاریکاتور پیامبر مسلمانان را به نحو توهین آمیزی تکثیر کرده و توزیع می‌نمودند به آن خاطر است که آتش مبارزه علیه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم در ممالک اسلامی از سایر نقاط جهان فروزان تر است. آنها در آمریکای لاتین حاضر نیستند از مبارزه‌ی رهبران ونزوئلا، بولیوی و مکزیک حمایت کنند و این بار نه از آن جهت که آنها مسلمان تروریست هستند بلکه از آن جهت که متحد "اسلام سیاسی" بوده و دول "بورژوائی" هستند. این دار و دسته خود را هوادار حمایت از "کمونیست‌های ناب" جا می‌زنند. هر جا شما با نقش این عده روبرو می‌شوید خرابکارانه است و خوشبختانه مردم در عراق دستگاه رادیو و تلویزیون اسرائیلی آنها را جمع کردند و هر کدام از این خائنین را به کف آورند به نزد آریل شارون می‌فرستند.

در جنبش کمونیستی جهانی نقش این دار و دسته به همت مبارزه‌ی رفقای ما رو شده است. کمونیست‌های جهان به نقش خرابکارانه‌ی آنها واردند و فوراً آنها را از نمایشات اعتراضی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی طرد می‌کنند و مانع می‌شوند که این خرابکاران با شعارهای اسرائیلی و تضعیف جنبش ضد

جنگ و تجاوز به اخلاص بپردازند. ما ایقان قطعی داریم که با اوج مبارزه‌ی خلق‌ها بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم نقش خرابکارانه‌ی این عمل و اگره‌ی ارتجاع در ایران و خارج از ایران برملا خواهد شد.

حیرت‌انگیز است که کسی به کشتار میلیونی مردمی که امروزه به پاس تجاوز اسرائیل همه‌ی آنها "حزب الله" شده‌اند و به آن افتخار می‌کنند صحنه بگذارد و نعره زند به من چه که در لبنان سر می‌برند و بر روی مردم بمب می‌ریزند، به من چه که بر روی آنها آب را می‌بندند، به من چه که خانه‌هایشان را خراب می‌کنند، به من چه فرزندان‌شان را با داس مرگ درو می‌کنند، کور شوند، مسلمان نشوند و از "حزب الله" که دقیقاً به علت خیانت همین بی‌خیال‌ها قدرت گرفته و همه چیز را برای مردم تهیه کرده و رهبری مبارزه‌ی ملی آنها را به عهده گرفته است حمایت نکنند. این موضعگیری سیاسی به آدمخواری، به فاشیسم و جنایت پیشه‌گی بسیار شبیه است. چنین دیوهائی حق سیاسی نامیدن خویش را ندارند. ننگ تاریخند. این آدمکشان حرفه‌ای همان کسانی هستند که به قدرت نرسیده کاردهای قصابی خویش را تیز می‌کنند. فرومایه‌ترین افراد نیز رضایت نمی‌دهند که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها مردم لبنان را به جرم مسلمانی قتل عام کنند. آن کس که صدای اعتراض بلند نمی‌شود و این جنایت ضد بشری را "جنگ تروریست‌ها" جا می‌زند، جایش در باغ وحش است.

\* \* \* \* \*

نهضت مقاومت ملت‌ها بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم، و  
یا جنگ کشیش‌ها و خاخام‌ها از یک سو و آخوندها از سوی  
دیگر

[به نقل از توفان الکترونیک شماره ۳]

بطور عمده در برخورد به تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم به کشور مستقل لبنان دو نوع تحلیل پدید آمد که غیر قابل انتظار نبود. سایر تحلیل‌ها در میان این دو تحلیل اصلی اطراق کرده بودند و سایه روشن‌های گوناگونی داشتند. یک تحلیل ارتجاعی و صهیونیستی بود که می‌گفت تجاوز به لبنان نزاع دو قطب تروریسم جهانی است و سرنوشت آن کشورها و مردم میلیونی این ممالک به سایر مردم جهان و به ویژه "کمونیست‌های انقلابی" ربطی ندارد. تحلیل دیگر

بر این بود که کشور مستقل لبنان از جانب صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها در چهارچوب استراتژی نفوذ و توسعه طلبی امپریالیسم آمریکا و سیاست استقرار نظم نوین جهانی صورت گرفته است و ترور حریری در لبنان به دست عمال موساد و سیا، نخستین گام برای تکمیل این دسیسه بوده است و لذا نمی‌توان مسئله‌ی تجاوز بربرمنشانه‌ی اسرائیل را به لبنان و سرکوب نهضت فلسطین را به طور انتزاعی و جداگانه از این روند جهانی بررسی کرد. بررسی علمی تنها می‌تواند در این متن حرکت عمومی صورت گیرد.

اساس تحلیل نخست، مبتنی بر تئوری سراپا ارتجاعی و صهیونیستی منصور حکمت است که اسرائیل را یک کشور دموکراتیک و متمدن جلوه می‌دهد و اگر در اثر مبارزه‌ی بی‌امان حزب ما ناچار شده‌اند برای فریب مریدانشان لفظ تروریسم را در مورد قطب مقابل "اسلام سیاسی" بکار ببرند یک لحظه نباید کسی را غافل کند که "بی‌طرفی" آنها در جنگ میان غول‌های تا بدنان مسلح امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم و به همدستی امپریالیسم اروپا از یک طرف و سرزمین کوچک لبنان از جانب دیگر حمایت آشکار از طرف قوی‌تر است. وقتی آنها برای عوامفریبی و جلب نظر توسط دلک‌های خویش فریاد می‌زنند که بگذار طرفین همدیگر را بکشند، در واقع در نعره‌های خویش صادق نیستند و بزدلانه این نعره‌ها را می‌زنند تا اصل مسئله را کتمان کنند. زیرا که حرف اصلی آنها این است که بگذار طرف "قوی‌تر" طرف "ضعیف‌تر" را نابود کند و از آنها کشتار به عمل آورد و نباید مزاحم طرف "قوی‌تر" شد. آنها در چهارچوب سیاست‌های تعیین شده‌ی صهیونیست‌ها در عرصه‌ی جنگ روانی عمل می‌کنند که تلاش داشتند جنبش مقاومت را در جهان با سانسور اخبار و صحنه‌سازی‌های تروریستی بی‌پایه و جلو انداختن عمال منصور حکمت و مشابهان جهانی آنها و سازماندهی فضائی که بتوان مدعی شد "باید مخالف هر دو طرف جنگ بود"، "هر دو طرف ارتجاعی و تروریست هستند" زمینه‌ی جنگ روانی برای ادامه‌ی آدمکشی را فراهم آورند. مگر کشتارهای وحشتناکی که در آفریقا در اثر دسیسه‌ی امپریالیست‌ها با یاری مرتجعین محلی صورت می‌گیرد طرف انقلابی دارد؟ ولی کمونیست‌ها موظفند به ریشه‌ی دلایل این کشتارها اشاره کرده، نقش تاریخی استعمار در این ممالک و امپریالیسم را برملا و برجسته نموده و با کار روشنگری خویش مادر این عیوب را نشان دهند و ثابت کنند که سرمنشاء همه‌ی این اعمال ضد انسانی و بربرمنشانه‌ی استعمار و امپریالیسم است. برای تشکیل اسرائیلی، "حزب کمونیست کارگری ایران" سرمنشاء همه‌ی بدبختی‌ها گویا "اسلام سیاسی" است. قوم‌کشی در آفریقا میراث روشن استعمار است و باید آنرا به مردم نشان داد. کمونیست‌ها فاشیست و بی‌وجدان نیستند. انسانیت از بطن کمونیسم می‌بارد.

هرگز کمونیست‌ها نمی‌توانند و نباید از قتل عام‌ها حمایت کنند. ما از هم اکنون به صراحت بیان می‌کنیم که در فردای پیروزی محتوم نهضت مقاومت انقلابی مردم عراق علیه متجاوزین امپریالیسم، صهیونیسم و ناسیونال شوونیسم رهبری تجزیه طلب و خرابکار گردد، با هرگونه انتقامجویی و قتل عامی در کردستان عراق مخالفیم. ما خواهان محاکمه‌ی علنی خائنین به مردم عراق هستیم و بر آن پای می‌فشاریم ولی هرگز وجود یک رهبری منحرف و خائن و همدست امپریالیسم را به گردن مردم کردستان که خود سال‌هاست قربانیان این قبیل رژیم‌هایند نمی‌گذاریم و با هرگونه قتل عام توده‌ی عظیم مردم کردستان پیگیرانه مبارزه خواهیم کرد. چنین سیاست آدمخوارانه‌ای فاقد آینده بوده و هرگز قدمی در راه دوستی خلق‌ها و ایجاد زمینه برای رشد و تکامل مبارزه‌ی طبقاتی بر نمی‌دارد. انتقامجویی یک ارزش پرولتری نیست از کوه بینی خرده بورژوائی ناشی می‌شود. هیچ جامعه‌ای را نمی‌شود با آدمکشی "درمان" کرد و "پاک" نمود.

سیاست بی‌طرفی منفعل تائید مداوم وضع کنونی است. یعنی صهیونیست‌ها حق دارند شهرهای لبنان را با خاک توسط نیروی هوایی مجهز خود یکسان کنند و لبنانی‌ها نیز از آنجا که هواپیما ندارند باید گورهای دسته جمعی خویش را آماده گردانند و یا در زیر آوار جان دهند. منطق "به من چه، ولش کن" و یا "نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دوتاشون" طرفگیری برای طرف قوی‌تر و بازی دادن مردم در چهارچوب نظم تحمیلی تبلیغاتی صهیونیست‌هاست. حزب ما بارها ماهیت ارتجاعی جریان مشکوک "حزب کمونیست کارگری ایران" و تئوری‌های ارتجاعی منصور حکمت را برملا کرده است ولی در اینجا در عین حال می‌پردازیم به ریشه‌ی انحرافات پاره دیگری که مسحور شارلاتانیسم حکمتیسم شده‌اند، به رنگ جماعت در آمده‌اند. چنین جریان‌ها و یا افراد گمراهی طبیعتاً شایستگی رهبری مبارزه‌ی مردم ایران را ندارند. با سرگشته‌گی پذیرش راه کمترین مقاومت نمی‌توان رهبر شد.

## تساوی حقوق ملل و امر بزرگ استقلال ملی

خواست تساوی حقوق ملل یک خواست سراپا بورژوائی است. نفس این خواست نشان می‌دهد که ملت‌ها در گذشته دارای این حقوق نبوده‌اند و در حال حاضر نیز خطر تجاوز به این حقشان منتفی نیست. پس باید همواره بیدار و هشیار بود و از این حق بورژوائی که در شرایط کنونی جهان زیر سلطه‌ی امپریالیسم به نفع نیروهای مترقی و انقلابی و پرولتری است، به دفاع برخاست. دفاع از این حق، فعلیت خویش را هرگز از دست نداده است. همه‌ی ملل جهان

دارای حقوق مساوی هستند. این یک دست‌آورد بشری است که برای تحقق آن میلیون‌ها نفر تا کنون جان خود را از دست داده‌اند. استعمارگران با این تحلیل موافق نبودند و بر این نظر بودند که نژاد یک بلژیکی از یک کنگویی، نژاد یک ایتالیایی از یک فرد آلبانیایی و یا لیبیایی، نژاد یک فرانسوی و انگلیسی از نژاد اعراب و مردمان افریقائی و یا هندی و چینی برتر است و اروپای "متمدن" در مقابل آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین "وحشی" از حقوق بیشتری برخوردار است. آنها با خط‌کش آفریقا را میان خویش تقسیم می‌کردند و ممالک جهان را به زیر سلطه‌ی خویش آورده و مردمان بومی آنها را قتل عام می‌نمودند. این کار یا با سلاح گرم و یا با توزیع میکروب انجام می‌گرفت. بر عکس مسئله‌ی استقلال ملت‌ها در شرایط جهانی شدن سرمایه و سیاست عملیات بازدارنده‌ی امپریالیست‌ها در فلسطین، یوگسلاوی، افغانستان، عراق، لبنان و... نقش بسیار مهمی به حفظ امر استقلال سیاسی داده و در ممالکی که مورد هجوم و اشغال قرار گرفته‌اند امر استقلال و تمامیت ارضی این ممالک را به عامل بزرگ بسیج توده‌ای و عامل قطعی مبارزه بدل کرده و حفظ آنها در رأس مبارزه‌ی ملی و طبقاتی قرار می‌دهد. کمونیست‌ها باید تلاش کنند برای ممانعت از انحراف مبارزه‌ی ملی، رهبری مبارزه‌ی ملی را خود به کف آورند. حزب ما در نخستین گزارش سیاسی کنگره‌ی مؤسس خود به این تحول دیالکتیکی که هجوم افسار گسیخته‌ی سرمایه‌ی جهانی تحت عنوان جهانی شدن سرمایه و نظم نوین جهانی منجر به مقاومت ملل شده و جنگ انقلابی ملی را در دستور روز نیروهای انقلابی قرار داده است، اشاره می‌کند. حال ما با پیشگویی "حزب کار ایران (توفان)" که جهت سیر تحولات را بدرستی ارزیابی کرده بود روبرو هستیم.

این کمونیست‌ها بودند که پس از جنگ جهانی اول از حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش به دفاع برخاستند. نطق‌های رفیق مولوتف در مراجع جهانی مملو از حمایت از این حق و افشاء سیاست‌های استعماری و نژادی امپریالیستی است. سال‌ها مبارزه‌ی ملت‌ها در قالب دول خویش به طول انجامیده است تا در جامعه‌ی ملل و سپس سازمان ملل متحد حقوق دول عضو آن برسمیت شناخته شود و منشور ملل به امضاء همه‌ی اعضاء جامعه‌ی جهانی برسد و مورد احترام قرار گیرد. حمایت از حقوق ملل صحنه بر این واقعیت است که ملت‌های جهان صرف‌نظر از نژاد، مذهب، بزرگی و کوچکی، شرایط جغرافیایی، ترکیب قومی، زبان و رنگ پوست و درجه‌ی تکامل و نوع نظام حکومتی و ایدئولوژیکی دارای حقوق یکسان هستند. همین که این اصل بدیهی را در اسناد سازمان ملل متحد توانسته‌اند با مبارزه‌ی پیگیر برخلاف نظر نژاد پرستان و فاشیست‌ها بگنجانند دال بر آن است که محافل و نیروهائی وجود دارند که این

اصول بدیهی را برسمیت نمی‌شناسند و مترصدند که آنها را با تمام نیرو در جهت منافع آزمندانه‌ی خویش به زیر پا بگذارند. آنها آهنگ آن دارند که چرخ تاریخ را به دوران "خوش" گذشته برگردانند.

وقتی از این اصل تساوی دول و ملل در جامعه‌ی جهانی سخن می‌رانیم نوع حکومت سیاسی و یا درک ایدئولوژیک آنها را منظور نظر قرار نمی‌دهیم. یک رژیم بنیادگرای اسلامی همانقدر از حقوق ملل برخوردار است که یک رژیم کمونیستی و یا یک رژیم جمهوری لیبرالی بورژوائی. پذیرش حقوق ملل و احترام به آن، بی‌قید و شرط است و با اما و اگر همراه نیست. به همین جهت این اصل خدشه‌ناپذیر یکی از سنگ‌های بنای ساختمان سازمان ملل و شرط وجودی آن است. اگر قرار باشد با قانون جنگل هر کس قوی‌تر است حق را بر اساس قدرت خویش تفسیر کند با وضعیتی روبرو می‌شویم که منجر به تجاوز آلمان به یوگسلاوی، آمریکا به عراق و افغانستان و اسرائیل به فلسطین و لبنان شده است. این حیوانات درنده وقتی منافعشان ایجاب می‌کند به یاد اصل و ریشه استعماری خود افتاده و با همان منطق نزاع "تمدن" و "توحش" به میدان آمده تا نقض حقوق ملل را که یک بخش تفکیک‌ناپذیر حقوق بشر است به زیر پا بگذارند. در چنین جنگل وحوشی بیچاره آن خرگوشی که حاضر نباشد بر تساوی حق ملل به بهانه‌ی ماهیت بورژوائی، ایدئولوژیکی و یا هر بهانه‌ی ابلهانه‌ی دیگری تکیه کند و آنرا پرچم مبارزه‌ی ایدئولوژیک خویش سازد. چنین خرگوش خرفتی اولین قربانی گرگ‌های درنده‌ی استعمار و امپریالیسم در جنگل کنونی است. این حقیقت همه دانسته‌ای است که گوشت کمونیست‌ها به دهان نهنگ‌های دریائی امپریالیستی بیشتر مزه می‌دهد تا گوشت حزب‌اللهی‌ها. وقتی به قتل عام میلیون‌ها انسان مذهبی صحنه بگذارید و همه را از خود منزجر کنید وقتی گوشت کمونیست‌های "لامذهب" را کباب می‌کنند کسی نیست به حال "زارشان" قطره اشکی بیفکند. ناگفته پیداست که سیاست بی‌توجهی به این اصل مهم همدستی با قدرت‌های بزرگ استعماری و با نهنگ‌ها است.

امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها نیز به این اصل واردند. آنها تمایل دارند که استقلال ملل را لگدمال کنند و ممالک آنها را به ویژه ممالکی که مملو از مواد خام است اشغال نمایند و ذخایر ارضی این ممالک را به مالکیت خویش در آورند. در عرصه‌ی ایدئولوژیک اندیشمندان آنها به خلع سلاح روحی ملت‌ها متوسل می‌شوند و نوکران خویش را می‌فرستند تا این چنین تبلیغ کنند که گویا حمایت از استقلال ملی و یا میهن پرستی کمونیستی یک امر ارتجاعی است و "چپ"‌ها باید با میهن پرستی کمونیستی مبارزه کند. این نقش کثیف را در ایران "حزب کمونیست کارگری ایران" بعهد گرفته است. آنها به شما القاء می‌کنند که هر ایرانی وطنپرست، فاشیست است و کمونیست‌ها حق ندارند وطنپرست

باشند. کمونیست‌ها باید "انترناسیونالیست" باشند و مفهوم آن بزعم آنها این است که باید شبانه دروازه‌های دژ ایران را بر روی هجوم افسارگسیخته‌ی امپریالیست‌ها گشود و دست آنها را در چپاول میهنمان ایران باز گذارد. آنها این خیانت را "انترناسیونالیسم" جلوه می‌دهند و جاسوس پروری می‌کنند. آنها خود را با نادانی به نقل قولی از "بیانیه‌ی حزب کمونیست" که با مغزهای کوچکشان هرگز آنرا نفهمیده‌اند، آویزان می‌کنند تا اتهام "خیانت طبقاتی" به کمونیست‌ها را رنگ و جلا دهند. این سیاست ضد ایرانی و کسموپلیتیسیم (جهان وطنی) همان میکروبی است که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در جهان برای مقاصد استعماری خویش توزیع کرده‌اند و مُبلغین آنها اکنون این نظریات را تبلیغ می‌کنند. نفی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، نفی مقوله‌ی استقلال ملی و مبارزه‌ی ملی و تساوی حقوق ملل، به بهانه‌ی اعتقادات ایدئولوژیک، نفی امپریالیسم و استعمار، نفی صهیونیسم همه و همه برگرفته از این سیاست راهبردی و جهانشمول امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در جهان است. پذیرش این تئوری‌های ارتجاعی کار را به آنجا می‌رساند که ماهیت مبارزه‌ی مردم بر ضد استعمار و امپریالیسم را تحریف کنیم. مرزهای میان جنگ‌های عادلانه و غیر عادلانه را بزدانیم و تئوری ارتجاعی غیر طبقاتی "سناریوی سفید و سیاه" را علم کرده و تضادهای جهان کنونی را در دعوی "اسلام سیاسی" با "مدرنیسم" و "تروریسم" و "میلیتاریسم" خلاصه کنیم. "اسلام سیاسی" را با الهام از صهیونیست‌ها و کیسه‌ی پول آنها سرمنشاء همه‌ی مصیبت‌های جهان جا بزنیم. مسلمان ستیزی را بجای یهودی ستیزی بگذاریم و فتوای کشتن مسلمانان را بدهیم و توهین به آنها را ثواب اعلام کنیم و یک جنگ صلیبی جرج بوش خواسته‌ی ضد اسلامی و نه ضد مذهبی، آنها تحت نام "کمونیسم کارگری" راه بیاندازیم. روشن است که اعتلاء جنبش کمونیستی ایران از نابودی تمام و کمال "حزب کمونیست کارگری ایران" و نظریات ارتجاعی آن می‌گذرد.

### حقوق بشر و حقوق ملل

ملت‌ها و دول نیز از بشرها تشکیل شده‌اند که در یک واحد جغرافیائی در یک اقتصاد و تاریخ واحد با فرهنگ و روان اجتماعی مشترک در کنار هم زندگی می‌کنند. وقتی کسی برای کل یک ملتی ارزش قائل نباشد و حقوق وی را برسمیت نشناسد و خواهان برقراری مناسبات دموکراتیک و پیشرفته با وی نباشد چگونه می‌شود به قسم‌های حضرت عباسش در ارتباط با اعتقادش به حقوق بشر اعتماد کرد. کسی که اسب سواری را نمی‌پذیرد به چه مناسبت قاچ زین را چسبیده است؟

امپریالیست‌ها برای نقض این سنگ بنای جامعه‌ی جهانی ریاکارانه پای حقوق بشر را که گویا بالاتر از حق ملل است به پیش کشیدند و مدعی شدند که آنها باید برای احترام به حقوق بشر، حق ملل را به زیر پا بگذارند و به دور افکنند. بزعم آنها جایی که حقوق بشر لگدمال می‌شود احترام به حقوق ملل بی‌معناست. استدلال عوام‌فریبانه‌ی آنها این بود که رژیم‌هایی هستند که بسیار ارتجاعی‌اند و مردم کشورشان از دست آنها به ستوه آمده‌اند. این رژیم‌ها به قتل و غارت اشتغال دارند و حقوق ابتدائی مردم را که حق مسلم آنهاست در کشورشان نقض می‌کنند و آنوقت نتیجه می‌گرفتند که باید با توسل به زور این رژیم‌ها را سرنگون کرد و رژیم‌ی در این ممالک ناقض حقوق بشر، بر سر کار آورد که حقوق بشر را نقض نکند و به حقوق مردم احترام بگذارد. در این مورد البته می‌شد مثال‌های فراوانی ارائه داد. امپریالیست‌ها که خود بسیاری از این رژیم‌های ضد بشری را بر سر کار آورده‌اند بهتر از هر کس دیگری از اسناد و تاریخچه‌ی جنایات آنها با خبر بودند و این رژیم‌ها را با افتخار بر سر دست می‌گرفتند. مخالفین این تئوری اولویت حقوق بشر به حقوق ملل را مرتجع و همدست رژیم‌های ضد بشر معرفی می‌کردند. روشن بود که امپریالیست‌ها درکشان از حقوق بشر همان درک عمومی نبود، آنها واقعاً خواهان آن نبودند که بدون استثناء حقوق بشر را در همه جا پیاده کرده و اجراء نمایند. بگذریم از آنکه این کار در ماهیت آنها نیست و نبود. آنها درجه‌ی خلوص حقوق بشر را با ملاک خصوصی منافع امپریالیسم می‌سنجیدند. هیچگاه نوکران سر براه آنها متهم به نقض حقوق بشر نبودند و می‌بایست حقوق آن نوکران را در کادر تئوری حقوق ملل حفظ کرد ولی امان از رژیم‌هایی که مورد پسند امپریالیست‌ها قرار نداشتند آنوقت آسمان و ریسمان را بهم می‌بافتند تا تئوری‌های گزینشی خویش را جا بیاندازند. طبیعتاً نمی‌شد به این سیاست ماکیاولی و فرصت طلبانه موافقت کرد که در آن صورت نه حقوق بشری بر جای می‌ماند و نه حقوق مللی. امپریالیست آمریکا در مورد تجاوز به عراق مدت‌ها از این اسلحه‌ی ایدئولوژیک استفاده کرد و هنوز نیز می‌کند. ما با آخرین نمونه‌ی آن به نوعی دیگر در لبنان روبروئیم. حق ملل را نمی‌شود بر اساس حاکمیت ایدئولوژیک تفسیر کرد. چون در لبنان "حزب‌الله" بر سر کار است و یا قدرت دارد و حزب‌الله یک شکل اسلامی است و ایدئولوژی آن ارتجاعی است، پس ما مجازیم به حریم این کشور تجاوز کرده و مردمانش را به قتل برسائیم. کشتار این هواداران کاذب حقوق بشر چند مرحله‌ای است. نخست به بهانه‌ی حمایت از حقوق بشر حاکمیت و تمامیت کشورها را که نفس وجودی سازمان ملل متحد است لگدمال می‌کنند. آنگاه "همه‌ی مخالفین حقوق بشر" را که بزعم آنها در لبنان شامل صدها هزار لبنانی مسلمان هوادار تشکیلات "حزب‌الله" می‌شود از



دم تیغ بیدریغ امپریالیستی برای استقرار "حقوق بشر" امپریالیستی می گذرانند. این جنایت سهمگین را که ما در افغانستان، عراق و لبنان شاهد آن بوده‌ایم تحقق حقوق بشر جا می زنند. آنها در فلسطین اشغالی به بهانه‌ی پذیرش رهبری حماس از جانب مردم به اشغال فلسطین و قتل عام مردم فلسطین رأی می دهند. حقوق بشر آنها رنگ ایدئولوژیک دارد. فلسطینی، لبنانی، عراقی، ایرانی، کمونیست‌ها، مسلمانان و حتی مسیحیان آمریکای جنوبی برای آنها بشر نیستند و نباید دارای حقوق برسمیت شناخته شده‌ای باشند. تفسیر آنها این است که کشتار مخالفین امپریالیسم و صهیونیسم چون "بشر" نیستند جایز است.

صهیونیست‌ها برای توجیه آدمکشی خویش که ربطی به حقوق بشر ندارد چنین استدلال می کنند که علت کشته شدن مردم لبنان ربطی به بمب‌های خوشه‌ای اسرائیلی ندارد بلکه سکونت فعالین "حزب‌الله" در این خانه‌ها است که موجب آن می شود هدف بمب‌های هواپیماهای اسرائیلی قرار گیرند. اگر تیری به سینه‌ای می خورد علتش در آن است که قربانی سینه‌اش را به جلوی گلوله سرباز اسرائیلی آورده است تا سوراخ شود وگرنه "استغفرالله" سرباز اسرائیلی هرگز قصدش آدمکشی نیست بلکه پیشروی در خاک لبنان است، وی تنها می خواهد موانع راه پیشروی را که بر سر راهش قرار می گیرند مرتفع کند. این استدلالات فاشیستی، چندی آور و توهین آمیز به ملت‌های جهان توسط کسانی صورت می گیرد که خود را حامی حقوق بشر جا می زنند و آهنگ آن دارند این فرهنگ "والا" را در سایر ممالک جهان نیز پیاده کنند. استفاده از بمب خوشه‌ای در مناطق مسکونی تنها یک جنایت جنگی روشن و عملی برای نابودی افراد غیر نظامی است. تخریب جاده‌ها، کارخانه‌های برق، سدها، بیمارستان‌ها و اهداف غیرنظامی مغایر معاهده‌ی ژنو و عملی جنایتکارانه است. سکوت در مقابل جنایت و جنایتکاران همدستی در جنایت است. این جنایات مشمئز کننده را با تئوری "محل سکونت حزب‌الله" نمی توان توجیه کرد. حمایت از این همه جنایت را نمی شود با تئوری ارتجاعی منصور حکمت که گویا مضمون نزاع کنونی اختلاف بین "دو قطب تروریسم" جهانی است، لاپوشانی نمود. نمی شود مدعی شد سرچشمه‌ی مصیبت‌های جهان، "اسلام سیاسی" است و ماهیت امپریالیسم و صهیونیسم را کتمان کرد.

شعار حمایت از حقوق ملل اساساً یک شعار بورژوائی است که در کادر مناسبات سرمایه‌داری جهانی نیز قابل تحقق است. ولی این شعار در عین حال اسلحه‌ی مبارزه‌ی کمونیست‌ها علیه‌ی امپریالیست‌ها نیز می باشد. امپریالیسم متکی بر ماهیتش سلطه‌جو، توسعه طلب، غارتگر، ارتجاعی، متجاوز، انحصارگر، طفیلی و... می باشد. امپریالیسم می خواهد بر بازارهای فروش و مواد خام سایر ممالک بدون کوچک ترین مانع سیاسی دست یابد و جهان را بر

اساس مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی خویش تقسیم کند. بدینجهت امپریالیسم علی‌الاصول با حق ملل در تعیین سرنوشت خویش مخالف است مگر آنکه حق این خود تعیینی سرنوشت به دست امپریالیسم صورت بگیرد. کمونیست‌ها در عین اینکه بر اساس دانش طبقاتی و شناخت از ماهیت ارتجاعی و خطرناک امپریالیسم با این پدیده‌ی خطرناک می‌رزمند با طرح شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش می‌کوشند این شعار بورژوائی را در خدمت مبارزه‌ی ضد امپریالیستی بکار گیرند و حداکثر انسان‌ها را برای مبارزه علیه‌ی امپریالیسم بسیج نمایند تا در عین برملا کردن ماهیت امپریالیسم مسئله‌ی ملی را نیز حل کنند زیرا که با نابودی امپریالیسم حل مسئله‌ی ملی بسیار آسان خواهد بود و در جهت برادری جهانی است. پس مبارزه با امپریالیسم در عین حال از مجرای تکیه بر تساوی حقوق ملل می‌گذرد که دست امپریالیست‌ها را برای انجام کاری خلاف آن در پوست گردو می‌گذارد. تلاش امپریالیسم برای پرش از این حصار به افشاء بی‌امان وی منجر می‌شود.

امپریالیست‌ها ریش و قیچی را به دست خودشان می‌گیرند، می‌برند و می‌دوزند. تعریف و تفسیر از حقوق بشر را خودشان بر اساس منافع متغیر روزشان انجام می‌دهند. وگرنه هیچکدام از آنها مشروعیتی ندارند تا خود را مدافع انسان‌ها نشان دهند. نجات بشریت در نابودی صهیونیسم و امپریالیسم و تئوریهای نژادپرستانه است. به تجربه‌ی تاریخ نظر اندازیم و مروری بر رویدادهای عراق بنمائیم تا چشمانمان باز شود. آیا در عراق پس از نقض تمامیت این کشور و زیرپا گذاردن حق ملل، حقوق بشر به اجراء در آمد؟ آیا آنچه در زندان‌های ابو غریب اجراء شد نامش اجراء حقوق بشر است؟ آیا بکار بردن فسفر سفید برای سوزاندن مردم فلوجه نامش حمایت از حقوق بشر است؟ آیا در افغانستان پس از تجاوز امپریالیست‌ها حقوق بشر اجراء می‌شود؟ پس زندان مخوف و بدنام گوانتانامو را چه کسی ساخته است؟ پس این زندان‌های مخفی بر عرشه‌های کشتی آمریکائی و یا در بیابان‌های عراق و افغانستان را چه کسی بنا نهاده است؟ طشت بی‌آبرویی امپریالیست‌ها که در آذربائی در سراسر جهان شرکت دارند و با امکانات دولتی، تروریسم رسمی ایجاد کرده‌اند بر سر هر کوی برزنی نواخته شده است. گروگان‌های امپریالیست‌ها در زندان‌های مصر، سوریه، رومانی، لهستان، اردن و... زیر نظر کارشناسان "دموکرات و درس خوانده" امپریالیست‌ها شکنجه می‌شوند و به قتل می‌رسند. آیا این آن وعده‌های اجراء حقوق بشر است که بر حفظ حقوق ملل تقدم دارد؟ آیا بمباران بیروت و جنوب لبنان با بمبهای خوشه‌ای که هنوز صدها عدد آن منفجر نشده‌اند ناشی از اعتقاد راسخ به احترام به حقوق بشر است؟ یک لحظه فرض کنیم همه‌ی اهالی لبنان بنیادگرای مسلمان مذهبی باشند چه مرجعی صلاحیت دارد در

مورد بود و نبود آنها تصمیم بگیرد، جرج بوش و ایهود اولمرت؟ چه کسی مجاز است این حق را به خود دهد که ملتی را به علت ناخوشایند بودن افکارش قتل عام کند؟ حماس مورد احترام مردم فلسطین خطرناک تر است یا آن هیولاهائی که مردم فلسطین را به خاطر داشتن اراده‌ی آزاد و انتخاب آزاد و بیان آزاد عقیده مجازات کرده و به مرگ در گرسنگی و تشنگی محکوم می‌کنند؟ کدام خطرناک ترند؟ کدام یک از آنها در پی ساختن قوانین زورگوئی جهانی برای سرکوب ملت‌ها هستند و این ملاک‌ها را با مسلمان کشی توجیه می‌کنند؟ کدامشان تروریسم و نژاد پرستی را رسمیت می‌دهند؟ "اسلام سیاسی" خطرناک تر و قدرتمندتر و زورگوتر و چپاوگرتر است یا "مسیحیت و یهودیت سیاسی"؟

### نفی امپریالیسم و نفی لنینیسم

همه‌ی آن نیروهائی که ارزیابی درستی از مقام امپریالیسم در قرن بیست یکم ندارند، همه‌ی آن نیروهائی که قادر نیستند منظره‌ی سیاسی جهان را به درستی تحلیل کنند و تضادهای جهانی در جریان را که خصلت دوران کنونی را بازگو می‌کنند بشناسند، لقمه‌های چربی برای حلق امپریالیسم هستند. این نیروها نه تنها ماهیت امپریالیسم را "متمدن" و "دموکرات" و "مترقی" جلوه می‌دهند و از توان مبارزه‌ی ضد امپریالیستی می‌کاهند، بلکه به دشمنی با امر استقلال ملی و تساوی حقوق ملل پرداخته و امپریالیسم را خطری برای استقلال ملت‌ها و ممالک به حساب نمی‌آورند. عملاً بر اساس این تئوری چنین می‌شود که در جهان کنونی مبارزه‌ی ملی و مبارزه برای احقاق حقوق و خواست‌های ملل و حق حیات ملت و یا کشوری در میان نیست هر چه هست دعوای دو قطب است: قطب اسلامی و قطب میلیتاریست آمریکائی. منظره‌ای که آنها ترسیم می‌کنند منظره‌ی مسخ، غیر واقعی، غیر طبقاتی، جعلی و معیوب به نفع امپریالیست‌ها و صهیونیست‌هاست. برای آنها ظالم و مظلوم مفهومی ندارد، ستمگر و ستم‌دیده بی‌معناست، فرقی میان متجاوز و قربانی تجاوز نیست. تجاوز وحشیانه و مقاومت عادلانه برای آنها حرف مفت است. آنها نزاع کنونی را میان "مدرنیته" و "سنت‌گرایی" می‌دانند. ریشه‌ی این نظریات ارتجاعی در نفی واقعیت‌ها، نفی لنینیسم و نفی ماهیت امپریالیسم است. این مدعیان "سناریوهای سفید و سیاه" هر آن لحظه که دست امپریالیست‌ها در حال رو شدن است از راه می‌رسند و با این تئوری ضد طبقاتی و ارتجاعی همه را به مبارزه علیه‌ی "هر دو طرف" فرا می‌خوانند که البته منظورشان در عمل فقط یک طرف است و به این ترتیب فشار را بر صهیونیسم و امپریالیسم کاهش می‌دهند. آنها مانع می‌شوند که

طرف ضد امپریالیستی شکل بگیرد و سازمان بیابد، این کار را با تبلیغ ایدئولوژی نامبرده و یا اقدامات پرووکاتوری در آکسیون‌ها برای برهم زدن جبهه‌ی واحد انقلابی ضد امپریالیستی صورت می‌دهند. در عمل این ژینگولوهای سیاسی هوادار تجاوز به افغانستان، عراق، لبنان، یوگسلاوی، سوریه، کوبا، ونزوئلا و از همه مهم‌تر به ایران ... می‌باشند. آنها هرگز خواست خروج بی قید و شرط امپریالیست‌ها از این ممالک را طرح نمی‌کنند زیرا هوادار اسکان امپریالیست‌ها در این کشورها هستند.

آنها خویش را در پس مبارزه با "اسلام سیاسی" پنهان می‌کنند. این "اسلام سیاسی" که فعلاً در قالب "حماس" و "حزبالله" و جمهوری اسلامی ایران بروز می‌کند، باید در معرض نابودی قرار گیرد و این عملاً حمایت شرمگینانه از امپریالیسم و صهیونیسم است.

آنها برای کتمان این واقعیت که کشور آمریکا امپریالیستی و کشور اسرائیل صهیونیستی است، برای این که انظار را از این شعبده بازی منحرف کنند مرتب در بوق بزرگ "اسلام سیاسی" و یا "دو قطب تروریسم" جهانی می‌دمند. حال آنکه فقط صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها منشاء تروریسم در جهان هستند و مسلماً با نابودی آنها تروریسم نیز از بین خواهد رفت. عکس آن فقط توهم پروری و عوامفریبی است. جایگزینی علت به جای معلول است. ضد علمی و ضد دیالکتیکی است.

امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها، هر جنبش ضد امپریالیستی و هر نهضت مقاومتی را که در جهان بر ضد منافع آنها بپا می‌خیزد به عنوان جنبش "تروریستی" معرفی کرده و سرکوب می‌کنند. آنها برای تحقق این سیاست خود، اقدامات جداگانه‌ی افراد و عناصر مأیوس و سرگردان را دست‌آویز اجرای یک سیاست حساب شده‌ی ارتجاعی و برنامه ریزی شده قرار می‌دهند و چه بسا خود آنها مسبب چنین اقدامات جداگانه‌ی تروریستی و یا مجریان روانی آن هستند.

آنها در عین حال برای توجیه سیاست ارتجاعی خویش در آدمکشی و تجاوز بربرمنشانه، ایدئولوژی حاکم بر رهبری جنبش‌های مقاومت را از جمله حماس در فلسطین و حزب‌الله در لبنان را که یک ایدئولوژی ارتجاعی است وسیله‌ای می‌کنند تا استقرار ایدئولوژی ارتجاعی خویش و سرکوب ملت‌ها و نابودی حقوق آنها را توجیه کنند. بزعم صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها حماس و حزب‌الله به علت اعتقادات بنیادگرائی اسلامی فاقد حق حیات‌اند حال اگر تعدادشان میلیون‌ها نفر باشند، کشورشان نباید استقلال داشته باشند و آنها حق انتخاب حکومت و تسلط بر سرنوشت خویش را نباید داشته باشند. صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها این حق "طبیعی" را برای خویش قایلند که برای دیگران تعیین

تکلیف کنند و راه و روش زندگی را به آنها دیکته نمایند. آنها معلوم نیست از کجا این حق را به خود می دهند که امر و نهی کنند و دنیا را با نظم خود بگردانند. بزعم آنها هر مقاومتی در مقابل دیکته‌ی آنها "تروریسم" محض است. البته امپریالیست‌ها ایدئولوژی اسلامی را با تبلیغات عظیم جهانی که راه انداخته‌اند مرتجع‌ترین ایدئولوژی جلوه می دهند. آنها با این کار زمینه سازی، اقدام به هر جنایتی را در افکار عمومی جهان فراهم می نمایند تا این جنایات را در خدمت "ارزش‌های" غربی توجیه کنند. حال آنکه یهودیت و مسیحیت اگر بیشتر از اسلام ارتجاعی نباشد کمتر از آن نیستند. ولی همه جا سخن بر سر اسلام است و نه سایر ادیان. علت اساسی آن در این است که در ممالک اسلامی رهبری مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی به علت ضعف نیروهای دموکرات و کمونیستی به دست نیروهای اسلامی افتاده است که از یک سنت چند صد ساله با ریشه‌های قدرتمند اجتماعی برخوردارند. استراتژی امپریالیست‌ها در چنین شرایطی بهانه‌ی مبارزه با "اسلام سیاسی" را می طلبد. و این نه از آن جهت است که اسلام ایدئولوژی ارتجاعی است. از کی تا بحال امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها از ایدئولوژی‌های ارتجاعی منزجرند؟ ایدئولوژی خود آنها نیز علیرغم رقص "چاچا" ارتجاعی است و هر جا منافعشان ایجاب کند از ایدئولوژی ارتجاعی مذهب برای پیشبرد مقاصدشان استفاده می کنند. دل امپریالیست‌ها برای آن نمی سوزد که حماس و حزب‌الله دارای ایدئولوژی ارتجاعی هستند. آنها حتی از این بابت با آینده‌نگری مسرورند زیرا در این ایدئولوژی‌ها متحد آتی بالقوه‌ی خویش را چون در گذشته متبلور می بینند. نگرانی آنها از مواضع سیاسی کنونی این جنبش‌هاست که با طرح خواسته‌هایی که عادلانه است موفق به جلب نظر مردم علیه صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها شده‌اند. ماهیت این مبارزه، مبارزه‌ی میان مقاومت جهانی ملت‌ها علیه قلدری، دیکته‌ی امپریالیستی، سیاست اشغالگری و غارت جهانی و سیاست توسعه طلبی و به اسارت گرفتن ملت‌هاست. اشتباه است اگر کسی فکر کند چنانچه رهبری این جنبش‌ها در دست کمونیست‌ها بود سیاست ماهوی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها تغییر می کرد، هرگز! در آن صورت نوع تبلیغات آنها عوض می شد. اسرائیلی‌های صهیونیست به تجاوزشان به فلسطین و سرکوب و قتل عام مردم فلسطین ادامه می دادند و سپس به لبنان نیز برای "خلع سلاح" کمونیست‌ها لشکر می کشیدند.

کسی که دنیا را با دیدگاه علمی می نگرد، می داند که تضادهای جهان کنونی از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران، به طور ناگهانی در عرصه‌ی جهان پیدا نشده‌اند. در قبل از انقلاب ایران نیز این تضادهای اساسی به طور عینی در جهان وجود داشتند و دارند و تا لحظه‌ای که

این تضادها حل نشوند به عمر خود همچنان ادامه می دهند. امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها، طبقه‌ی کارگر و بورژوا، خلق‌های تحت ستم و نیروهای استعمارگر قبلاً هم در جهان بودند و مبارزه میان این اضداد چهره‌ی سیاسی جهان را ترسیم می کرد. در آن دوران کسی از "اسلام سیاسی" سخن نمی گفت. حل هر یک از جهات این تضادها چهره‌ی جهان را از اساس تغییر می دهد. جهان را زیر و رو می کند. ولی حل تضاد میان عروس و مادر شوهر اساس جهان کنونی ما را دست نخورده باقی می گذارد. منصور حکمت تفاوت ماهوی این تضادها را نمی فهمد. برای وی همه‌ی تضادها، تضاد هستند و در یک سطح قرار دارند. از زمان نازل شدن منصور حکمت به یکباره همه‌ی تضادهای اساسی عینی جهان حذف شده و به جای آنها "تضادهای اساسی" ذهنی جدیدی که حل آنها تأثیری در روند تحولات اساسی جهان ندارد اختراع شده است. جهان بینی منصور حکمت بیشتر جهان بینی است، کوری و نابینائی است. آخر حل تضاد میان "اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا" و یا "دو قطب تروریسم جهانی" کدامیک از مشکلات اساسی جهان را حل می کند؟ آیا از درجه‌ی هاری و توحش امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها کاسته می شود؟ آیا از بهره‌کشی سرمایه‌داران از کارگران کاسته می شود و یا خلق‌های تحت ستم برای ابد رهائی می یابند؟ روشن است که اینگونه تصویر برداری از جهان معیوب است و واقعیت جهان کنونی را بازتاب نمی دهد و مردم و مبارزان را به دنبال خود سیاه می فرستد و سرشان را با قاقالی لی "اسلام سیاسی" گرم می کند تا به دنبال حل تضادهای اساسی واقعی جهان کنونی نروند. وقتی کسی تضادهای اساسی جهان کنونی را که بیان خصلت روندها و رویدادهای جهان ما هستند حذف کند ناچاراً در دست اندازهای سیاسی کارش به فاجعه می کشد و ما امروز با این کاریکاتور مسخره روبرو هستیم که در پی "دنیای دیگر"ی بود و حال همدست صهیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع جهانی است و حتی در تائید آدمکشی در افغانستان و عراق و لبنان و فردا در ایران، دست فاشیست‌ها و آدمخواران را نیز از پشت بسته است.

ما همین منطق را در گفتار جرج بوش می بینیم. جرج واکر بوش در کنفرانس سران ۸ کشور که همزمان با تجاوز اسرائیل برگزار شد اعلام کرد: "حال وضعیت روشن می شود که به چه دلیل در خاور نزدیک صلح برقرار نمی شود". به نظر جرج بوش جنگ تجاوزکارانه و بربرمنشانه‌ی اسرائیل تنها با هدف استقرار صلح و نابودی عوامل بازدارنده‌ی صلح و بحران را در منطقه که بزعم وی "اسلام سیاسی" باشد صورت گرفته بود. بوش جای علت و معلول را با هم عوض می کرد تا مقاومت قهرمانانه‌ی مردم لبنان را عامل بحران و جنگ وانمود سازد و نه حضور صهیونیسم و امپریالیسم را در منطقه. از زمانی

که خلق لبنان از حزب‌اللهی، کمونیست، مسیحی، سنی گرفته تا با حجاب و بی حجاب، پیر و جوان به صورت یکپارچه به مقابله با اسرائیل فاشیست و متجاوز برخاست، جرج واکر بوش خفقان گرفته است و از نیات "صلح آمیز" اسرائیل سخن نمی‌گوید. جرج بوش در همان سخنرانی‌هایی که در حمایت از اسرائیل ایراد کرد، حزب‌الله لبنان، مبارزه‌ی مردم در فلسطین و ممالک سوریه و ایران را عوامل فقدان ثبات در منطقه نامید. حال آنکه عقل سالم می‌گوید که عامل بحران در منطقه، کشور مصنوعی صهیونیستی اسرائیل است که خواب راحت را از چشمان مردم منطقه ربوده است و عمرش از حزب‌الله و حماس و خمینی ده‌ها سال بیشتر است و لذا نمی‌تواند معلول بحران باشد.

این خاک پاشیدن به چشم مردم است که انظار را از سیاست نظم نوین جهانی و خاور میانه‌ی بزرگ امپریالیستی منحرف کنیم و نگذاریم که مردم جهان متوجه شوند که نزاع بر سر کنترل منابع انرژی و گلوگاه‌های مهم گذر نفت و گاز در جهان است و چنین جلوه دهیم که گویا نزاع میان خاخام‌ها و کشیش‌ها از یک طرف با ملاها و آخوندها از طرف دیگر است. این سیاست، سیاست خاخام‌ها است که در ایران توسط "حزب کمونیست کارگری ایران" اجراء می‌شود و در کشتار هزاران مردم بیگناه غیر نظامی لبنان که بربرمنشانه به قتل می‌رسند چنان هلهله می‌کنند که صدایش تا تل آویو نیز به گوش می‌رسد. آنها برای کشور اشغالگر و نژاد پرست و آدمکشی نظیر اسرائیل مدال "مدرنیته" و "دموکرات" تهیه کرده‌اند و برای این دیو بی‌شاخ و دم حق حیات قایلند. حزب ما برای هیچ کشور اشغالگر و آدمکشی حق حیات قائل نیست. مردم این ممالک باید خود حاکمیت را به دست گیرند و رژیم‌های ارتجاعی این کشورها را سرنگون کنند و به اشغال پایان دهند و حق زندگی دیگران را به رسمیت بشناسند.

این تازه از نتایج سحر است. مبارزه‌ی مردم منطقه علیه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم گسترش یافته و اوج گرفته است. هواداران "دعوای دو قطب تروریسم" در اثر رشد این تضادها بیشتر در منجلاب بی‌عملی و بی‌دورنمائی و مشغولیات فکری و منزله طلبی "انقلابی" فرو می‌روند و در تناقضات خود و آشی که منصور حکمت برایشان پخته است و به خوردشان می‌دهد خفه خواهند شد. وضعیت آن بیچاره‌ها و درمانده‌های سیاسی را در نظر بگیرید که در فردای تجاوز بربرمنشانه‌ی اسرائیل و آمریکا در جلوی دانشگاه آمریکائی بیروت جمع شوند و با نعره‌های "انقلابی" بگویند "نه به اسرائیل، نه به آمریکا، نه به حزب‌الله، نه به فلسطین، مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد سوسیالیسم!!". روشن است که چنین شعارهایی بدون تفسیر است. روشن است که رژیم

جمهوری اسلامی خودش حاضر است شعار این "انقلابیون" را به نام خود آنها پخش کند.

## تئوری "صف مستقل"

صمیمی ترین معتقدین به این تئوری هنوز درک نکرده‌اند که تحلیل و اتخاذ سیاست درست از تحلیل مشخص از شرایط مشخص ناشی می‌شود. ابهام گوئی حلال هیچ مشکلی نیست. ابهام گوئی حاکی از ترس از اتخاذ موضع صریح و روشن است. ابهام گوئی یعنی بی ارزش شناختن نیروی مردم، مردمی که باید با رهنمود روشن بدانند که چگونه باید رفتار کنند.

در تجاوز امپریالیسم به ایران این حضرات همه راحت طلبانه "بی طرفند" و عوامفریب ترهائشان به دنبال "صف مستقلی" می‌روند که صفی واهی و تخیلی و غیر واقعی خواهد بود زیرا در این شرایط مشخص کسی حضور ندارد که در آن صف واهی بایستند و نوبت بگیرد. اگر آنها حقیقتاً صف مستقل قدرتمندی دارند چرا تا به امروز اجازه داده‌اند که رژیم ارتجاعی و جنایتکار جمهوری اسلامی بر سرکار باقی بماند؟ چرا با "صف مستقل" خود ترتیب این رژیم را یک بار برای همیشه نمی‌دهند؟ چنانچه نیروی مُبلغ آن "صف مستقل" فاقد پایگاه عظیم توده‌ای باشد با کدام "امدادهای غیبی" می‌خواهد "صف مستقل" تشکیل دهد؟ این صف "مستقل" فقط در تخیل آنهاست و صرفاً جنبه‌ی تشریفاتی دارد. خانه نشینی را با شعار "صف مستقل" نمی‌شود توجیه کرد و در فردای بمباران ایران و تجاوز آشکار به کشور ما نیز بین مردم برافروخته و آماده‌ی فداکاری خریداری نیز ندارد. "صف مستقل" آنها بر خلاف ظاهرش نه برای تعیین شکل مبارزه‌ی مستقل با رژیم و امپریالیسم در شرایط تجاوز خارجی است بلکه "صف مستقل" آنها ابزاری برای فرار از مبارزه و توجیهی برای بیعملی "انقلابی" در شرایط قبل از تجاوز خارجی است. شعار دادن را نمی‌شود جای واقعیت عینی گذارد. کسی که فاقد نیروی اجتماعی باشد، مستقل از خواست ذهنی وی، چنانچه واقعیت انکار ناپذیر تجاوز از بیرون، بر رشد مبارزه‌ی وی در درون سبقت گیرد وی را در عمل له می‌نماید. آن کس در حالی که "شعار صف مستقل" را بر لب دارد و ذکر گرفته است در عمل هر استقلال عملی را از دست می‌دهد. برای کمونیست‌ها "صف مستقل" تنها یک سیاست آتی، یک دورنما می‌تواند باشد که هر نیروی انقلابی و کمونیستی باید آن را همواره سیاست مستمر خویش و نه تنها در شرایط تجاوز خارجی قرار دهد. اینکه کمونیست‌ها باید همواره مستقل عمل کنند امر جدیدی نیست. ولی آنکس که تئوری "صف مستقل" را در شرایط تجاوز مشخص امپریالیستی و



اشغال کشورش در بیان برهوت به پیش می‌کشد مشکلش بیان یک واقعیت تئوریک نیست دردش در جای دیگر است و می‌خواهد رد گم کند، وی هنوز در نیافته است که مردم ایران با سرنگونی رژیم اسلامی توسط امپریالیسم نصیبی نخواهند برد که هیچ بل شرایط زندگیشان هزار بار دهشتناک‌تر از امروز خواهد شد. باید کور بود تا تجربه‌ی عراق و لبنان را ندید. این چه صف مستقلی است که فقط با شعار و در ذهن خود می‌خواهد در چند جبهه بجنگد. این افراد همه فن حریف هنوز در نیافته‌اند که در شرایط تجاوز مشخص امپریالیستی تمام نیرو را باید علیه‌ی تجاوز نظامی به ایران مصروف دارند و مانع تکرار تراژدی اشغال نوع عراق گردند. در شرایط اشغال کشور و تجاوز خارجی، مبارزه اشکال جدیدی می‌یابد. شعارهای تبلیغی و تهیجی به شعارهای ترویجی و روشنگرانه تغییر می‌یابند، زیرا امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی امر داخلی ایران و به یاری مبارزه‌ی مردم ایران و نه قوای اشغالگر خارجی باید صورت گیرد. آن نیروهائی که به خاطر نفرت از رژیم صدام حسین در تمام تظاهرات‌های ضد اشغال عراق و ضد امپریالیست آمریکا شعار مرده باد صدام را سر می‌دادند و کودکانه استفاده از "تضاد" صدام و آمریکا را طرح می‌نمودند در عمل در خدمت سیاست‌های آمریکا قرار گرفتند و اکنون روشن نیست این "چپ‌های با صف مستقل" در کجای کره زمین پنهان شده‌اند. اینها هیچ پاسخی برای سیاست‌های دیروزشان ندارند. از صف مستقلشان خبری نیست. اوضاع عراق هزار بار وخیم‌تر از دوران صدام است. استعمار کهن با خشن‌ترین شیوه‌های ممکن حکومت می‌کند. عراق را صد سال به عقب پرتاب کرده‌اند. شرایط امروز عراق بسیار آموزنده است. آزموده را دوباره آزمودن خطاست. یک کمونیست انقلابی اگر یک نفر هم باشد با همان صف یک نفره باید در مقابل اشغالگران سرزمینش پیکار کند. در جامعه‌ای که مردم مسلح برای طرد اشغالگران آماده نبردند و از همه چیز خود می‌گذرند. بیچاره کسانی هستند که ته صف ایستاده و منتظرند با شلیک تیر هوائی و شلیک تیر زمینی فرجی برایشان حاصل شود. آیا نباید به حال این عده گریست؟ به سرنوشت غم انگیز رویونیست‌های عراقی نگاه کنید که چگونه در همدستی با استعمار نابود شدند و در عوض مارکسیست‌لنینیست‌های عراقی که اسلحه به دست علیه‌ی قوای خارجی می‌رزمند روز به روز قدرتمندتر می‌شوند. کمونیست‌های لبنانی در مقابل ملت لبنان سربلندند زیرا در مقابل تجاوز صهیونیست‌های اسرائیل و امپریالیسم آمریکا ایستادگی کردند و جانباختند. تنها در این متن مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و صهیونیستی است که کمونیست‌ها بخت جلب اعتماد توده‌ی مردم و به طریق اولی کسب رهبری مردم را دارند حتی اگر در این مبارزه با موفقیت زودرس روبرو نباشند و نشوند. در شرایط اشغال امپریالیستی در درجه‌ی

نخست تنها دو صف از نظر سیاسی وجود دارد. صف نیروهای خواهان استقلال ایران و نابودی قوای اشغالگر و صف اشغالگران با متحدین درونی رنگارنگشان که از تروتسکیست‌ها شروع می‌شود و با گذار از تجزیه طلبان ناسیونال شووینیست به سلطنت طلبان می‌رسد. این صفتندی بر سر یک مسئله‌ی اساسی است که حل سایر مسایل به حل آن وابسته خواهد بود. بدون حل این مسئله‌ی اساسی که در مرکز همه‌ی مسایل قرار می‌گیرد حل سایر معضلات اجتماعی ممکن نیست و خواب و خیال است. آزادی ایران و حتی استقرار سوسیالیسم در ایران از طرد قوای اشغالگر می‌گذرد. هر کس غیر از آن بگوید یک شارلاتان سیاسی است. هر نوع حفظ استقلال سیاسی، سازمانی و ایدئولوژیک، هر نوع انتقاد و افشاءگری نیروهای کمونیست نسبت به متحدین ناپایدار، مظنون، موقت و... در کادر این دو صفتندی بزرگ قابل فهم است و باید در خدمت حل مسئله‌ی مرکزی انقلاب که آزادی ایران خواهد بود قرار گیرد. در این صف طبیعتاً تمام کسانی که می‌خواهند علیه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم در درجه‌ی نخست پیکار کنند قرار دارند و این امر تنها وابسته به تصمیم و شعار سیاسی آنهاست و مستقل از ایدئولوژی آنها می‌باشد. استقلال کمونیست‌ها تنها در این متن مفهوم دارد که دستشان در برخورد به ناپیگیری‌ها، سازشکاری‌ها، بی‌توجهی به بهبود شرایط زندگی مردم که در خدمت مبارزه برای طرد قوای اشغالگر است باز باشد. کمونیست‌ها با این استقلال خویش توانائی کسب اعتماد و رهبری مردم را به دست می‌آورند. همه‌ی شکست‌ها و پیروزی‌ها، همه‌ی اشتباهات و درستی نظریات تنها باید در متن این صف نخست تحقق یابد تا زمینه‌ی مادی جلب اعتماد مردم فراهم شود. کمونیست‌ها تنها در این صف است که بخت نیرو گرفتن دارند. آنها که در صف مقابلند و یا صفی تخیلی خلق کرده‌اند از همان بدو امر محکوم به شکستند. شکست آنها در ماهیت نظریات آنهاست. آیا تجربه‌ی لبنان مورد تجاوز که موجب شکست اسرائیلی‌ها شد برای ما ایرانی‌ها آموزنده نیست؟ آن "صف مستقلی" که می‌خواست میان همه‌ی خطوط بند بازی کند و تیر هوایی و زمینی شلیک کند در این پیکار بزرگ کجا ایستاده بود؟

### التقاط حزب الله لبنان و "حزب الله ایران"

ما ایرانی‌ها بعد از انقلاب بهمن صابون اوباش حزب‌اللهی را بر تن خود حس کرده‌ایم. حزب‌اللهی ایرانی جنبش توده‌ای نیست، مشتکی اراذل و اوباش است که نوچه‌های طیب رضائی بوده‌اند. برادر تنی آنها نیز شعبان بی‌مخ است. یکی هوادار خمینی و دیگری هوادار محمد رضا شاه بود. این اوباش گروه‌های

فشاری هستند که محافل قدرت در حاکمیت برای سرکوب مردم ولی "بنام مردم" خلق کرده‌اند. آنها حق دارند به صورت زنان اسید پاشند به آنها تجاوز کنند و آنها را با چاقو بزنند. به نمایشات اعتراضی مخالفین با اسلحه سرد و گرم حمله کنند و دمار از روزگار آنها در آورند. همه‌ی این اوباش حزب‌اللهی در مقابل دانشجوی بی سلاح رستم دستان هستند. این گروه‌های فشار از مقامات بالا دستور می‌گیرند و مأمورین استقرار نظم غیر رسمی می‌باشند. حتی جناح‌های گوناگون حاکمیت برای تسویه حساب بین خود نیز از این گروه‌های فشار خود ساخته استفاده می‌کنند و به جان یکدیگر می‌افتند. این گروه‌های فشار همه مزدوراند، بیکاره‌اند و از نظر طبقاتی لومپن پرولتاریا می‌باشند، "مسلمان ادعائی" نیز نیستند، مسلمانی را وسیله‌ی تحکم و اخاذی و ارعاب کرده‌اند. هر روز که بیشتر می‌گذرد بیشتر معلوم می‌شود که چاقوکش‌ها و رمال‌ها و شارلاتان‌های نان به نرخ روز خور با نقاب مذهب و حزب‌الله زمام امور کمیته‌ها را برای اخاذی و تجاوز به مردم تسخیر کرده بوده‌اند. بی‌شرمانه‌ترین اعمال، از آنها سر می‌زند. به علت ماهیت طبقاتی شان هم در ارتش سلطنت طلبان رژه می‌روند و هم در ارتش جمهوری اسلامی حاضر به خدمت‌اند و هم همدست ارتش متجاوز صهیونیستی و امپریالیستی خواهند بود. آنها نوکر پول‌اند و باجگیری. هیچ ایرانی دموکرات و میهنپرست و انقلابی نیست که نفرت این گرازها را بدل نداشته باشد. عناصر پشت سر این گروه‌های فشار عالیجنابان رنگارنگ هستند. مثنی نوکران رفسنجانی، جناحی از مصباح یزدی حمایت می‌کنند. از بالا سازمان یافته‌اند.

حزب‌الله لبنان یک سازمان سیاسی جدی است که قبول مسئولیت کرده و چهره‌ی پنهانی ندارد. در دولت و در مجلس شرکت دارد، در انتخابات شرکت می‌کند. نظریات سیاسی‌اش را به صراحت بیان می‌کند. اعضاء و هوادارانش صدها هزار مردم عادی هستند که بر اساس اعتماد به حزب‌الله لبنان به صورت میلیونی به خیابان‌ها می‌آیند. همه‌ی آنها مسلحند ولی روزانه به زندگی عادی خویش اشتغال دارند. از قصاب سر کوچه تا زن خانه دار و دانشجوی دانشگاه و کارگر کارخانه عضو یا هوادار این تشکل هستند. از کسی اخاذی نمی‌کنند و برعکس در پی تأمین حداقل نیازمندی‌های مردم لبنان اعم از مسیحی و مسلمان هستند و از استقلال کشورشان در مقابل تجاوز بربرمنشانه‌ی اسرائیل و آمریکا حمایت می‌کنند. آنها در کنار میلیون‌ها مسیحی بی‌حجاب که با آنها در حکومت شرکت دارند مشغول زندگی مشترک هستند، کرانه‌های لبنان را با چادر به زنانه مردانه بدل نکرده‌اند. به صورت بی‌حجاب‌های مسلمان و مسیحی و دروزی اسید نمی‌پاشند، به کسی چاقو نمی‌زنند، چماقدارانی نیستند که آنها را برای سرکوب نمایشات اعتراضی لای پوست پیاز خوابانده باشند. رهبران‌شان شناخته

شده‌اند و هویتشان روشن است. لقب "تروریست" را امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به آنها داده‌اند. این همان لقبی است که امپریالیست‌ها در مدارک درخواست روادید از آمریکا به کمونیست‌ها داده‌اند. برای امپریالیست‌ها همه‌ی مخالفان آنها "تروریست" و "بیمار" هستند با این دلیل ساده که آدم "عاقل" نمی‌تواند مخالف نظام سرمایه‌داری باشد. اینکه ایدئولوژی آنها اسلامی است هرگز از اهمیت و تأثیرات سیاسی جنبش اجتماعی آنها نمی‌کاهد. از چه تاریخ قرار بوده است که حاملین ایدئولوژی‌های ارتجاعی علیه‌ی امپریالیسم مبارزه نکنند؟ مگر ایدئولوژی جنبش آزادیبخش الجزایر انقلابی بود؟ مگر ایدئولوژی دکتر مصدق انقلابی بود؟ مگر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در بدو پیدایش خویش انقلابی بود؟ آنها فرق سیاست با ایدئولوژی را نمی‌فهمند. میلیون‌ها مردم مسیحی لبنان و اقلیت سنی نیز این را فهمیده‌اند و در صف حمایت از استقلال لبنان قرار گرفته‌اند. در لبنان امروز هر مسیحی به گفته‌ی خود آنها یک "حزب‌اللهی" است. زیرا حزب‌الله لبنان نماینده‌ی مذهب شیعه نیست سمبل مقاومت ملی و ستون محکم حفاظت از استقلال لبنان است. فقط مارگیرها قادرند این تفاوت واقعی را مخدوش کنند و افکار را مشوب نمایند. در لبنان دو صف بیشتر وجود ندارد. صف جنبش مقاومت و صف همدستان ارتجاع و نیروهای تجاوزگر.

آنها که به مغلطه مشغولند و تنها از تشابه اسمی برای تخریب جنبش مقاومت لبنان سوء استفاده می‌کنند اگر ناشی از بلاهت سیاسی نباشد که قادر نیستند تحلیل مشخص از شرایط مشخص دهند، آنوقت همدست صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها در منطقه هستند که به بهانه‌ی تشابه نامی "حزب‌الله"، استقلال و تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی لبنان را به زیر پرسش می‌برند. آنها همگی در ارتش صهیونیست‌ها می‌رزمند و وظیفه‌ی جنگ روانی و تبلیغ ایدئولوژیک آنها را بعهده گرفته‌اند. این عده که هوادار امپریالیست‌ها هستند حق حاکمیت و استقلال ملل را مشروط به نوع ایدئولوژی آنها می‌کنند. آنها از هم اکنون به زیر همه‌ی احکام جنایتکارانه‌ی جرج بوش امضاء گذارده‌اند. این عده حتی یک دموکرات بورژوا نیز نمی‌توانند باشند. ارتجاع سیاه‌اند.

### نقش امپریالیست‌های اروپا

امپریالیست‌های اروپا در تمام روند تدارک این دسیسه همدست امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل بودند. تمام رسانه‌های گروهی "دموکراتیک" آنها در قبال قتل عام مردم لبنان و زیر پا گذاردن مبانی جامعه‌ی ملل و حقوق ملت‌ها سکوت اختیار کرده بود. همین یک قلم نشانه‌ی ماهیت دموکراسی کاذب و

صوری امپریالیستی است که در مقابل دموکراسی صمیمی و انقلابی پرولتری پیشیزی ارزش ندارد. دموکراسی آنها ماهیت فاشیستی دارد. اگر نیازهای این دموکراسی امپریالیستی قتل عام مردم عراق و ایران و لبنان را ایجاب کند فوراً به آن رأی می دهند. آنها به عقاید ملت فلسطین و لبنان اهمیت نمی دهند، رأی آنها را به رسمیت نمی شناسند، حق حیات برای آنها قائل نیستند و علیرغم این، این اعتقادات را متناقض با حقوق بشر، آزادی و دموکراسی و حقوق ملل نمی دانند.

شکست مفتضحانه‌ی امپریالیسم آمریکا و صهیونیست‌های اسرائیلی و عقب نشینی آنها در مقابل مقاومت قهرمانانه‌ی مردم لبنان وضعیتی به وجود آورد که صهیونیست‌ها ناچار شدند پا در میانی اروپائی‌ها را بپذیرند و برای نخستین بار پس از استقرار کشور اسرائیل در منطقه پای اروپای متحد به منطقه‌ی فلسطین باز شد. از این ببعد امپریالیست‌های اروپا چه در قالب اتحادیه‌ی اروپا و چه در قالب سازمان ملل متحد یک پای مذاکره خواهند بود. در این میان امپریالیسم فرانسه از نفوذ خویش در لبنان کمال استفاده را خواهد کرد. قلدرمنشی امپریالیسم آمریکا نتایج عکس به عمل آورد.

سیاست امپریالیست‌های اروپا همکاری با حماس و حزب‌الله لبنان است. آنها تنها راه حل غلبه بر وضعیت کنونی را به رسمیت شناختن این دو جریان قدرتمند مورد احترام مردم می دانند و حاضر نیستند دیگر دیکته‌ی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل را مبنی بر تروریست بودن آنها بپذیرند. آنها معتقدند که باید این دو جریان قدرتمند را که جریان‌های اجتماعی هستند به روند مبارزه‌ی سیاسی پارلمانی کشید و آنها را در دولت‌ها شریک کرد و مسئولیت به عهده‌ی آنها گذارد و خواست‌های آنها را مورد توجه قرار داد. تنها از این راه می شود این قدرت‌ها را مهار کرد. این نیروهای عظیم اجتماعی را که پایگاه عظیم توده‌ای دارند و خلق مسلح را به دنبال خویش دارند نمی توان با ارتش منظم اسرائیل سرکوب کرد. قلدری راه به جایی نمی برد. کار را باید به عهده‌ی دیپلماسی و مانورهای تاکتیکی آن قرار داد. هرگونه اقدام دیگری یک ماجراجویی کامل است که دودش به چشم همه می رود. امپریالیسم اروپا به یک باره فتیله‌ی حمایت از حقوق بشر و این تئوری من در آوردی را که وزن حقوق بشر بیشتر از وزن حقوق ملل است پائین کشیده است زیرا فهمیده که این نظریه بیشتر به نفع طرف گستاخ تر و قوی تر که امپریالیسم آمریکا باشد تمام شده است و دست این امپریالیسم را در توسعه طلبی و غصب بازارهای فروش و مناطق تحت نفوذ باز گذاشته است. آنها ترجیح می دهند حال آتش زیر دیگ حقوق ملل را تندتر کنند و حقوق بشر را تنها با آرام پز گرم نگهدارند. به این جهت در تبلیغات اخیر آنها تکیه بیشتر بر احترام به حقوق ملل است. کوفی عنان

به نیابت آنها پرچم این سیاست را به دست گرفته و هشدار می‌دهد که بی توجهی به این امر شالوده‌ی سازمان ملل متحد را برهم می‌زند. شکست مفتضحانه‌ی اسرائیل افق جدید سیاسی در منطقه گشوده است و لحن‌های سیاسی و دیپلماتیک را تغییر داده است. خانم مرکل صدر اعظم آلمان فدرال دیگر نمی‌تواند دهن دریدگی خویش را به نمایش بگذارد و حال باید دمشق را روی کولش بگذارد و زحمتش را کم کند.

از این گذشته این سیاست امپریالیست‌های اروپا راه را برای بازسازی لبنان و فلسطین با سرمایه‌های اروپائی باز می‌کند. ارتش لبنان باید با بهترین سلاح‌ها مسلح شود و این کار کارخانه‌های تسلیحاتی اروپائی را رونق می‌دهد. اسرائیلی‌ها با امر جرج بوش همه‌ی تأسیسات زیربنائی لبنان را که با سرمایه‌ی فرانسوی‌ها ساخته شده بود نابود کردند و حال بعید بنظر می‌رسد که بعد از شکست مفتضحانه‌ی اسرائیل و آمریکا برخلاف تجربه‌ی عراق سهمی از این غنیمت به آنها برسد.

### استراتژی شکست خورده‌ی آمریکا

امپریالیسم آمریکا قصد داشت با ترور رفیق حریری در لبنان، پرونده سازی برای سوریه، تحریک فالانژیست‌های فاشیست و مسلح کردن آنها، تحریک ممالک عربی نوکرش بر ضد سوریه، روی کار آوردن یاران محمود عباس در فلسطین، خلع سلاح و سرکوب مردم مسلح لبنان بعنوان مبارزه علیه‌ی قطب تروریسم، سرنگونی رژیم سوریه و یا حداقل مهار وی، همه‌ی زمینه‌ها را برای تجاوز به ایران هموار کند. در تعیین سیاست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها همیشه یک عامل مهم که نقش توده‌های مردم است کمبود دارد. در این مبارزه توده‌های مردم چه در فلسطین و چه در لبنان و چه در سوریه و حتی عراق و ایران و سراسر جهان و به ویژه ممالک مسلمان و عربی قلم بطلانی بر این محاسبات کشیدند. خانم کوندلیزا رایس که از لبنان رانده شد و می‌خواست جنایت اسرائیلی‌ها را با درد زایمان نظم نوین که امری اجتناب ناپذیر و مفید است مقایسه کند به آن چنان درد زایمانی دچار شده که زیر بار این همه بار زائیده است. صدها هزار مردم آمریکای لاتین در خیابان‌ها به حمایت از مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی مردم لبنان پرداختند. یهودیان مترقی در اسرائیل شجاعانه در شرایط خفقان فاشیستی بر ضد جنگ بپاخاسته و همبستگی خویش را با مردم لبنان به نمایش گذاردند و تجاوز اسرائیل را محکوم کردند. آنها اسرائیل را مسبب جنگ شناختند.

سیاست خاور میانه‌ی بزرگ جرج دبلیو بوش و دارو دسته‌ی وی در دست

انداز افتاده و کارش به فضاقت کشیده است. نه تنها وی و همدستانش در منطقه قادر نشدند اراده‌ی لایزال خلق فلسطین و لبنان را بشکنند و در میان آنها تفرقه ایجاد کنند، سهل است حتی موجی انقلابی از مقاومت و نفرت ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی در سراسر جهان از شیلی تا اندونزی به وجود آورده‌اند. امروز روز، عزای کیهان لندن و "حزب کمونیست کارگری ایران" و روز شادی خلق‌های منطقه است. شکست دشمنان بشریت در فلسطین، لبنان، سوریه، عراق، افغانستان امکان تنفسی را برای نیروهای انقلابی ایران فراهم آورده تا تدارک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بهتر ببینند. شکست امپریالیسم آمریکا در این مرحله از زمان برای حمله به ایران برای رشد مبارزه‌ی مستقل طبقاتی مفید است و مانع از آن خواهد شد که در اثر حمله‌ی جنایتکارانه خارجی ارکان نظام جمهوری اسلامی تقویت شود. سرکوب‌های بیرحمانه‌ی داخلی رژیم جمهوری اسلامی، انباشتن زندان‌ها از مبارزان، سرکوب نمایشات اعتراضی زنان و سرکوب مبارزات افتخار آفرین کارگران، کشتار زندانیان سیاسی در زندان‌ها همه و همه به پاس تهدیدات جرج بوش و ایهود اولمرت صورت می‌گیرد. در اینجا وحدت ارتجاع جهانی به نمایش گذارده می‌شود. دست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به خون مبارزان ایران آلوده است. آنها در این امر در کنار رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند. امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در این سرکوب‌ها شریکند و خون این مبارزان بر دامن آنها نیز نقش بسته است. حزب ما همانگونه که بارها تکرار کرده است نقش نیروهای مردمی در سراسر جهان و در منطقه و ایران را عامل مهم بازدارنده‌ی در حمله به ایران می‌داند. این است که باید در جنبش صلح وسیعاً شرکت جست و مانع گشت که ایران به ویرانه‌ی نظیر لبنان و عراق و افغانستان بدل شود. هرکجا پای آمریکائی‌ها باز شده است فقط زمین سوخته از آن باقی مانده است. به سرنوشت کره، ویتنام، کامبوج، لائوس، عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین و... بنگرید تا ماهیت این جنایتکاران را که خود را هوادار حقوق بشر و دموکراسی و آزادی نشان می‌دهند بیشتر بشناسید.

امپریالیسم آمریکا در عین حال تلاش کرد با یاری عربستان سعودی، اردن و مصر کشتار شیعیان لبنان را در کادر نزاع شیعه و سنی به مردم مسلمان منطقه بخوراند و موجه جلوه دهد. دسیسه‌ی کثیف امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها با شکست کامل روبرو شد و موج بزرگی از حمایت مردمی برای حفظ استقلال لبنان و محکومیت تجاوزگران در گرفت. مرتجعین عرب ناچار شدند با تأخیر فراوان و از روی اکراه به نفوذ شیعیان در منطقه تن در دهند. این نفوذ در سال‌های آینده به نفع ارتجاع عرب نیست و وضعیت آنها را متزلزل می‌کند.

امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها با این سیاست ارتجاعی و تجاوزگرانه خویش نه تنها رژیم جمهوری اسلامی را تضعیف نکردند سهل است به نفوذ و قدرت وی در منطقه افزودند. حال کار تجاوز به ایران به راحتی زمان قبل از تجاوز به لبنان نیست. امپریالیست آمریکا باید گزینه‌ی همکاری و کنار آمدن با جمهوری اسلامی را بپذیرد و از این راه زمینه‌ی نفوذ خویش را در ایران فراهم آورد.

### مقاومت نیروهای مترقی و صلحجو در اسرائیل

اگر در بدو تجاوز به لبنان تعداد معترضین به این تجاوز از چند ده نفر تجاوز نمی‌کرد پس از شکست اسرائیل آنهم با این سرشکسته‌گی و فضاحت مسرت آور موجب شد که در اثر این شکست موج جدیدی در اعتراض به سیاست تجاوزگری و سلطه‌جویی در منطقه به وجود آید. حال هزاران نفر اسرائیلی مترقی و پیشرو به میدان آمده‌اند و تجاوز به لبنان را محکوم کرده و خواهان خروج صهیونیست‌های اسرائیلی از خاک لبنان هستند. اوج مبارزه‌ی جسورانه‌ی اسرائیلی‌های مترقی در فضای حاکم تروریستی و ضد دموکراتیک اسرائیل امید تازه‌ای در منطقه ایجاد کرده است. همین جوانه‌های امید بخش است که می‌تواند به احترام متقابل میان اعراب و غیر عرب‌ها، میان یهودیان و مسلمانان و مسیحیان بیانجامد و پیوندهای جدید ایجاد نموده، اعتمادها را افزایش داده و بندهای محکم یک جامعه‌ی انسانی مشترک در سرزمین فلسطین را ایجاد کند. باید این نهال رو به رشد را در اسرائیل تقویت کرد و به این مردمان مترقی اسرائیل که بر ضد نژادپرستی صهیونیسم بپاخاسته‌اند تبریک گفت و با آنها برای استقرار یک جامعه‌ی انسانی و ضد امپریالیستی متحد گردید. این نیروهای اسرائیلی متحدین ما هستند و آنها نیز به حمایت بی دریغ ما نیاز دارند تا بتوانند با روحیه‌ی بالا در مقابل تضيیقات و فشار فاشیستی در اسرائیل مقاومت کنند.

### جنگ و موشک به اسرائیل چه آموخت

تجاوز به لبنان چندین نتیجه‌گیری راهبردی به جای گذاشت. برای نخستین بار مردم جهان و به ویژه اعراب دیدند که می‌توان با تکیه به جنگ توده‌ای طولانی بر یک ارتش قدرقدرت چیره شد. پنج هفته مقاومت میلیونی مردم مسلح لبنان اعم از مسلمان و مسیحی در یک جنگ میهنی نیروئی به مردم منطقه داد که ما هنوز در آستانه شناخت واقعی آن قرار داریم. ارتش اسرائیل درهم ریخت و فرسوده شد. سربازان اسرائیلی اعتراف کردند که لبنانی‌ها بسیار متحرک



بودند و به صورت نامرئی به آنها حمله می کردند، به طوری که آنها دشمن را نمی دیدند ولی همواره آماج حملات آنها بودند، آنها مستاصل شده بودند. روحیهی آنها بسیار درهم شکسته بود. تعداد زیادی سربازان ارتش متجاوز اسرائیل به دیار عدم فرستاده شدند که دولت اسرائیل از وحشت مرگ آمار دقیق آنها را منتشر نمی کند. نیروهای مسلح مردمی لبنان با سلاح های ضد تانک مسلح بودند که ده ها تانک گر انقیمت و ظاهراً ضربه ناپذیر و مدرن اسرائیل را از کار انداختند و هر بار چندین نفر سرنشین تانک ها را در آتش تجاوز خودشان سوزاندند. سلاح های مدرن لبنان ناوگان صهیونیست ها را به قعر دریا فرستاد و از کار انداخت. موشک های مردم لبنان برای نخستین بار شهرهای اسرائیل را مورد هدف قرار داد و به صهیونیست ها مزه ی موشک را چشاند. بسیاری خانه های غصبی صهیونیست های متجاوز خراب شد و هزاران نفر ناچار شدند شمال اشغالی اسرائیل را ترک کنند. دولت صهیونیستی هرگز آمادگی چنین وضعیتی را نداشت، اقتصادش برهم ریخت، هزاران نفر از نیروها و امکانات تدارکاتی خویش را باید صرف جابجائی مردم می کرد و این نخستین بار بود که جامعه ی اسرائیل مزه ی جنگ در داخل خاک خود را می چشید. برای نخستین بار بود که معلوم شد نیروی هوائی مدرن اسرائیل در جنگ چریکی توده ای شهری فاقد ارزش است. برای نخستین بار بود که معلوم شد ضد راکت های "پاتریوت" آمریکائی که برای تأثیرات و قابلیت هایش بسیار مبالغه و قلمفرسائی می کردند، پیشیری ارزش ندارد و کاری از شان ساخته نیست، برای نخستین بار معلوم شد که اگر دیوار ۷۰۰ کیلومتری دور اسرائیل را در طول و ارتفاع به هزار متر هم برسانند در مقابل نیروی تسلیحاتی مدرن و متحرک مردمی پیشیزی ارزش ندارد. همه ی این عوامل در دست هم شکست استراتژیک صهیونیسم و امپریالیسم را در منطقه نشان می دهد. دولت اسرائیل رفتنی است. اگر تا کنون با زور سیلی صورتشان را سرخ نگه داشته اند پس از افتضاحات اخلاقی رئیس جمهور یزدی اسرائیل و وزراء هیأت دولت و شکست مفتضحانه در جنگ کار حفظ آنها به بن بست کشیده است. اسرائیل حال باید با سرشکسته گی اسرای لبنانی و فلسطینی را که با آدمربائی گرفته بوده است در مقابل دو سرباز اسرائیلی که اسیر جنگی اند تعویض کند. آنها از دولت مسیحی لبنان که امر خلع سلاح حزب الله لبنان را امری داخلی می دانند تودهنی محکمی خوردند. بر اساس موافقتنامه ی دولت مسیحی لبنان و سازمان حزب الله، توده های هوادار حزب الله حق حفظ اسلحه ی خویش را دارا می باشند فقط بایداز حمل آن در ملاء عام خودداری کنند. این تصمیم برای حفظ استقلال لبنان جنبه ی حیاتی دارد و اسرائیل ناچار شده به این شکست نیز تن در دهد. در افق منطقه رنگ دیگری نمایان شده است.

## دریوزگان سیاسی

در یوزگان سیاسی آن بیچاره‌هایی هستند که با سیاست "به من چه ولش کن"، "جنگ کنونی به ما مربوط نیست، نزاع بین دو قطب تروریسم است"، "قتل عام مردم لبنان و مسلمانان" اشکالی ندارد"، "آمریکا متمدن و اسرائیل دموکرات است ولی حزب‌الله هوادار اسلام سیاسی" است، "جنگ میلیتاریسم آمریکا و اسلام سیاسی"، "مرگ بر میهنپرستی و استقلال ملی"، "زنده باد امپریالیسم و صهیونیسم" در تمام این مدت چندین سال از سیاست‌های امپریالیسم و صهیونیسم در جهان، منطقه و ایران دفاع کرده‌اند. تحولات اخیر منطقه پوزه‌ی این دریوزگان را به خاک خواهد مالید و دست آنها را رو خواهد کرد و دلک‌های سیاسی آنها باید به بت اعظمشان رجوع کنند تا از چنّته‌ی بی برّش برایشان تئوری‌های جدید اختراع کند. "حزب کمونیست کارگری ایران" و مریدان گمراه منصور حکمت و کیهان سلطنت طلب لندنی که فقط با دروغ و تحریک و توجیه جنایت و آدمکشی ارتزاق می‌کند از این قماش جانوران هستند. سیر تاریخ ولی دست این آدمخواران مدرن را باز می‌کند. این سرنوشت همه‌ی آن کسانی است که ماهیت آمریکا را امپریالیستی ندانسته و سرشت اسرائیل را صهیونیستی نمی‌دانند. این سرنوشت کسانی است که از خصلت تضادهای جهان کنونی درک درستی ندارند و کارشان سرانجام به بن بست کامل سیاسی می‌رسد.



## استقلال و عدم وابستگی در جبهه‌ی مقاومت میهنی به چه مفهوم است؟

[به نقل از توفان شماره ۷۹]

پاره‌ای سازمان‌ها و فعالین سیاسی ایران با برچسب چپ که در آستانه‌ی انقلاب بهمن در پاریس به زیارت خمینی رفتند و در انقلاب بهمن به دنباله روی بدل شدند و مبارزه برای تحقق دموکراسی و احترام به حقوق مدنی را در پای مبارزه‌ی ضد آمریکائی خمینی قربانی کردند، حال به عذاب وجدان گرفتار آمده‌اند و کفاره گناهان سنگین خویش را در گذشته، با قربانی کردن اصل

مبارزه‌ی ضد امپریالیستی واقعی در محراب دموکراسی تخیلی و وعده، وعیدهای پوچ استعماری آمریکائی در زمان حال می‌دهند. خطای امروز آنها ادامه‌ی خطای دنباله‌روی و حتی همدستی سابق آنها با رژیم خمینی است. در گذشته نه خطر حمله‌ی آمریکا در شکل تهدیدات وی و نه احتمال کودتای آمریکائی نمی‌بایست کمونیست‌ها را از راه مبارزه برای دموکراسی باز بدارد، زیرا تأمین دموکراسی بهترین ضامن پیگیری در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی بود. مبارزه‌ی دموکراتیک جزء لاینفک مبارزه‌ی ضد امپریالیستی محسوب می‌شد. بودند نیروهای مدعی چپ که نتوانستند رابطه‌ی دیالکتیکی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و دموکراتیک را درک کنند و این بود که به بهانه‌ی مخالفت با امپریالیسم آمریکا، آلت دست اختناق خمینی شدند و امروز کفاره‌ی گناهان خود را با تخطئه‌ی مبارزه‌ی مردم عراق و لبنان می‌دهند. حال آنها مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و مبارزه‌ی خلق‌ها برای استقلال ملی‌اشان را در پای توهم دموکراسی آمریکائی و اسرائیلی قربانی می‌کنند.

فاجعه‌ای که به علت اشتباه در سیاست بیار آمد هم اکنون در مقابل ماست. روحانیت به پاس این بلاهت سیاسی از جانب "چپ‌ها" از آنها برای قلع و قمع کمونیست‌ها استفاده نمود و ارکان حکومت خویش را تقویت کرد. کابوس حمایت از جمهوری اسلامی چون بختکی سنگین بر سینه‌ی آنها نشسته است و نمی‌توانند شرایط مشخص کنونی را به درستی تحلیل نمایند. تحلیل‌های آنها از روی هراس و منزه‌طلبی و بی‌دورنمائی و برج عاج نشینی است. آنها به دنبال شعارها و ادعاهائی می‌گردند که ضرری دامن آنها را نگیرد و همواره با "دامن نیآلوده" از مبارزه "سربلند" بیرون آیند. حال آنکه این تفکر بی پایه و اپورتونیستی توانائی رهبری در مبارزه را از آنها سلب کرده و شرط وجودی آنها را به زیر پرسش می‌برد، جسارت کمونیستی را در نهادشان به خاک می‌سپارد. آنها از حرف "مردم" بیشتر می‌ترسند تا از امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل.

کمونیست‌ها در شرایطی که کشورشان مورد تجاوز استعمارگران و امپریالیست‌ها قرار می‌گیرد تا آنرا به زیر سلطه‌ی نفوذ خویش در آورند و منابع طبیعی‌اش را غارت کنند، نباید منفعل بوده و تسلیم طلبی و شکست را تبلیغ کنند. وظیفه‌ی آنها فراخوانی همگان به مبارزه‌ی توده‌ای طولانی در قبال دشمنان خارجی، در درجه‌ی نخست و تنها در این ارتباط، مبارزه با ارتجاع داخلی برای ترغیب وی به مقاومت و افشای سیاست شکست طلبی و سازشکاری وی با امپریالیسم جهانی است. کمونیست‌ها در لحظه‌ای که کشورشان قربانی تجاوز است باید به مقاومت دست زنند و این مقاومت آنها مقاومتی عادلانه و مورد تأیید همگانی و مورد احترام توده‌ها است. مبارزه‌ی کمونیست‌ها در جنگ ملی علیه‌ی

تجاوز امپریالیست‌ها و استعمارگران یک مقطعی نیست، مبارزه‌ای طولانی است که با هدف استقرار سوسیالیسم صورت می‌گیرد. کمونیست‌ها در پی آنند که جنگ ملی را به جنگ طبقاتی ارتقاء داده و مبارزه‌ی طبقاتی در شرایط اخراج قوای اشغالگر را از قید و بند نیازمندی‌های مبارزه‌ی ملی بدر آورند و جنبش را به سمت سوسیالیسم سوق دهند. پس مبارزه‌ی ملی کمونیست‌ها صرفاً مبارزه‌ی با دورنمای اخراج استعمارگران دیو صفت و آدمکش نیست، بلکه علی‌هی متحدین ناپایدار و موقت و مظنون دیروزی نیز خواهد بود. بهمین جهت ما همواره تکرار کرده‌ایم که پیروزی در مبارزه‌ی ملی مشروط به سرکردگی طبقه‌ی کارگر در این مبارزه است.

این سیاست را کمونیست‌ها با صراحت از همان بدو مبارزه‌ی ضد امپریالیستی بیان می‌کنند ولی آنرا به امر روز سیاست تبدیل نمی‌کنند. تشدید مبارزه‌ی طبقاتی و فرجام آن تابعی از مبارزه‌ی ملی می‌گردد. بدین معنی که شکل نوین مبارزه‌ی طبقاتی در مبارزه علی‌هی امپریالیسم متجلی می‌گردد. مبارزه‌ی ملی شکلی از مبارزه‌ی طبقاتی است.

تفاوت مبارزه‌ی ضد امپریالیستی کمونیست‌ها با سایر اقشار غیر پرولتری در آن است که مبارزه‌ی کمونیست‌ها بر دموکراسی پیگیر استوار است و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی توده‌ای را با دورنمای نابودی بهره‌کشی انسان از انسان به انجام می‌رساند. در امر مبارزه‌ی طبقاتی توفقی جایز نیست تنها شکل مبارزه و جهت آن تغییر می‌کند.

مبارزه علی‌هی دشمن خارجی به ادامه‌ی خویش به مبارزه علی‌هی ارتجاع حاکم بدل می‌شود. کمونیست‌ها در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی در عین حال برای آینده تسلیح می‌شوند و این سلاح خود را هرگز بر زمین نگذاشته از یک دوش به دوش دیگر می‌اندازند. کمونیست‌ها خواهان قطع کامل نفوذ امپریالیسم هستند و با نصفه کاری موافقتی ندارند. نیروهای غیر پرولتری، مبارزه علی‌هی امپریالیسم را نیمه‌کاره و با ناپیگیری و "حسابگری" طبقاتی انجام می‌دهند. هر لحظه نسبت به سرنوشت خود بیمناک شوند، دست همکاری پنهان و آشکار به سوی امپریالیسم دراز می‌کنند و با وی علی‌هی مصالح ملی میهن متحد می‌شوند. تمام این مطالبی را که ما نگاشته‌ایم، امر پنهانی نیست. خود بورژوازی و ارتجاع و امپریالیسم نیز آنرا می‌دانند و می‌خوانند و حداقل پس از خواندن این مقاله‌ی "توفان" به آن واقف می‌شوند. آنها از اهداف استراتژیک ما با خبرند ولی علیرغم این نمی‌توانند کاری از پیش برند. به چه دلیل چنین است؟ زیرا ما سیاست عدم وابستگی را در جبهه‌ی واحد ضد اشغالگران اساساً به شرطی که دارای نیروی اجتماعی قابل محاسبه‌ای باشیم بکار می‌بریم. رمز کار ما در کجا قرار دارد که قادر هستیم و یا می‌شویم خواست‌های خویش را به بورژوازی و

ارتجاع تحمیل کنیم؟ آیا همین که ما خود را رهبر نامیدیم کافی است و همه‌ی افراد و نیروها رهبری ما را می‌پذیرند؟ آیا همین که مدعی شویم ما مستقل عمل می‌کنیم؛ استقلال ما در عمل نیز تأمین شده است؟، همینکه مدعی شویم ما "نیروی سومی" هستیم، سیل جمعیت به سوی ما سرازیر می‌شود و ما را به عنوان رهبران جسور و راهگشا بر سر دست بلند می‌کنند و حلوا حلوا می‌نمایند و یا این ادعاهای دهان پرکن و توخالی به صورت حرف مفت باقی می‌ماند، سپهبد، زمانی مفهوم دارد که سپاهی در کار باشد، سرلشگر زمانی مفهوم دارد که لشگری حاضر باشد، سرتیپ زمانی معنی دار است که تیپی در کار باشد و رهبری زمانی مفهوم دارد که توده‌ای در کار باشد و این توده به آن رهبری اعتماد کند و به رهنمودهایش گردن نهد. آنوقت است که رهبری ادعائی از روی کاغذ به رهبری واقعی در عمل بدل می‌گردد. ولی توده‌ها از آسمان نمی‌آیند. توده‌ها در صحنه‌ی اجتماع با سابقه‌ی ذهنی تاریخی خویش وجود دارند. برای کسب اعتماد توده باید سیاست درستی اتخاذ کرد. باید شعارهای مناسب اتخاذ کرد که تجربه‌ی زندگی توده‌ها صحت آنها را به همه بنماید. این کار توده‌ای با دورنماست که زمینه‌ی نفوذ ما را در اجتماع گسترش داده و عمیق می‌نماید. آرایش قدرت حاکمه و سایر نیروهای اجتماعی را مجبور می‌کند در محاسبات شان ما را نیز به حساب آورند. وقتی ما "چیزی" نباشیم که به حساب بیاییم می‌توانیم با انقلابی نمائی کاذب و پرمدعائی روشنفکرانه کلمات دهان پرکن و بی‌محتوی که به گوشه‌ی عبا‌ی کسی بر نمی‌خورد بر زبان آوریم و سینه‌هایمان را جلو دهیم و ادا و اطوار در آوریم. در فردای پیروزی و یا شکست انقلاب، طبیعتاً این حضرات را که گمنام و خانه نشینند، کسی پیدا نخواهد کرد تا از آنها بازخواست کنند و بخواهند که حساب پس دهند.

هر نوع مصالحه با دشمنان طبقاتی برای هدف والاتر ملی و نجات میهن تنها می‌تواند محصول فشار از پائین و نیاز زمانی باشد و نه استناد به دگم‌های مکتوب.

دشمن طبقاتی و دشمن ملی نیز این را می‌داند، آنها از سیاست شما که چه اهداف راهبردی دارید باخبرند، آنها تاکتیک شما را درک می‌کنند ولی کاری از دستشان بر نمی‌آید. زیرا میان دو منگنه گرفتارند و برای حفظ موجودیتشان باید تصمیم بگیرند.

به نظر حزب ما باید از تجربه‌ی عراق، افغانستان و لبنان و جنگ ایران و عراق آموخت. اگر کمونیست‌ها در متن مبارزه برای اشغال بیگانگان به میدان نیایند و مردم را برای اخراج نیروهای وحشی و ضد بشری امپریالیستی بسیج نکنند هرگز بخت آنها نخواهد داشت که به نیروی اجتماعی بدل شوند، اعتماد مردم را کسب کنند و مهر خویش را در مبارزه‌ی طبقاتی به روند طولانی و

مسلحانه‌ی توده‌ای، مبارزه‌ی ملی بزنند. به سرنوشت غم انگیز مجاهدین خلق و کردهای همدست رژیم عراق و یا امپریالیسم و صهیونیسم نگاه کنید تا "رستگار" شوید.

سیاست استقلال و عدم وابستگی در جبهه‌ی مبارزه‌ی ضد اشغالگران، نشان دادن این سیاست به مردم است. نشان دادن این حقیقت است که ارتجاع داخلی با امپریالیسم به صورت مشروط می‌رزد و تا به آخر همراه مردم نخواهد بود. تنها در این مبارزه است که مردم مسلح آموزش می‌بینند به ماهیت دشمن آشنا می‌شوند به تعصبات کور خویش غلبه می‌کنند و در مقابل تبلیغات ارتجاع مصنوعیت می‌یابند.

تجربه‌ی تاریخی عراق در مقابل ماست. حزب رویونیستی عراق که برادر حزب توده ایران است به همدست امپریالیسم آمریکا و انگلیس بدل شد، مانند شعبون بی‌مخ با دسته گل به استقبال اشغالگران رفت، در انتخابات تقلبی شرکت کرد، قانون اساسی دست نویس صهیونیست‌ها را پذیرفت، پرچم ملی عراق را با پرچم طرح شده‌ی اسرائیلی‌ها عوض کرد، در مجلس تقلبی شرکت کرد. بر آستانه‌ی امپریالیست‌ها و نوکران رژیم جمهوری اسلامی و ناسیونال شوونیست‌های خائن گرد سجده کرد و حال جسد متعفنش در کنار جاده‌ی مبارزه‌ی مسلحانه و انقلابی مردم عراق افتاده است و همه بر آن تف می‌اندازند. توده‌های مردم آنها را به عنوان نوکر اجنبی به قتل می‌رسانند زیرا که خائن و سرسپرده‌ی امپریالیست‌ها هستند. همین سرنوشت را پیروان عراقی منصور حکمت داشتند که در عراق اشغالی برای پوشاندن دامن کوتاه به دختران به عنوان سمبل مدرنیسم مبارزه می‌کردند. در کشور اشغالی برای رد گم کردن و سرگرمی و فریب مردم و حمایت بیدریغ از اسرائیل "جنبش کارگران بیکار برای اخذ حقوق بیکاری" راه انداخته بودند. رسانه‌های گروهی از آسمان رسیده‌ی آنها، بر ضد نهضت انقلابی مقاومت مردم عراق تبلیغ می‌کرد و طبقه‌ی کارگر را از مبارزه‌ی ملی با اتکاء بر تئوری جهان وطنی (کسموپلیتیسیم) منصور حکمت و مبارزه بر ضد "تروریسم" باز می‌داشت. جسد متعفن آنها نیز در سر راه انقلاب پیشرونده و قهرمانانه‌ی مردم عراق افتاده است و جرأت ندارند در عراق ظاهر شوند. آنها همین نقش مخرب و ستون پنجمی را در لبنان و ایران در پیش گرفته‌اند.

سیاست شلیک تیر زمینی و شلیک تیر هوایی که شلیک تیر خلاص به مردم برای رضایت خاطر امپریالیست‌هاست، سیاست خائنانه و ضد انقلابی است، سیاست کسانی است که اساساً مسئله‌شان کسب قدرت سیاسی و ساختمان سوسیالیسم نیست. کسی که ساختمان سوسیالیسم را نامقدور بداند، یعنی کسی که فاقد دورنما باشد طبیعتاً نمی‌تواند در مبارزه‌ی ملی به جلو نگاه کند و اهداف

خویش را مقابل اهداف بورژوازی قرار دهد. برای وی اهداف بورژوازی پایان خط است. وی از همان بدو امر اخته و سترون است. این است که به حفظ وضع موجود علاقه دارد و از نظر تئوری به آنجا می رسد که خواست‌ها و شعارهائی را طرح کند که بقاء مناسبات سرمایه‌داری را برای مدت طولانی تضمین نماید. این مدت تا زمان "ظهور حضرت" که همه‌ی شرایط را برای "استقرار سوسیالیسم" تخیلی آنها آماده کرده است طول می کشد. شعارهای تیر هوایی و تیر زمینی سیاست سردرگم‌های سیاسی است که با نیت کسب قدرت سیاسی به مبارزه روی نمی آورند و یأس و بی دورنمائی خویش را به نمایش می گذارند. آنها رهبران بی ساز و برگ نظامی و سرلشگران بی لشگرند که در صف انتظار ایستاده‌اند تا نوبت "نیروی سومشان" برسد. این فراخوانی به انتظار کشیدن است تا هلو به صورت پوست کننده در گلو رود. این پاسیفیسم محض و یا همدستی روشن با امپریالیسم است.

حال باید پرسید کمونیست‌های عراقی و لبنانی در عراق و لبنان و کمونیست‌های سایر ملت‌ها در قبال اشغال امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها چه روشی را باید در پیش بگیرند؟ بنظر ما در درجه‌ی اول باید خواهان طرد قوای اشغالگر باشند. آنها نباید آلت دست سیاست نگر و پخته آمریکائی و بانی جوخه‌های مرگ در عراق شوند که نزاع شیعه و سنی را با یاری اعراب اسرائیلی و جوخه‌های مرگ تعلیم دیده، دامن می زند. آنها نباید به دام الزرقاوی و هابی افتند که با دست دراز شده‌ی عربستان سعودی در خدمت تشدید اختلاف شیعه و سنی و خدمت به اقامت دائمی اشغالگران در عراق عمل می کرد و می کند. آنها نباید فریب تبلیغات اسرائیلی‌ها را بخورند که گویا نزاع کنونی علیه‌ی تروریسم است. ایجاد تفرقه در نهضت ضد استعماری تنها تحکیم استعمار است.

مبارزه‌ی ایدئولوژیک کمونیست‌ها در عرصه‌ی پیکار ضد اشغالگران در انتقاد آنها به سایر نیروهاست که در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و آزادی میهن پیگیر نیستند، مبارزه‌شان نظر به عقب دارد با اما و اگر همراه است. به وسیع‌ترین اقدامات دموکراتیک و جلب وسیع‌ترین توده‌ها برای استمرار مبارزه‌ی ملی متکی نیست به عوام‌فریبی و تحریک احساسات لحظه‌ای تکیه دارد. شعار آنها بهبود شرایط زندگی توده‌های مردم و به رسمیت شناختن حق آنها نیست از مردم می ترسد و در صدد کنترل آنها هستند تا از "حد خود" تجاوز نکنند. این دو عامل مهم سرچشمه‌ی نیروی ماست که باید مبلغ آن باشیم، آنرا بر سر دست بگیریم و به میان مردم برویم تا در روند مبارزه‌ی ملی موفق به تأمین سرکردگی خویش شویم و اعتماد مردم را به کف آوریم. اینها نکات اختلاف در میان نیروهای ضد اشغال است که باید بر آنها اتکاء کرد و برای مردم روشن نمود. سخن بر سر بهتر نابود کردن دشمن خارجی است و نه

تخریب در این مبارزه‌ی ملی. این تاکتیک درست است که بُرد دارد و عملی است و برای مردم و کادرهای حزبی رهنمود روشن است. تکیه‌ی حزب ما به آزادی همه‌ی زندانیان سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات در آستانه‌ی تجاوز امپریالیستی حاکمیت مرتجع را که تنها به فکر استحکام و بقاء خویش است، منفرد می‌کند. زیرا تحقق این خواست‌ها، وسیع‌ترین جبهه‌ی مقاومت ضد اشغالگران را در میهن ما ایجاد می‌کند. در عین حال مبارزه با احتکار و فساد مهره‌ها و بنیادهای حاکمیت، میدان جدید مبارزه برای جلب توده‌های مردم را در اختیار ما قرار می‌دهد. ظهور در این عرصه‌ها، به دست گرفتن ابتکار عمل، حاکمیت را در مخمصه قرار می‌دهد و به تنگنا می‌کشاند. خواست مقاومت جمعی و گسترده به خواست عموم خلق بدل می‌شود و در این عرصه در صورت این که نیروهای کمونیست، انقلابی و دموکرات به وزنه‌ای در جامعه بدل شده باشند، ارتجاع حاکم را کشان کشان به مصالحه می‌کشاند. مصالحه‌ای که نه خواست قلبی آنها بلکه محصول فشار از پائین و ترس از انفراد است.

کمونیست‌ها همیشه از استقلال و عدم وابستگی در جبهه‌ی واحد سخن گفته‌اند. این استقلال به معنی استقلال در ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات است. کمونیست‌ها حق ندارند در جبهه‌ی واحد مستحیل شوند. کمونیست‌ها در عین استقلال سیاسی آنرا انتزاعی بررسی نمی‌کنند بلکه در شرایط تجاوز دشمن خارجی و اشغال میهن به صورت نسبی درک می‌کنند. زیرا شکل مبارزه‌ی طبقاتی به مبارزه‌ی ملی تغییر می‌کند و شما برای کسب قدرت سیاسی و استقرار سوسیالیسم در ایران نخست باید قدرت بیگانه را طرد کنید و اعتماد مردم را کسب نمائید و در این روند مبارزه‌ی مردم را بسیج کرده و آموزش دهید و تدارک گذار از یک مرحله به مرحله‌ی بعدی را فراهم آورید. اگر نیروهای مترقی قادر نشوند در روند مبارزه‌ی ضد اشغالگران، خود را تقویت کنند و اعتماد مردم را به دست آورند در مرحله‌ی بعدی نخواهند توانست به کسب قدرت سیاسی موفق شوند و امر سرکوب مجدد آنها با توجه به تناسب قوای طبقاتی تنها یک امر زمانی خواهد بود. همه چیز را در این روند، نیرو حل می‌کند و سرچشمه‌ی نیرو در توده‌های مردم و زحمتکشان است. مضمون نزاع ما این است که کدام نیرو موفق می‌شود رهبری مبارزه‌ی مردم را در عرصه‌ی مبارزه‌ی ملی به کف آورد و این مبارزه را تا به آخر به پیش برد.

این دقیقاً وضعیتی است که در لبنان نیز پیش آمده است. یک نیروی جنایتکار و فاشیست اشغالگر به سرزمین لبنان هجوم آورده و به قتل عام مردم با بمب‌های خوشه‌ای که تا آنجا که عقل ما قد می‌دهد مسلمان و مسیحی، بی حجاب و با حجاب نمی‌شناسد، مشغول است. شرایط مادی هستی یک ملتی را



نابود می‌کند، همه‌ی معاهدات جهانی و پیمان‌های بین‌المللی را به زیر پا می‌گذارد و برای جان انسان‌ها پیشیزی ارزش‌قائل نیست. به مسیحیان می‌گوید نگران نباشند زیرا آنها فقط مسلمانان را قتل عام می‌کنند و هزاران نفر زن و مرد و کودک را به قتل رسانده، جاده‌ها را خراب کرده، مدارس و منابع سوخت را که گویا فقط مورد استفاده‌ی مسلمانان است از بین برده و بیمارستان‌ها و ساختمان‌ها را در هم کوبیده است. وظیفه‌ی سازمان‌های سیاسی و نیروهای مترقی در لبنان چیست؟ مبارزه‌ی مسلحانه و تبلیغ برای بسیج مردم تا نیروی اشغالگر را به بیرون بریزند و یا اینکه مبارزه برای آزادی پوشاک در لبنان و آزادی برای خوردن ویسکی و دامن کوتاه و شب زنده داری دموکراتیک و دست و دل باز در کافه رقص‌های بیروت تا صبح سحر با الهام از منصور حکمت تا "مدرنیسم" جای سنت‌گرایی را بگیرد؟! پرسش این است: باید در کنار توده‌ی عظیم مردم لبنان قرار گرفت و حتی از فراخواندن به مقاومت حکومت مسیحی لبنان که با حزب‌الله خویشاوندی ندارد حمایت کرد و یا در کنار دسته‌های فاشیستی فالانژیست مسلح که اسرائیلی‌ها و آمریکائی‌ها در لبنان قبل از ترور حریری علم کرده بودند ایستاد و مدعی شد که "مقاومت بی مقاومت"، "این کشتارها به ما مربوط نیست"، "از هر طرف کشته شود به نفع "اسلام" است"، "این جنگ اساساً طرف عادلانه ندارد جنگ میلیتاریست‌ها با اسلام سیاسی و ناسیونالیسم عرب است"؟

کدام نیرو قادر است با طرح این گونه شعارها به نیروی مردمی و مورد احترام مردم بدل شود؟ نیروهای نخستین و یا این مدعیان و متظاهرین "انقلابی" اخیر.

رمال‌ها و دوره‌گردهای "حزب کمونیست کارگری ایران" که با پرچم مبارزه‌ی دو "قطب تروریسم جهانی" برای تخطئه‌ی نیروی مقاومت و جنگ عادلانه‌ی مردم لبنان بر ضد اشغالگران به میدان آمده‌اند، با عتیقه‌فروشان یهودی و باستان‌شناسان فالانژیست آمریکائی در تکاپویند تا نشان دهند در بیروت نصف جمعیت شیعه به صورت نصف دیگر جمعیت مسیحی در حال اسیدپاشی است و مسیحیان را با شعار "حزب فقط حزب‌الله رهبر فقط روح‌الله" مجبور کرده‌اند چادر سر کنند و بر در و دیوار بیروت نوشته‌اند خواهر "عفت تو، حجاب توست" و "بی حجاب جنده است". آنها با ذره بین راه افتاده‌اند تا ثابت کنند حسن نصرالله به فواد سنیوره‌ی مسیحی چون نجس است دست نمی‌دهد و به زن‌ها نگاه نمی‌کند، پس مستوجب مرگ است. آنها به شما می‌گویند اکثریت شیعه‌ی لبنان می‌خواهند در لبنان جمهوری اسلامی نوع ایران مستقر کنند و مسیحیان و سنی‌ها و دروزی‌ها و سایر مذاهب موجود در لبنان را به بازی نگیرند، بیچاره‌ها هرچه بیشتر می‌گردند، کمتر می‌یابند ولی هرگز از رو

نمی روند زیرا مأموریت آنها "مبارزه با دوقطب تروریسم جهانی" است و باید کاری کنند که با شعار "نه قم خوبه نه کاشون لعنت بر هر دو تاشون" نهضت مقاومت ملی که مرکب از همه‌ی نیروهای ضد اشغالگران است تضعیف شود. آنها با طرح "جبهه‌ی سوم" موهومی خود، جبهه‌ی سوم واقعی برای خرابکاری در جبهه‌ای ایجاد می کنند که فقط می تواند دو طرف داشته باشد. قوای بربرمنش و وحشی اشغالگر امپریالیستی و صهیونیستی از سوئی و نیروی لایزال و همگانی خلق بر ضد اشغالگران و برای آزادی میهن از سوی دیگر جنگ و مبارزه‌ی مردم لبنان از هر قوم و قبیله‌ای که باشند بر ضد قوای اشغالگر و استعماری مبارزه‌ای عادلانه، مترقی و انقلابی ست و کمونیست‌ها، دموکرات‌ها، انسان دوست‌ها، ضد فاشیست‌ها باید از آن به حمایت برخیزند. "جبهه‌ی سوم" تخیلی منصور حکمت و اعوان و انصارش، ستون پنجم اسرائیل در پشت سر جبهه‌ی واقعی مقاومت برای فرو کردن خنجرى به پشت جبهه‌ی مقاومت مردم است. این "جبهه‌ی سوم" که زائده‌ی همان جبهه‌ی امپریالیستی و صهیونیستی است، در همه‌ی این ممالک چه در افغانستان و چه در عراق و چه در لبنان و چه در ایران در صورت تجاوز استعمارگران سرنوشت غم انگیزی داشته و خواهد داشت و تا کنون نیز با شکست مفتضحانه روبرو شده است. با شلیک تیر هوایی و شلیک تیر زمینی نمی توان به کسب رهبری مردم نایل آمد. باید با این تئوری‌های استعماری و فاشیستی که تراوش مغزهای علیل و نیروهای بی دورنما و سترون است به شدت مبارزه کرد.

جالب این است که "حزب گکا" که یک حزب استعماری و اسرائیلی است در زمانی که تئوری‌های ارتجاعیش برملا شده است و می بیند که با پرچم "اسلام سیاسی" نمی تواند قتل عام مردم لبنان را با بمب خوشه‌ای توجیه کند و برای اسرائیلی‌های "دموکرات" دست بزند حال نظریه‌ی جدیدی را نیز عنوان کرده است که آنرا "ناسیونالیسم عرب" می نامد.

چرا این جریان استعماری و اسرائیلی این تئوری را یافته است؟ پاسخ آن ساده است، زیرا ارتجاع جهانی به رهبری امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها شرایطی را به ممالک عربی تحمیل می کنند که نه فقط مسلمانان بنیادگرا بلکه اعراب سکولار نیز برای دفاع از حیثیت ملی خویش به عرصه‌ی کارزار می آیند و ما با این تحول عمیق در کشور عراق و لبنان و سایر ممالک عربی روبرو هستیم. "حزب گکا" چون با مقاومت در مقابل اسرائیل و آمریکا مخالف است و تا به امروز به بهانه‌ی وجود رهبری "اسلام سیاسی" آنرا تخطئه کرده است با پیدایش شرایط جدید می بیند که حنایش دیگر رنگی ندارد و باید نظریات ارتجاعی خویش را آرایش کند. "اتهام" ناسیونالیسم عرب، اسلحه‌ی جدید تبلیغاتی برای تخطئه‌ی مبارزات قهرمانانه‌ی مردم زیر سلطه‌ی عرب است که

رهبری مبارزات آنها در دست "اسلامیست‌های سیاسی" نیست. "حزب گکا" ناچار شده این نظریه را با آرامش و مودیانه بپروراند و در درون جنبش جا بیاندازد. مسلماً در فردای نزدیک که دیگر نتوان مبارزه‌ی نهضت‌های مقاومت ضد امپریالیستی را علیرغم کوه دروغ‌ها و سیل اتهامات واهی با اتهام "اسلام سیاسی" تخطئه کرد آنها برای توجیه اشغالگری امپریالیست‌ها حربیه‌ی "ناسیونالیسم عرب" را از جیبشان در می‌آورند.

مارکسیسم به ما می‌آموزد که هر ناسیونالیسمی ارتجاعی نیست. ناسیونالیسم ملت‌های زیر سلطه که برای رهایی ملی خویش می‌رزمند عمیقاً انقلابی است و باید از آن حمایت کرد. حال آنکه ناسیونالیسم ملت‌های سرکوبگر نظیر آمریکا و آلمان و فرانسه و... ناسیونالیسم فاشیستی و ضد انقلابی است که نه تنها باید آن را افشاء نمود بلکه باید با آن عمیقاً پیکار کرد. این یکی از اصول لنینیسم است و لنین در ارزیابی طبقاتی خویش در اثر جاویدانش "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" بارها به این نظریه اشاره می‌کند و دشمنان کمونیسم را که به تحریف مارکسیسم اشتغال داشتند افشاء می‌نماید.

ناسیونالیسم عرب صدام حسین در حمله به ایران ارتجاعی و ضد انقلابی بود ولی ناسیونالیسم اعراب عراق در قبال قوای اشغالگر و متجاوز خارجی شدیداً انقلابی و قابل حمایت است.

"حزب گکا" در این عرصه آینده‌نگری می‌کند. جایی که دیگر کاردش با "اسلام سیاسی" برائی نداشته باشد و با جعل اخبار و اسناد نتواند ماهیت جنبش مقاومت را تحریف کند، گریبان "ناسیونالیسم عرب" را می‌گیرد، توگوئی قوای اشغالگر امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در عراق و لبنان برای استقرار انترناسیونالیسم پرولتاری حضور یافته‌اند!

"حزب گکا" حاضر نیست خواهان خروج فوری و بی قید و شرط امپریالیست‌ها از عراق باشد و ادامه‌ی اشغال را امر مثبتی ارزیابی می‌کند و مورد حمایت قرار می‌دهد و بهمین جهت این حزب حامی تمام جنایاتی است که در عراق اتفاق می‌افتد.

حزب ارتجاعی و استعماری "گکا" حاضر نیست خروج فوری و بی قید و شرط صهیونیست‌ها را از لبنان و فلسطین بطلبد و به این جهت این حزب از ارتجاع و آدمکشی و جنایات ضد بشری صهیونیست‌ها در منطقه با بی شرمی دفاع می‌کند.

نظریه‌ی جدید تحریک آمیز این حزب که افکار عمومی را بر ضد "ناسیونالیسم عرب" که در شرایط کنونی ناسیونالیسم عادلانه و قابل احترام و قابل حمایت بر ضد قوای اشغالگر است، دام جدید صهیونیست‌ها در منطقه است

که از دهان "حزب گکا" به تدریج بخورد جنبش می دهند تا تمام انگیزه‌های مقاومت را بی اعتبار جلوه دهند.

"حزب گکا" با این نظریه می خواهد با "ناسیونالیسم مردم ایران" که به هیچ وجه زیر بار اشغال نظامی و وطنشان نمی روند و در صورت اتفاق چنین امری با مقاومت مسلحانه و تمامی اشکال مبارزاتی و حتا با عملیات انتحاری دمار از روزگار امپریالیست‌ها، صهیونیست‌ها و "حزب گکا" در می آورند، به مبارزه برخیزد. این حزب دارد "جبهه‌ی سومش" را درست می کند و آن را با مبارزه با "ناسیونالیسم عرب" آغاز کرده است. همان "جبهه‌ی سومی" که نقش ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم را در منطقه بازی خواهد کرد.

"حزب گکا" خواهان صلح میان فلسطینی‌ها با صهیونیست‌ها در شرایط کنونی است. آنها هرگز نمی گویند که با قوای اشغالگر نمی توان صلح کرد و به اشغال کشور صحه گذارد. با قوای اشغالگر حتی نباید مذاکره کرد. با قوای اشغالگر باید جنگید و آنها را با هر وسیله‌ی ممکن و حتی عملیات انتحاری نابود ساخت.

صلحی که "حزب گکا" می طلبد صلحی است که اسرائیل با آن موافق است. صلح اشغالگری است که از اشغال شده صحت اشغالش را طلب می کند. حزب کار ایران "توفان" به صراحت بیان می کند که اسرائیل به عنوان یک کشور اشغالگر و متجاوز در منطقه حق دفاع از خود ندارد. حق دفاع از خود متعلق به مردم فلسطین، لبنان، عراق و افغانستان است که قربانی تجاوزند.

"حزب گکا" جریان آلوده‌ای است که هدفش تشتت فکری و آماده سازی افکار برای توجیه جنایت و آدمکشی در منطقه است. افکارشان ضد بشری و فاشیستی است و آنها با "مدرنیسم" جلا می دهند. این حزب حاضر نیست پیشنهاد امپریالیست آمریکا برای توزیع ۸۰ میلیون پول نقد به ایرانی‌های خود فروخته را محکوم کند و با صراحت اخاذی از صهیونیسم و امپریالیسم را ارتجاعی، ضد منافع ملی و منافع طبقاتی مردم ایران اعلام کرده و همه‌ی جریاناتی را که مزدور این دولت‌ها بوده‌اند چه در حال و چه در گذشته محکوم کند. چون آنها با تف سربالا مخالفند.

ترغیب مردم جهان برای خرابکاری در جنبش ضد جنگ در غرب و تبلیغ این نظریه‌ی ارتجاعی و ضد بشری که جنایات مهیبی که در لبنان توسط امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها می گذرد به ما مربوط نیست و "جنگ تروریست‌هاست" این دارو دسته‌ی سیاه را به شدت در میان نیروهای انقلابی ایران افشا کرده است. این همان خوابی است که این دارو دسته برای ایران دیده‌اند. به همین خیال باشند!

# مفهوم مبارزه‌ی ضد اسلام در اوضاع سیاسی کنونی

[بر گرفته از توفان شماره ۸۵]

**قرآن من کاپیتال**

**پیغمبرم لئینه**

**مرا م اشتراکی**

**مرا دین مبینہ**

**"ناشناس از دوران فعالیت‌های حزب توده ایران"**

اگر حوصله کنید که صفحات برخی مطبوعات سلطنت طلب را ورق بزنید می بینید که پاره‌ای هموطنان ما با انتشار تصاویر شش در چهار خود از "دین مبین اسلام" دست کشیده و به دین قرون وسطائی مسیحی گرویده‌اند. آنها یا برای کسب پناهندگی سیاسی به این کار دست زده‌اند که بیشتر باعث ننگ رژیم جمهوری اسلامی است که اتباع کشورش را به چه حال و روزی انداخته است که تا به این حد سرشکستگی و خفت تن در می دهند و یا حقیقتاً ناشی از اعتقاد آنهاست که جای یک حماقت را با خرافات دیگر جایگزین کرده‌اند. اگر مذهب امر شخصی است پس کار این افراد اساساً باید جنبه‌ی شخصی داشته باشد ولی معلوم نیست که چرا آنها این امر صرفاً شخصی را در مطبوعات به اطلاع همه می رسانند و دو عدد دشنام نیز نثار جمهوری اسلامی و اسلام می کنند و رنگ سیاسی به کار خود می دهند. فحاشی به اسلام و به عرش اعلی رساندن مسیحیت نشانه‌ی پیشرفت و آزادی وجدانی نیست. افتادن از چاله به چاه و یا برعکس است و نشان می دهد که این مسیحی جدید تا چقدر کورمال کورمال در زندگیش راه می رود و نمی تواند خویش را به ساحل نجات برساند و رستگار شود.

"شورای مرکزی مسلمانان سابق" که در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۷ در شهر کلن از اعضای نادم حزب ورشکسته‌ی منصور حکمت تأسیس شده است نیز ما را به یاد این ندامتنامه‌های کیهان لندنی می اندازد که کورمال کورمال راه می روند و در فکر مال‌اند. این "شورای مرکزی" که نیازش را دولت آلمان حس کرده به یکباره مانند قارچ از زمین سبز شده است و مورد حمایت "بنیاد جوردانو برونو" قرار گرفته است که مدیریت آن به عهده‌ی آقای میشل اشمیت سالومون مسیحی سابق است!؟. جالب این است که نام این آقای مسیحی سابق ترکیبی از نام اشمیت و سالومون که همان نام عبری سلیمان باشد، می باشد. این مؤسسه مدعی است که هدفش مبارزه با مذهب و جایگزینی آن با هومانیزم است. به نظر

چنین می‌رسد که آقای میشل اشمیت سلیمان از انقلاب کبیر فرانسه از نوآوری‌های هومانستی دوران نوزائی الهام می‌گیرد. وقتی شما در آثار این محقق پژوهش می‌کنید در نظر اول متوجه می‌شوید که مبارزه‌ی ایشان در درجه اول بر ضد اسلام و سپس بر ضد مسیحیت است. کمتر در مورد یهودیت به انتقاد می‌پردازد. این آقای محقق وظیفه‌ی خود قرار داده است که در درجه‌ی نخست علیه‌ی کمونیست‌ها بجنگد و مردم را از جلب شدن به ایده‌ی ضد مذهبی آنها که همان ایده‌ی روشنگرانه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک باشد باز دارد. وی می‌گوید مبارزه‌ی ضد مذهبی کمونیستی یعنی آته‌ئیسم کمونیستی جنایتکارانه است و باید آن را با آته‌ئیسم هومانستی جایگزین کرد.

در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی در ۱۲ ماه فوریه ۲۰۰۷ که در "هومانیست‌پرسه دینست" منتشر شده است می‌آید:

« در مقاله (مقاله‌ی نشریه‌ی فوکوس مورد نظر است - توفان) گزارش داده شده است که سه نفر از پنج رهبران شورای مرکزی، اعضاء احزاب کمونیستی ایران و عراق‌اند. آیا شورای مرکزی مسلمانان سابق یک سازمان استتاری برای گرایش ضد دموکراتیک افکار کمونیستی نیست؟ »

آقای اشمیت سلیمان:

« مزخرف است! نخست اینکه فعالیت‌های سیاسی حزبی افراد جداگانه اعضاء شورای مرکزی با تدارک این کارزار ربطی ندارد. دو دیگر آنکه من این امکان را داشتم که افراد را در هفته‌های گذشته خیلی خوب بشناسم. آنها انسان‌های بسیار جسور و فوق‌العاده زیرکی هستند و قبل از هر چیز دموکرات‌های معتقد. بنیاد جوردانو برونو، اگر طور دیگری بود از این کارزار دفاع نمی‌کرد.»

سپس مخبر از آقای اشمیت می‌پرسد که چرا آدرس اینترنتی این مسلمین سابق در اجاره‌ی شماس است. وی مدعی می‌شود که با این کار هم خطر از آنها رفع می‌شود و هم ما با آنها اعلام همبستگی کرده‌ایم.

پرسیده می‌شود بجز شما کسی به آنها کمک می‌کند و پاسخ می‌شنوند که بجز ما "اتحادیه‌ی بین‌المللی غیر مذهبیون و آته‌ئیست‌ها" (ibka) و "اتحادیه‌ی آزادی روانی مونیخ".

از آقای اشمیت سلیمان در یک مصاحبه‌ی دیگر وقتی می پرسند که به چه مناسبت آدرس این مسلمین نادم مخفی است و آدرس ایشان بجای آدرس آنها اعلام شده است با تردستی به عمل قهرمانانه‌ی خویش اعتراف کرده و در حالی که احساس خطر را برای خویش خریده است می گوید: "خیلی خطرناک می بود که آدرس یک مُسلم سابق را اعلام کنیم". این است که ما آدرس خودمان را دادیم تا کسی آدرس آنها را نداند. تو گوئی این گاوهای پیشانی سفید را که پنهانکاری را نکوهیده می دانند، کسی نمی شناسد؟

آقای اشمیت سلیمان ظاهراً خبر ندارد که خانم مینا احدی راست راست در خیابان راه می رود و عکسش را در مطبوعات مدعی کمونیستی چاپ می کند و به قول خودش سی سال علیه‌ی اسلام به طور علنی تبلیغ کرده است و حتی در کنگره‌های علنی حزبش در روز و تاریخ و ساعت معین نیز ظاهر می شود و هر کس و ناکس را برای حفظ "شفافیت" و "دموکراسی" به داخل کنگره‌های یک سازمان "مخفی" با سیاست "عسس بیا مرا بگیر" راه می دهد و تا کنون احساس خطر نمی کرده است. و حال یکبارہ پس از آشنائی با تشکلی ضد اسلامی دیگری بنام "بنیاد جوردانو برونو" تحت پوشش محافظت پلیس و مأمورین امنیتی آلمان قرار گرفته است و گویا از تاریخ ۲۱ ژانویه ۲۰۰۷ جانش در خطر است و باید با محافظ پلیس بگردد. حقیقتاً که نمایش مسخره و کاملی برای فریب افکار عمومی و ریختن پول بی زبان و قانونی به کاسه این سازمان غیر دولتی فراهم آورده‌اند.

دبیرکل "شورای مرکزی مسلمانان سابق" همان چهره معروف خانم مینا احدی مرید مذهب منصور حکمت است که چند تا مریدان تقوایرست مذهب منصور حکمت را به دور خود برای گرفتن پناهندگی سیاسی جمع کرده و در محل کاخ اتحادیه کنفرانس مطبوعاتی در برلین که فقط در اختیار از ما بهتران و سخنگویان دولت آلمان قرار می گیرد و هیچ فرد و سازمان عادی حق استفاده از آن را ندارد، این کنفرانس ضد اسلامی و نه ضد مذهبی را برگزار کرده است. مطبوعات ضد اسلامی و همه‌ی نیروهای دست راستی و صهیونیستی برای کنفرانس این خانم از دین برگشته که مبارزه علیه‌ی مسلمانان و نه مذهبیون را سازمان می دهد سر و دست می شکستند. تصاویر این دارو دسته در تلویزیون‌های دست اول آلمان در ابعاد باور نکردنی پژواک یافت و به گوش همه رساندند که حزب کمونیست کارگری ایران بخش تقوائیسم به علت تقوای بیش از حد خویش یک سازمان غیر دولتی درست کرده که ضد مذهب اسلام است و از جانب سایر سازمان‌های غیر دولتی آلمانی و جهانی مورد تقویت قرار می گیرد و حتی شبکه‌ی اینترنت آنها را نیز تهیه کرده و در اختیارشان گذارده‌اند. شگفتا که چه دست‌های ناپاکی در کار است تا با این همه تدارکات بی

نظیر و برنامه ریزی شده با مخارج گزاف و بسیج مطبوعاتی و پوشش تبلیغاتی این چند عدد خوارج مسخره را به یک کارزار جهانی ضد اسلامی بدل کنند. خانم مینا احدی مانند عکس برگردانش خانم مریم نمازی که وی را نیز با هندوانه‌های فراوان زیر بغل و جوایز بی اعتبار جهانی به یکی از چهره‌های اپوزیسیون "دموکرات" متعلق به "حزب کمونیست کارگری ایران" مرید تقوایست مذهب منصور حکمت بدل کرده‌اند هر دو نفر دو اسب درشک‌های ضد اسلامی مریدان منصور حکمت هستند که از مبارزه با "اسلام سیاسی" به مبارزه علیه "مسلمانی" رسیده‌اند. کار آنها نه تبلیغ ماتریالیسم دیالکتیک، نه روشنگری علیه خرافه دین به طور کلی و افشاء جنایات هم‌هی ادیان و به ویژه جنایت مسیحیت در قرون وسطی و در قرن ۲۱ در عراق و افغانستان و... و جنایات صهیونیست‌های یهودی در فلسطین و لبنان و منطقه است بلکه مبارزه با مسلمانان است که بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می‌کنند.

آقای اشمیت سلیمان که مبتکر این کارزار است پته‌ی این "شورای مرکزی" را ناخواسته بیرون می‌ریزد و می‌گوید: "این شورای مرکزی تازه تأسیس شده، تمام الگوهای فکری جا افتاده را در هم می‌شکند: "منتقدین به اسلام سابقاً می‌توانستند بر بهانه ضدیت احتمالی با خارجیان به راحتی در سمت راست رانده شوند. بعد از تأسیس این شورای مرکزی این امر دیگر به سهولت ممکن نیست". تمام لب مطلب در این است. امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها که نمی‌توانستند از موضع مذهبی خویش به مسلمان‌ها حمله کنند و مسلمان‌کشی راه بیاندازند، حال ابزار مبارزه علیه مسلمانی را یافته‌اند. ارتجاع سرمایه‌داری که تجربه‌ی کاریکاتور محمد را در پیش روی داشت در پی ابزاری می‌گشت تا این وظیفه‌ی کثیف را برای آنها انجام دهد. چه کسی بهتر از "مشتی مسلمان نادم" که با سایر مسلمانان دست به یقه شوند و رنگ خارجی هم داشته باشند. آنوقت امپریالیست‌ها خواهند گفت دعوا بین خودشان است و به ما مربوط نیست. آنها از زبان "کمونیست‌های خوب" بر ضد نیروهای انقلابی به میدان می‌آیند.

وقتی نشریه‌ی وزین بورژوائی اشپیگل که بندرت صفحاتش را در اختیار آدم‌های بیکاره قرار می‌دهد با شخص خانم مینا احدی مصاحبه می‌کند وی فوراً به تشکل‌های اسلامی ترک در آلمان حمله کرده و آنها را ضد زن معرفی می‌کند. و در مقابل پرسش اشپیگل که چرا این تشکل‌ها ضد زن هستند می‌گوید: "آنها می‌خواهند که زن‌ها روسری سر کنند. آنها جوی را ایجاد می‌کنند که دوشیزگان رفیق پسر نگیرند و به کافه‌های رقص شبانه (دیسکو) نروند همجنس‌گرایی را لعنتی جلوه می‌دهند. من اسلام را می‌شناسم برای من به مفهوم عذاب و مرگ است". تفکر این مسلمة سابق مانند خود آخوندها در



مورد زنان از حد کمر به بالا تجاوز نمی کند. در همان مصاحبه و در انتشارات دیگر تأکید می شود که این تشکل اختراعی جدید باید به عنوان ابزاری در دست وزارت امور داخلی آلمان به رهبری ولفگانگ شویبله قرار گیرد تا آنها را در مقابل تشکل های مذهبی ترک در آلمان علم کنند و بگویند که این تشکل ها دیگر حق ندارند بنام همه ی مسلمان ها سخن بگویند. مسلمان هایی هم هستند که دیگر مسلمان نیستند و تشکل های مسلمان ترک حق ندارند بنام همه ی مسلمان ها سخن بگویند!؟. معلوم نیست این صحنه سازی تبلیغاتی وزارت امور داخلی آلمان و پلیس آن چه ربطی به الغاء حق سخنگویی سازمان های مذهبی ترک دارد؟ اگر عده ای پیدا شده اند که دیگر مسلمان نیستند، خوشا بحالشان! آنوقت دیگر این عده طبیعتاً نمی توانند مدعی حمایت از حقوق مسلمانان شوند. این باز هم سازمان های مذهبی هستند که باید از حقوق اعضاء مسلمان و معتقد خود به غلط و یا درست دفاع کنند. خانم مینا احدی به اعتراض می گوید که رهبران ریشوی این سازمان های مذهبی نمی توانند از جانب ایشان صحبت کنند و حتی با رأی ایشان هم انتخاب نشده اند. مزخرف تر از این استدلال ها کمتر می توان در مبارزه ی ضد مذهبی پیدا کرد. وقتی کسانی به هیستری ضد اسلام دچار باشند طبیعتاً مخیله های آنها از کار می افتد و به پریشان گوئی می پردازند. کسی که مسلمان نیست طبیعتاً هم حق ندارد در انتخابات مربوط به مسلمان ها شرکت کند. مگر قرار است غیر مسلمان ها نماینده ی مسلمان ها را انتخاب کنند. یک بام و دو هوا که نمی شود بود. ولی واقعیت این است که یک جنگ روانی و تبلیغاتی به یاری دارو دسته ی منصور حکمت و امدادهای غیبی در کار است که صحنه سازی های جدید و ابزارهای نوینی در آلمان خلق کنند. طبیعتاً از فردا هر ایرانی که عضو این دارو دسته شود پناهندگی سیاسی اش تضمین است. کافی است خانم مینا احدی زیر ورقه ی عضویت وی را امضاء کند تا از یک "فرصت طلب ضد انقلابی" یک "انقلابی حرفه ای تمام فرصت" ساخته شود و در کنگره های علنی حزب منصور حکمت که نیاز فراوان به سیاهی لشکر جدید دارد شرکت کند. همه ی مسلمان ها که تا کنون مسیحی می شدند می توانند به کلن بشتابند و از پیغمبر جدید مسلمین سابق، و خوارج کنونی ورقه ی امان نامه دریافت کنند و در جنگ جمل در کارناوال سال آینده ی کلن سوار بر شتر شرکت کنند. این تجمع جدید بزودی در تظاهرات های ضد فلسطین و ضد لبنان و ضد ایران در حال جنگ به میدان می آید و بوق جدیدی در خدمت تبلیغات صهیونیستی خواهد بود.

خانم مینا احدی در مصاحبه ی خود با اشپیگل، خودش را به عنوان "هومانیست های سکولار" معرفی می کند که طبیعتاً کذب محض است و بیشتر جنبه ی عوامفریبی دارد. یک هومانیست سکولار تنها علیه ی مذهب اسلام شمشیر نمی کشد. تنها بر ضد "اسلام سیاسی" مبارزه نمی کند. بر ضد خرافه

مذهبی به طور کلی مبارزه‌ی بی‌امان می‌کند. و یک کمونیست ماتریالیست به ماتریالیسم دیالکتیک اعتقاد دارد. قرآن وی کاپیتال است و پیغمبر وی لنین در حالیکه مرام اشتراکی راه وی را روشن می‌کند. وی مبارزه با مذهب را یک مبارزه‌ی طبقاتی و روشنگرانه دانسته و در این راه از بغض و کینه توزی مذهبی بری خواهد بود. یک کمونیست انقلابی سرشار از کینه‌ی طبقاتی است. مبارزه با مذهب را نیز به صورت علمی و در بستر مبارزه‌ی طبقاتی به انجام می‌رساند. این سبک مبارزه‌ی ضد مذهبی که به "جنگ فرهنگ‌های" بیسمارک در آلمان معروف است به شهادت تجربه‌ی تاریخ بارها و بارها با شکست روبرو شده است. ولی دارو دسته‌ی حزب کمونیست کارگری منصور حکمت که این علم را برافراشته است حتی به استناد نامش بر ضد مسلمان‌هاست و نه سایر ادیان. این دارو دسته امروز در خدمت "جنگ فرهنگ‌های" ساموئل هانتینگتون یهودی آمریکائی تبار قرار دارد و باید بر اساس مأموریتی که دارد فقط بر ضد اسلام و مسلمین فعالیت کند. هر عقل سالمی می‌داند که هرگاه دختر خانمی رفیق پسر بگیرد و به دیسکو برود و آزادی جنسی را تبلیغ کند هنوز با خرافه مذهبی مبارزه نکرده است. قید و بند روحی مذهبی را برای تصمیمات خصوصی خویش بدور افکنده است. وی می‌تواند هم نمازش را بخواند، هم روزه‌اش را بگیرد و هم غسل ارتماسی‌اش را پس از دیسکو به جای آورد و قربتاً الی‌الله‌اش را بگوید.

ریشه‌ی این اقدامات را باید در شرایط کنونی جهان و اوضاع سیاسی جستجو کرد. چه ما کمونیست‌ها از این بابت خوشحال باشیم و چه نباشیم رهبری مبارزه‌ی خلق‌های مسلمان جهان در ممالک اسلامی به علی که به بروز رویزیونیسم و شکست سوسیالیسم برمی‌گردد و توضیحش در این مقاله مقدور نیست به دست نیروهای اسلامی افتاده است. مبارزه‌ی میلیونی مردم لبنان و فلسطین از نمونه‌های بارز آن است. فقط باید کور بود که بر واقعیت چشم بست. امپریالیست‌ها به شما نمی‌گویند که در لبنان کمونیست‌ها در کنار حزب‌الله و تمامی خلق میلیونی لبنان علیه‌ی تجاوز صهیونیست‌های فاشیست و بربرمنش رزمیدند و پیروز شدند. آنها به شما نمی‌گویند که مبارزه‌ی ملی مردم لبنان مبارزه‌ی مسلمانان و مسیحیان، کمونیست‌ها، لیبرال‌ها و ملیون علیه‌ی دشمن متجاوز است. آنها به شما نمی‌گویند که فواد سنیوره عامل امپریالیسم فرانسه و نوکر بیگانه است و با استبداد و اتکاء به اقلیتی ناچیز بر اکثریتی شکننده با یاری سربازان قدرت‌های بزرگ حکومت می‌کند. آنها به شما نمی‌گویند که حکومت حماس که مورد حمایت اکثریت مردم فلسطین است یک وزیر کمونیست را در هیئت دولت پذیرفته و جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین حمایتش را از حکومت حماس ابراز داشته است. آنها مقاومت ملی مردم لبنان و فلسطین را آشوب‌های

چند تروریست متعصب و عقبگرا و خطرناک جا می زنند تا جواز آدمکشی از افکار عمومی جهان بگیرند. این وظیفه‌ی کثیف را امروز "شورای مرکزی مسلمانان سابق" در کلن به رهبری خانم مینا احدی و سایر اعضای حزب تقوائیسم به عهده گرفته‌اند تا این بار با زبان "مسلمانان"، مبارزه‌ی مردم لبنان و فلسطین و عراق و نظایر آنها را تحطئه کنند. تمام امکانات مالی از صندوق ۸۵ میلیون دلاری آمریکا و ۱۵ میلیون یوروی هلند و بودجه‌ی مخفی دولت آلمان برای این کار در اختیار این شورا قرار دارد. بیش از همه، صهیونیست‌ها برای این مریدان منصور حکمت کف می زنند.

تخریب در مبارزه‌ی مردم خاور میانه به بهانه‌ی این که رهبری این مبارزات در دست کمونیست‌ها نیست سیاست راهبردی امپریالیست‌ها در منطقه است. آنها برای این کار تروتسکیست‌ها و یاران منصور حکمت را بسیج کرده‌اند تا مأموریت تاریخی خویش را به انجام برسانند. آنها در پی ساختن ابزاری برای رخنه‌گری و خرابکاری در جنبش ضد جنگ و اخلال در کار مبارزه‌ی مردم مسلمان جهان هستند. مبارزه‌ی یک مبارز مسلمان عراقی علیه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم صدها بار بیشتر شرف دارد تا خرابکاری صدها تقوایست مرید مذهب منصور حکمت به نفع امپریالیسم و صهیونیسم در اروپا و منطقه. همانگونه که خلق قهرمان عراق این شارلاتان‌های سیاسی را در عراق سر به نیست کرد همانگونه سایر خلق‌های منطقه این دستگاه خبر چینی را در آینده رسوا کرده و بر می چیند.

\* \* \* \* \*

"نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دوتاشون"

[به نقل از توفان شماره ۸۵]

شعار "نه قم خوبه نه کاشون لعنت به هر دوتاشون" کنایه‌ای به شعار "نه به جمهوری اسلامی و نه به امپریالیسم" است که از طرف پاره‌ای نیروی‌های اپوزیسیون، برخی از روی ناآگاهی و آشفته فکری و پاره‌ای نیز از روی وابستگی به امپریالیسم و صهیونیسم جهانی طرح می کنند.

این شعار باید از تماشاجی و شنونده رفع ابهام کند که گویا مخالفین حمله‌ی آمریکا به ایران هوادار جمهوری اسلامی نیستند. تو گوئی آنها از خودشان نیز

شک دارند. این شعار یک وجه برائت طلبی و ترس از قربانی متهم شدن در خود دارد. شعاردهندگان آن از منتقدین بیشتر واهمه دارند تا از امپریالیست آمریکا. آنها می خواهند بکارت سیاسی خویش را تا پیردختری حفظ کنند و منزله طلبانه بدون این که ثمری اجتماعی رسانده باشند در گورستان سیاسی تاریخ بی مصرف، بی ثمر با تاج گل، احترامات فائقه و مرثیه خوانی رفقا دفن شوند. شعار آنها شعار عملی نیست برای ثبت در تاریخ است. آرزوی آنها نه از روی اعتقاد بلکه از جنبه‌ی حفظ "آبرو" این است که جنگی در نگیرد تا بطلان شعارهای تاکتیکی آنها اثبات شود و با ثبت در تاریخ با مهر منفی و خیانت مزین گردد. همه‌ی آنها در زمان صلح و در عرصه‌ی تسلیحات شعاری، جنگجویان غیر قابل توصیفی هستند. آنها در بستر بحث انقلابی‌اند ولی در عرصه‌ی عمل سترون و حیرت زده و گیج. هم طالب سرنگونی تمام عیار جمهوری اسلامی هستند، هم علیه‌ی صهیونیسم اسرائیل، هم علیه‌ی امپریالیست آمریکا، هم علیه‌ی امپریالیست‌های اروپا، هم علیه‌ی ارتجاع سیاه منطقه (ارتجاع سفید از این قاعده مستثنی است) و در یک کلام همه فن حریفند. آنها نه تنها با دنیا می‌جنگند و کمر آنها را خورد می‌کنند، جمهوری اسلامی را نیز سرنگون می‌کنند. آنها جنگاورانی هستند که در چند جبهه می‌جنگند، تاکتیک آنها تیک تاک است.

البته بر روی کاغذ و در بحث‌های اینترنتی می‌شود مافوق انقلابی بود، توگویی بحث بر سر حراج انقلاب است که هر کس روی دست دیگری بلند می‌شود و بر قدرت و مبلغ دشمنان هر لحظه می‌افزاید.

این عده در دنیای واهی خویش پرسه می‌زنند و نسبت به همه‌ی واقعیات بیگانه شده‌اند. قدرت تشخیص خویش را از دست داده‌اند. به چشم و همچشمی با هم و چشم و همچشمی با دکان سیاسی رقیب سیاسی که عکس برگردان خود آنهاست مشغولند. هر روز سرک می‌کشند تا ببینند رقیب چه شعاری به میدان آورده تا آنها یک پله بالاتر روند و دست بالا را داشته باشند. مهم نیست که این شعارهای من درآوردی با واقعیت می‌خواند یا نمی‌خواند مهم این است که بر سر تقسیم مدال‌های انقلابی، آنها یک قدم از دیگران جلوتر باشند. انقلابی کسی نیست که در حرف کلمات قلمبه سلمبه سر هم کند، انقلابی کسی است که در درجه‌ی اول واقع بینانه و جسورانه به واقعیت‌های دور و برش بنگرد و بر اساس تحلیل علمی در جهت حل تضادهای اجتماعی در راستای تکامل تاریخی بکوشد.

به نظر حزب ما قبل از تئوری سازی‌های بی‌بو و خاصیت احتیاج به مغز سالم است که اوضاع را دو، دو تا چهارتا درک کند. اگر آمریکا و اسرائیل به ایران حمله کردند و ثروت‌های ملی را که به هر صورت حاصل دسترنج مردم ماست به نابودی کشیدند و صدها هزار از مردم با احساسات غلیان یافته به

عنوان اعتراض به خیابان‌ها ریختند و آماده‌ی فداکاری و مبارزه بر ضد تجاوزگران شدند ما به عنوان رهبر به این مردم چه می‌گوئیم؟ توصیه‌ی یاران منصور حکمت روشن است. آنها همان‌گونه که در عراق کردند با مینی ژوپ ظاهر می‌شوند و می‌گویند ناراحت نباشید این جنگ به ما مربوط نیست این جنگی که شما شاهد آن هستید و این بمبی که بر سر شما می‌افتد جنگ میان میلیتاریسم آمریکا و اسلام سیاسی است. از هر طرف کشته شود به نفع اسلام است. آنها مردم را دعوت می‌کنند در امری که به آنها مربوط نیست دخالت نکنند. استدلالاتی سخیف‌تر و خائنانه‌تر از این دیده‌اید؟ صحنه‌ای را تصور کنید که صدها هزار انسان خشمگین برای مبارزه به خیابان‌ها ریخته‌اند و چند تا ژینگولوی سیاسی ظاهر شده به آنها به صدای "مکش مرگ ما" می‌گویند به خانه‌های خود برگردید و در مورد آزادی جنسی صحبت کنید، دست‌های خود را در این جنگی که به ما "مدرنیست‌ها" مربوط نیست، آلوده نکنید. آنها ادامه می‌دهند مشکل ما مبارزه با مذهب است و نه با تجاوزگران. البته پایان این صحنه‌ی هراسناک روشن است مردم این ژینگولوهای سیاسی را در سر چهار راه به سیخ می‌کشند، همان‌طور که در عراق کشیدند.

صحنه‌ای را تصور کنید که ایران بمباران می‌شود و صدها هزار به خیابان‌ها ریخته‌اند و چند تا ژینگولوی سیاسی پیدا می‌شوند و به آنها می‌گویند به هر دوتا با صدای بلند "نه" بگوئید. "نه" به بمباران، "نه" به تجاوز و "نه" به جمهوری اسلامی. آیا فکر نمی‌کنید مردم این ژینگولوهای سیاسی را به تصور این که مجنون هستند دستگیر کنند و به دارالمجانین ببرند.

این شعارها که نه عملی است و نه پشتوانه‌ی عملی دارد برای وقت‌کشی روشنفکرانه بیان می‌شود و هدفش در ایران ایجاد نقش ستون پنجم، خلع سلاح روحی مردم برای انجام مقاومت در مقابل متجاوز در جبهه‌ی وسیع مقاومت و در ممالک امپریالیستی خرابکاری در جبهه‌ی متحد وسیع ضد جنگ است.

این عده تفاوت دو نوع شعار، شعار تهیجی که بلاواسطه به عمل فرا می‌خواند، شعار تبلیغی که نقش جا انداختن خواست مرحله‌ای انقلاب را در توده‌ها بازی می‌کند و وظیفه‌ی پیوند میان سیاست رهبری و عمل توده‌ها را در طی زمان کم و بیش طولانی دارد و شرایط آن را فراهم می‌آورد و شعار ترویجی که نقش آگاهی بخش داشته و متکی بر کار روشنگرانه و علمی مقدماتی قبلی، برای توسل به شعار تبلیغاتی است، نمی‌فهمند. آنها نمی‌فهمند که شعار ترویجی ضرورت بیان شعار تبلیغاتی را مسجل می‌کند. یک سازمان سیاسی جدی می‌داند که تحقق سوسیالیسم در شرایط تجاوز امپریالیستی نه یک شعار تهیجی بلکه یک شعار ترویجی است، حال آن که مردم برخیزید و متجاوزین را به دریا بریزید یک شعار تهیجی است که به عمل بلاواسطه، تشویق می‌کند. آنها

که مراحل گوناگون طرح شعارها را مخلوط می کنند خودشان را در اثر ترس از واقعینی، پشت شعارهای ترویجی که در شرایط ویژه فاقد ارزش عملی است پنهان کرده اند.

پاره ای نیروها در اثر راستروئی گذشته و رژه رفتن برای خمینی و صف کشیدن و سینه زدن در مقابل جاسوس خانهی آمریکا با این پندار واهی که به مبارزه ی ضد امپریالیستی مشغولند، حال مصمم اند کفاره راستروی های گذشته ی خویش را با اشتباهات جدید بپردازند. آنها زمانی که صدام حسین به نیابت امپریالیسم آمریکا و در راستای خواست آنها برای سرکوب دست آوردهای انقلاب و جلوگیری از دامنگیر شدن آن در منطقه به ایران حمله کرد و بخشی از خاک میهن ما را اشغال نمود به مقاومت در مقابل نیروهای متجاوز فرا خواندند ولی امروز که امپریالیسم و صهیونیسم بدون نیابت، شخصاً به میدان آمده اند و قصد تخریب و احتمالاً اشغال بخش هایی از خاک ایران و تجزیه ی آن را دارند ندا برآورده اند که بی خیال باشید، این جنگ ما نیست، ما در این امر دخالتی نمی کنیم، بگذارید جرج بوش با خامنه ای شخصاً دست به یقه شوند و حساب همدیگر را برسند. این بیماران سیاسی بر این باورند که گویا امپریالیسم و صهیونیسم به ایران تجاوز می کنند به این علت که می خواهند خدمت خامنه ای و اعوان و انصارش برسند. جنگی که در می گیرد جنگ شخصی میان دو یکه بزن است. جنگی برای تسویه حساب های خصوصی است. حکایت آنها حکایت افرادی است که شاهد نزاع چاقوکش مست عربده کشی با رهگذر مفلوکی هستند که از ترس این که مبادا پایشان به وسط معرکه کشیده شود از کوچهی بغلی جیم می شوند. حکایت آنها حکایت شهودی است که از ترس این که مبادا برای ادای شهادت به دادگاه دعوت شوند ترجیح می دهند کور شوند، آهسته بروند تا گربه شاخشان نزنند. آنها با شعار این که این امر به ما مربوط نیست وجدان های معذب خویش را تسلی می دهند. این کیفیت بیان روحیه ی خرده بورژوای محافظه کار است و هرگز با روحیه ی کمونیستی قرابتی ندارد. کمونیست ها انسان هایی از سرشت ویژه هستند و به این سبب است که برای آرمان های انسانی خویش بدون چشمداشت از دنیا و آخرت مبارزه می کنند. آنها فرزندان آینده اند و نه مردگان گذشته.

پاره ای می خواهند در صورت تجاوز اسرائیل و آمریکا به ایران، جنگ داخلی راه بیاندازند. آنها وقتی با سرباز آمریکائی روبرو شدند بر خلاف گروه قبلی به آنها محترمانه نمی گویند که لطفاً از کوچه بغلی بروید و به کارتان ادامه دهید زیرا ساکنین کوچه ما مزاحم عملیات شما نمی شوند و قصد آن را نیز ندارند برایتان مزاحمتی ایجاد کنند.

اینها مسلحند و در جنگ دخالت می کنند و برخلاف ارتش متجاوز که [تفنگ‌ها و بمب‌های هوشمند دارند و فرق آخوندها و کمونیست‌ها را از "مردم عادی" تشخیص می دهند، تفنگ‌های این "انقلابیون" دو لول است. با کشیدن هر ماشه‌ی آن یک گلوله به دنبال سرباز متجاوز آمریکائی می گردد تا آنها را پیدا کند و گلوله‌ی دیگر به دنبال آخوندها می گردد تا آنها را پیدا کند]. حقیقتاً مالیخولیا نیز حدی دارد.

حال باید پرسید که کمونیست‌ها چه برخوردی دارند؟ آنها می پرسند آیا این جنگی که در گرفته است جنگی امپریالیستی است که باید آن را به جنگ داخلی تبدیل کرد؟ یا این که این جنگ، جنگی برای تجاوز به یک کشور مستقل است، جنگی برای به اسارت در آوردن ایران است، جنگی برای غارت ملتی و نابودی سرزمین دیگری است و نه برای آزادی ایران. باید پرسید امپریالیست‌ها از کی تا بحال هوادار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر شده‌اند؟ از زمان مرگ منصور حکمت!؟

در اینجا متجاوز و قربانی تجاوز هم عرض قرار داده می شوند و عملاً تجاوزگر تبرئه می گردد. در اینجا بررسی ماهیت جنگ مطرح نیست، بررسی طبقاتی در میان نیست. تو گوئی دلایل جنگ در ید اختیارات الهی است. سرنوشت جبری است یا اتفاقی است. به خلق و خوی دولتمردان وابسته است. طبیعتاً این تفکرات ریشه‌اش غیر طبقاتی و نهفته در نظریات ارتجاعی منصور حکمت است که می گفت "خصلت اوضاع کنونی را نه تضادهای اساسی جهان بلکه تضاد میان اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا تعیین می کند. آمریکا در این نبرد برای تمدن می جنگد و متحدین ما در نبرد علیه مسلمان‌ها سلطنت طلبان، توده‌ای‌ها و مدرنیست‌ها هستند که در جناح سفید سناریوی سفید در مقابل سیاه هستند. این تئوری‌های ارتجاعی و غیر طبقاتی ناشی از تفکر سناریوی سیاه و سفید منصور حکمت است که ویروس ایدزش را با تجاوز به تعقل سالم به دیگران نیز سرایت داده است. معلولین این بیماری با فراخوانی جنگ داخلی با افتخار نقش ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم را با البسه‌ی انقلابی به عهده می گیرند.

فرض کنیم مردم به این ترهات باور کنند و مسلحانه - بر فرض این که چنین توده‌ی عظیمی حضور داشته باشد - به میدان آیند. آیا نباید نخست با اخراج بیگانگان شرایط سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را که به هر صورت و به هر دلیل و به هر اندازه قابل سنجش، در مقابل آمریکا و اسرائیل ایستاده است فراهم آورند؟ آیا سفیهانه نیست اگر تصور شود باید جبهه‌ی مقاومت علیه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم را تضعیف کرد و یا در هم شکست تا انقلاب واهی ما با موفقیت روبرو شود؟ نیروی فرضی ما اگر رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون

کند و قدرت را به کف بگیرد از حمله‌ی امپریالیسم و صهیونیسم در امان نخواهد ماند. آن وقت هوار یا ایهاالناس ایران را "هیولای" کمونیسم خورد و ما باید ایران را نجات دهیم گوش فلک را کر نخواهد کرد؟ تازه حمله‌ی اصلی شروع خواهد شد تا این نیروهای فرضی را بروبد.

نیروهائی که در اثر سیاست چمن در قیچی خود منفرد شده‌اند، لقمه‌ی چپ امپریالیسم و صهیونیسم خواهند بود. امپریالیست‌ها بنا بر سنت خویش در حمایت از مذهب و بورژوازی دست نشانده، مذهبی معتدل را ترجیح می‌دهد. آنها حتی سلطنت طلبان باطله را نیز که به مذهب "احترام عمیق" می‌ورزند بر "چپ‌های انقلابی" ترجیح می‌دهند. باید حقیقتاً دچار مالیخولیا بود تا نه از تئوری آموخت و نه از ده‌ها تجربه‌ی زنده‌ی تاریخی. سرنوشت غم انگیز رویونیست‌های عراقی همدست آمریکا را با برادران تنی آنها در لبنان قیاس کنید تا به تاکتیک صحیح مبارزه پی ببرید.

حال به عرصه‌ی تئوری برویم:

### تئوری تضاد اساسی و تضاد عمده

لنین در تحلیل‌های خویش به مرحله‌ی انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه از ۱۹۰۵ تا فوریه ۱۹۱۷ اشاره می‌کند و پس از این که قدرت سیاسی در فوریه ۱۹۱۷ به دست بورژوازی می‌افتد که حتی قادر نیست به وظایف بالقوه‌ی تاریخی خویش تحقق بخشد و از آنجائی که مسئله‌ی اساسی هر انقلابی کسب قدرت سیاسی است، آن وقت انقلاب روسیه به مرحله‌ی بعدی تحول یافته و تصاحب قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی در دستور کار خود قرار می‌دهد. این مرحله با مرحله‌ی قبلی اساساً فرق ماهوی دارد. انقلاب به مرحله‌ی سوسیالیستی وارد می‌شود.

این دو مرحله را آماج انقلاب و کسب قدرت سیاسی و آرایش طبقاتی دشمنان و دوستان انقلاب و متحدین آنها از مرحله‌ی بعدی که در آن آماج انقلاب، نیروهای اصلی آن، متحدین آن فرق می‌کنند به کلی متفاوت است در مرحله‌ی نخست نظام ارباب و رعیتی آماج انقلاب است و سخن بر سر نفی استثمار نیست، بر سر تغییر نوع استثمار است، حال آن که در مرحله‌ی بعدی نظام سرمایه‌داری آماج ضربات انقلاب است و باید بهره‌کشی انسان از انسان از بین رود. در این مرحله منافع طبقاتی بکلی فرق می‌کند نیروی اصلی انقلاب پرولتاریا است که متحدین خویش را در شهر و ده دارد و باید بورژوازی را در شهر و ده خلع سلاح کند و برای این منظور تاکتیک بی طرف کردن دهقانان



میان‌ه‌ حال را بر می‌گزینند. در حالی که در مرحله‌ی نخست باید بورژوازی را منفرد و خنثی می‌کرد و همه‌ی دهقانان را جلب می‌نمود. شعارهای استراتژیک حزب بر اساس این تحلیل‌های علمی از واقعیت عینی جامعه سرچشمه می‌گیرد. با زبان لنین سخن بگوئیم:

« ... بالاخره همان طور شد که ما می‌گفتیم. جریان انقلاب صحت قضاوت ما را تأیید نمود. اول به معیت "تمام" دهقانان بر ضد سلطنت و بر ضد صاحبان املاک و بر ضد اصول قرون وسطائی (تا اینجا انقلاب جنبه‌ی بورژوازی و بورژوازی دموکراتیک خواهد داشت). سپس به معیت تهیدست‌ترین دهقانان، به معیت نیمه پرولتاریا، به معیت تمام استثمار شونده‌گان بر ضد سرمایه‌داری و از آن جمله بر ضد متمولین دهات، کولاک‌ها و محتکرین؛ از اینجا انقلاب، سوسیالیستی می‌شود. » (لنین جلد ۲۳ صفحه ۳۹۰-۳۹۱)

رفیق استالین با الهام از این نظریات لنین بر توضیح شعارهای استراتژیک تکیه کرده، می‌آورد:

« شعارهای استراتژیک حزب فقط از نظر تجزیه و تحلیل مارکسیستی، نیروهای طبقاتی و آرایش صحیح نیروهای انقلابی در جبهه‌ی مبارزه در راه پیروزی انقلاب و در راه تمرکز حاکمیت در دست طبقه، تازه می‌تواند ارزش داده شوند. » (راجع به سه شعار اصلی حزب از کتاب مسایل لنینیسم اثر رفیق استالین)

و ادامه می‌دهد:

« چنانچه می‌بینید لنین، به دفعات تفاوت بارز بین اولین شعار استراتژیک در دوره‌ی تدارک انقلاب بورژوازی دموکراتیک و دومین شعار استراتژیک در دوره‌ی تدارک انقلاب اکتبر را متذکر شده است. در آنجا شعار: به معیت تمام دهقانان بر ضد سلطنت مطلق، در اینجا شعار: به معیت تهیدست‌ترین دهقانان بر ضد بورژوازی. » (همانجا).

از این تجارب تاریخی چنین مستفاد می‌شود که علیرغم این که بلشویک‌ها همواره هدفشان استقرار سوسیالیسم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بود و

دورنمای مبارزه و هدف تاریخی خویش را از دیده فروگذار نمی کردند برای مراحل مختلف تاریخی تحولات در روسیه شعارهای خاص خویش را طرح می کردند. زیرا سخن بر سر جلب توده و رهبری آن است. بدون توده‌ها نمی شود انقلاب نمود. رهبری باید قادر باشد که سطح آگاهی آنها را در جریان مبارزه تکامل دهد و در عمل به آنها بیاموزد که تنها راهی را که حزب نشان می دهد راه درست نیل به اهداف است. شعارهای استراتژیک از روی ذهنی گری و میل شخصی، کینه توزی و یا دل بستگی تعیین نمی شود از روی شرایط واقعی آرایش طبقاتی و اهداف انقلابی تعیین می گردد. آخر اگر همه‌ی توده‌ها هوادار سوسیالیسم بودند و این را می فهمیدند و می دانستند، آن وقت کار ارتجاع زار بوده و کار انقلاب بیست و چهار ساعته انجام می شد و به علم سیاست و تاکتیک و استراتژی نیز نیازی نبود.

مائوتسه دون که از نظریات بالا متأثر بود تئوری تضاد اساسی و تضاد عمده‌ی خویش را تدوین کرد و سخنان بالا را به زبان ساده تری بیان نمود. مائو می گوید تضاد اساسی، تضادی است که از ابتداء تا انتهای یک روند وجود دارد و ماهیت آن روند را تعیین می کند. مانند تضاد میان دهقانان و فئودال‌ها در دوره‌ی حاکمیت نظام ارباب و رعیتی، و یا تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در دوره‌ی حاکمیت نظام سرمایه‌داری. در تمام طول این دوران‌ها تضادهای اساسی جامعه صرف نظر از این که چه تضادهای جدیدی در جامعه پدید آیند و از بین بروند، باقی می ماند و ماهیت آن دوران را بیان می کند. در دوره‌ی نخست ما با نظام ارباب و رعیتی روبرو هستیم که تنها یک انقلاب بورژوا دموکراتیک می تواند ماهیت این تضاد اساسی را تغییر دهد و آن را به دوره‌ی بعدی بکشاند. در دوره‌ی بعدی و یا دوم ما با یک نظام سرمایه‌داری روبرو هستیم که تضاد اساسی آن میان پرولتاریا و بورژوازی است و تنها انقلاب سوسیالیستی می تواند نقطه‌ی پایانی بر خاتمه‌ی این روند بگذارد.

تضاد عمده ولی تضادی است که حل سایر تضادها به حل آن وابسته است. می تواند در مرحله‌ی دوم یعنی مرحله‌ای که نظام جامعه، سرمایه‌داری است و تضادهای اساسی آن تضاد میان کارگران و سرمایه‌داران است، تضادی عمده شود که ربطی به دو وجه تضادهای فوق نداشته باشد. ولی حل تضاد اساسی در درجه‌ی نخست، به حل این تضاد عمده وابسته باشد. ما با این پدیده در زمان جنگ جهانی دوم روبرو بودیم. بورژوازی فاشیستی که بهیمی ترین قشر بورژوازی امپریالیستی و نماینده‌ی سرمایه‌ی مالی آن است دموکراسی بورژوائی را در پای حفظ منافع آتی سرمایه‌داری قربانی کرد و دیکتاتوری فاشیستی بورژوائی را در پاره‌ای از ممالک اروپائی با سرکوب جنبش کمونیستی مستقر کرد و به تجاوز آشکار به ممالک مجاور دست زد. بلژیک،

هلند، دانمارک، فرانسه و... از جانب ارتش نازی‌ها اشغال شد. علیرغم این که تضاد اساسی در این ممالک دست نخورده باقی مانده بود، تضاد عمده فرق کرد. حال حل تضادهای اساسی جامعه به حل تضاد عمده وابسته شده بود. امکان نداشت بشود بدون دفع تجاوز و شکست نازیسم و فاشیسم به استقرار سوسیالیسم دست زد. حل تضادهای اساسی تحت‌الشعاع حل تضاد عمده قرار می‌گرفت. همین وضعیت در چین توده‌ای در زمان اشغال چین توسط ارتش ژاپن پدید آمد. برای حزب کمونیست چین امکان نداشت به فئودالیسم پایان دهد بدون آن که نخست تجاوزگران ژاپنی را از چین اخراج کند. نظیر این تجارب علمی و آزموده‌ی تاریخی در ویتنام و کامبوج و لائوس و الجزایر و فلسطین و... به وقوع پیوسته‌اند و چون نمونه‌های زنده در مقابل ما هستند. وضعیت سیاسی ایران بجز این نیست. هم تجارب، هم تئوری و هم واقعیت، این را به ما می‌گویند. سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در صورت تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به ایران تنها می‌تواند بر بستر، بر متن مبارزه علیه متجاوزان و اخراج آنها صورت پذیرد. تنها این سیاست است که جسورانه بوده و انقلابی است و موهومی نیست. تنها این سیاست است که راه فرار را از در عقب می‌بندد و نمی‌گذارد فراریان از جبهه، "نقاب انقلابی" بر چهره بزنند.

وقتی شما با آنها مصاحبه می‌کنید، از پاسخ فرار می‌کنند، هرگز مشخص سخن نمی‌رانند. اپورتونیست را نمی‌شود گیر انداخت زیرا اپورتونیست مانند ماهی لیز است، تنها میدان عمل، راه مانور را بر اپورتونیست‌ها می‌بندد. چون عمل روشن و مشخص جائی برای سایه روشن، زیرآبی رفتن و اتخاذ موضع نکردن نمی‌گذارد.

\*\*\*\*\*

## رهبری اسلامی در جنبش‌های آزادیبخش

[به نقل از توفان شماره ۹۱]

مبارزه‌ی انقلابی خلق‌های جهان علیه امپریالیسم مجدداً زمینه‌ی این بحث را گشوده است که برخورد کمونیست‌ها به امر رهائی ملل در بند چیست؟ برخلاف "کمونیست‌هایی" که ترجیح می‌دهند طوری سخن برانند که همواره

راه عقب نشینی باز باشد و حتی راه عقب نشینی بزرگ تر از راه پیشروی باشد و یا برخلاف "کمونیست‌هائی" که بر سر گنگ گوئی و مبهم سرائی با یکدیگر مسابقه گذارده‌اند تا کسی سرانجام نفهمد که آنها چه می‌گویند و تکلیف مردم در عمل چیست، حزب کار ایران (توفان) به صراحت نظر خویش را در این زمینه بیان داشته است تا مردم بفهمند که در عمل چگونه باید رفتار کنند. دوستان آنها چه کسانی و دشمنان آنها کدامند. حزب ما از مبارزه‌ی مردم عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین علیه‌ی امپریالیسم و صهیونیسم که به اشغال سرزمین‌های آنها دست زده‌اند حمایت می‌کند و مبارزه‌ی این ملت‌ها را بر ضد قوای اشغالگر و استعمارگر و جنایتکار مورد تائید قرار می‌دهد. حزب ما در عین این که این مبارزه‌ی رهائی بخش را ضد امپریالیستی با رهبری غیر پرولتری ارزیابی می‌کند مبارزه‌ی ملی کردهای عراق را در همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم بر ضد خلق‌های منطقه، یک مبارزه‌ی ارتجاعی و ضد انقلابی دانسته و همه‌ی آزادیخواهان، دوستداران واقعی خلق کرد، انقلابیون، دموکرات‌ها، کمونیست‌ها را به افشاء سیاست تأسیس یک اسرائیل دوم در منطقه دعوت می‌کند. به نظر حزب ما دولت کردستان عراق یک دولت ارتجاعی و ضد انقلابی و همدست محض امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه است. سرنگونی چنین دولتی وظیفه‌ی نیروهای کمونیست و انقلابی کرد است. حمایت از این دولت به هر صورتی که باشد حمایت از ارتجاع و امپریالیسم و صهیونیسم بوده و تائیدی بر سیاست دعوت از امپریالیسم آمریکا برای حمله به ایران است.

حزب ما همانگونه که از ابتداء بیان کرده و به تزه‌های خویش وفادار است مبارزه‌ی ملی را از نقطه نظر منافع عمومی نهضت انقلابی و کمونیستی مد نظر قرار داده و آن را در دوران کنونی بخشی از مبارزه‌ی عمومی ضد امپریالیستی جهانی ارزیابی نموده، که پوزه‌ی امپریالیسم وحشی را به خاک می‌مالد. خلق‌های جهان حق دارند بر ضد اشغالگران بیاخیزند و وطن خویش را از لوٹ وجود این نابکاران پاک سازند. این مبارزه‌ی ملت‌ها با هر ایدئولوژی که باشد برحق است و دارای مشروعیت مادی و اخلاقی می‌باشد. این خلق‌ها حق دارند حتی با "وحشیانه ترین" ابزاری که امکان دستیابی به آن را دارند در مقابل سیل آدمکشی امپریالیست‌ها توسط موشک، هواپیماها، بالگردها، بمب‌های فسفوری و گازی و میکروبی و شیمیائی و صوتی و تانک و توپ و مسلسل مقاومت کرده و اشغالگران وحشی را با فجیع ترین وضع ممکن به گور بفرستند. ملت‌های استثمارگر حق ندارند به بهانه‌ی وجود عقب ماندگی سیاسی، فرهنگی و یا ایدئولوژی، کشوری را مورد تهاجم قرار داده و به بهانه‌ی ارائه "تمدن" و "شیوه‌ی زندگی آمریکائی" به آنها، آنها را غارت کنند و مردم آن کشور را پاکسازی نمایند. کشورهای جهان از حقوق مساوی برخوردارند. گردن کلفتی

دلیلی برای دارا بودن حقوق بیشتر نیست. در آن صورت ملت‌های جهان حق دارند گردن این گردن کلفت‌ها را بشکنند و به آنها شیوهی زندگی انسانی را بیاموزانند. حزب ما با میراث خواران استعمار فرنگی و ایرانی مبارزه می‌کند. به این جهت حزب ما از خروج بی قید و شرط امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها از ممالک اشغالی حمایت کرده مبارزه‌ی این مردم ستم کشیده را عادلانه ارزیابی می‌کند. حزب ما از همان روز نخست اعلام کرد که امپریالیسم ببر کاغذی است و مردم عراق پوزه‌ی این ببر کاغذی را به خاک خواهند مالید. و مطمئن باشید که چنین خواهد شد. قدرت خلق‌ها به مراتب از قدرت امپریالیست‌ها بیشتر است. امپریالیست‌ها در مبارزه‌ی ایدئولوژیک خویش تلاش می‌کنند که نهضت‌های آزادیبخش جهان را به "تروریسم" نسبت دهند و چنین وانمود سازند که جنگی که امروز در جهان در گرفته است، نزاعی میان "تروریسم" و "تمدن" است. این شیوه‌ی شکست خورده را در جهان و توسط ایادی خویش در ایران نیز به کار بردند. کیهان لندنی سخنگوی فارسی زبان وزارت جنگ آمریکا و گماشته‌ی دیک چینی و رامزفلد مرتب از تعداد معدودی تروریست در عراق سخن می‌گفت که ارتش آمریکا به سرعت کار آنها را یکسره خواهد کرد. بیچاره‌ها، حال، خفقان گرفته‌اند و تنها در برابر جنایات اربابشان سکوت می‌کنند و به جعل اخبار اشتغال دارند. آری برای امپریالیست‌ها هر مبارزه‌ی ضد امپریالیستی یک مبارزه‌ی تروریستی است و این امر هرگز تازگی ندارد. نیروهای مترقی باید هشیار باشند که فریب این تبلیغات ایدئولوژیک امپریالیست‌ها را نخورند. وقتی که ارتش فرانسه در الجزایر آدمکشی می‌کرد و به دختران الجزایری به عنوان تروریست تجاوز می‌نمود، آنها را به بمب گذاری و "عملیات انتحاری غیر انسانی" متصف می‌کرد. ارتش اشغالگر و وحشی فرانسه نهضت آزادیبخش الجزایر را تروریست‌های مسلمان و بنیادگرا می‌نامید، تو گوئی مسلمانان حق ندارند به جرم مسلمانی آزاد از سلطه‌ی امپریالیسم زندگی کنند. طبیعتاً رهبری جنبش نجاتبخش الجزایر در دست نیروهای مذهبی مسلمان بود. جناح "چپ" آن جنبش به رهبری بن بلا که خود را سوسیالیست می‌دانست نیز سرشار از اعتقادات مذهبی بود و حتی از خمینی به دفاع برخاست. سایر رهبران آن نظیر فرحت عباس هرگز مسلمانی خویش را پنهان نمی‌کردند برعکس از تفاوت مذهبی مردم الجزایر با فرانسه وسیله‌ای می‌ساختند تا بسیج مردم را بر ضد استعمار فرانسه گسترش دهند. مذهب یکی از ارکان قدرتمند مبارزه‌ی ملی مردم الجزایر بر ضد استعمار فرانسه بود. همین جنبه‌ی مذهبی بود که در بیشتر ممالک مسلمان جهان حمایت از این مبارزه را به اوج رسانید و حتی در ایران محمد رضا شاه، دانشجویان به حمایت از مبارزه‌ی مردم مسلمان الجزایر به خیابان‌ها می‌ریختند و از آنها حمایت

می کردند. جمیله بو حیرد و جمیله بوپاشا نه تنها قهرمانان ملی الجزایر، قهرمانان ملی مردم ایران نیز بودند و مردم ایران و دختران ما از مبارزه‌ی آنها الهام می گرفتند. آیا این امر کار اشتباهی بود؟ هرگز! همدستی با متجاوزین وحشی و آدمکش امپریالیسم فرانسه عین جنایت محسوب می شد. این است که کمونیست‌ها نباید به صرف وجود تمایلات مذهبی در یک جنبش و یا رهبری مذهبی در یک جنبش به تخطئه‌ی آن دست زده و همدست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها گردند. در شرایط خیانت رویزیونیست‌ها که سرانجام به سقوط شوروی منجر شد و به سوسیالیسم صدمات جبران ناپذیری وارد ساخت، طبیعی می نماید که نیروهای غیر پرولتر قادر شوند در شرایط حاکمیت یأس و ناامیدی بر کمونیست‌ها و نبود سازمان‌های قدرتمند مارکسیستی لنینیستی، رهبری مبارزات ضد امپریالیستی مردم را که به هر صورت مبارزه را تعطیل نکرده‌اند و برای رهائی خویش پیکار می کنند، به کف آورند و عملاً سمت و سوی مبارزه را در جهت منافع کوتاه مدت طبقاتی خویش به کجراه برده و به علت همین ماهیت طبقاتی و خویشاوندی سرمایه‌دارانه در این مبارزه، متزلزل و سازشکار باشند زیرا که به هر صورت از منظر منافع دوراندیشانه‌ی طبقاتی در بهره‌کشی انسان از انسان با اشغالگران خویش فصل مشترک خانوادگی دارند. حتی در ایران ما دکتر محمد مصدق که رهبر مبارزه‌ی ملی مردم ایران در مبارزات ملی کردن صنعت نفت بود هم مسلمان معتقد و هم نماینده‌ی طبقه‌ی بورژوازی ملی در ایران بود. دولت مصدق هرگز دولت لائیک نبود. مبارزه‌ی ملی وی بر ضد امپریالیسم به علت فقدان دید علمی و عدم شناخت این پدیده همراه با ناپیگیری و اشتباهات فراوان همراه بود. وی هرگز توجه نکرد که امپریالیسم آمریکا دوست مردم ایران نیست، وی هرگز توجه نکرد که همه‌ی عمال امپریالیسم انگلستان از منافع امپریالیسم انگلستان دفاع می کنند و عمال خوب و بد استعماری وجود ندارد، وی هرگز توجه نداشت که باید دوستان خویش را در جبهه‌ی بزرگ جهانی سوسیالیسم جستجو کند و نه این که چشم امید به غرب داشته باشد و از "فاجعه‌ی چین و کره" سخن به میان آورد. وی توجه نکرد که دربار عامل فساد و تباهی است و باید برای پیروزی مبارزات مردم ایران نظام سلطنت برچیده شود. وی تا روز آخر به سلطنت وفادار ماند و معتقد بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. این اشتباهات را شاه با حکومت خویش و نابودی ایران به نمایش گذاشت. ولی همین مصدق آنچنان ضربات کاری و راهبردی بر کمر استعمار فرتوت انگلستان وارد کرد که سلطه‌ی آنها در خاور میانه متزلزل شد و سرانجام در هم شکست. مصدق به الهامبخش مبارزه‌ی ضد استعماری همه‌ی ملل آسیا و آفریقا بدل شد.

حزب کار ایران (توفان) در گزارش سیاسی خویش در کنگره‌ی سوم حزب در زمینه‌ی تئوری ارتجاعی دعوی "دو قطب تروریسم" به تجزیه و تحلیل پرداخت و دل و روده‌ی این تئوری ارتجاعی متعلق به نظریه‌ی منصور حکمت و پیروانش را بیرون ریخت. حزب ما نشان داد که تئوری‌های منصور حکمت، تئوری‌های لیبرالی و ضد طبقاتی است و جهان را از دریچه‌ی منافع امپریالیسم و صهیونیسم می‌نگرد. امروز کلیه‌ی استنتاجات حزب ما عیان، در طبق داورى عمومی قرار گرفته است. این است که حزب ما از خوانندگان "توفان" دعوت می‌کند مستخرج زیر از سند گزارش سیاسی به کنگره سوم را بار دیگر مطالعه نمایند:

### تئوری "نبرد فرهنگ‌های" هانتینگتون" و مبارزه با اسلام، دامن زدن به جدال‌های مذهبی

« برخورد میان تمدن‌ها، بزرگ‌ترین خطر برای صلح جهانی است. یک نظمی که مبتنی بر تمدن‌های جهانی باشد مطمئن‌ترین حافظ برای جلوگیری از جنگ جهانی است. » (نقل از کتاب هانتینگتون، "نبرد فرهنگ‌ها").

پروفسور هانتینگتون استاد یهودی دانشگاه هاروارد آمریکا در چند سال پیش با انتشار کتابش در مورد "نبرد فرهنگ‌ها" سنگ ذهنی مبارزه با اسلام، بودا، هندو، کنفوسیوس که به نظر وی تمدن‌های عقب افتاده و دشمنان تمدن غرب هستند را بنا نهاد. وی پیشگویی کرد که پس از نبرد با کمونیسم (بخوانید رویزیونیسم - توفان) جهان غرب باید خود را برای نبرد با اسلام و سایر ادیان که گویا در پی تهاجم فرهنگی به ارزش‌های معتبر عمومی غربی هستند، آماده کند. تئوری جنگ صلیبی علیه‌ی اسلام برای نخستین بار از این مرجع برخاست. وی از "ویژه‌گی عصر پس از جنگ سرد"، سخن راند که آن را در قالب تئوری‌های خویش بیان داشت. البته در پس هر کدام از این پرچم‌های مذهبی که آقای هانتینگتون افراشته بود چهره‌های ممالک چین، ژاپن، هندوستان که می‌توانستند احتمالاً رقبای سختی برای امپریالیست‌های غربی شوند پنهان بود. دنیای اسلام از آن جهت مطرح می‌شد که بازار فروش عظیمی را از اندونزی تا اروپا و آفریقا در بر می‌گرفت و بزرگترین منابع نفت و گاز جهان را در خود پنهان داشت. ایجاد رعب نسبت به ممالک مسلمان در افکار عمومی مردم غرب، ساختن لولوئی از اسلام برای آنها، طبیعتاً کار امپریالیست‌ها و بویژه امپریالیست آمریکا را برای سیاست تهاجمی بعدی تسهیل و توجیه می‌کرد زیرا

افکار عمومی از سال‌ها قبل برای چنین روزهای اضطراری با تئوری "نبرد فرهنگ‌ها" مهیا شده بود. این لشکر کشی علیه‌ی اسلام زمانی صورت می‌گرفت که امپریالیست‌ها با مسلمانان بنیادگرای طالبان در افغانستان و یا در عربستان سعودی و یا حتی در الجزایر و پاکستان بهترین مناسبات را داشتند و از آنها حمایت می‌کردند. امپریالیست‌های اروپائی با تئوری‌های هانتینگتون که برای توجیه سرکردگی آمریکا اختراع شده و زمینه‌ی ذهنی پذیرش سیاست "اقدامات پیشگیرانه" را مهیا می‌سازد موافق نیستند. آنها همه را برحذر می‌دارند از اینکه اسلام را الزاماً با تروریسم برابر قرار دهند. این سیاست نابخردانه، صدها میلیون مسلمان جهان را علیه‌ی امپریالیست‌ها برمی‌انگیزد. آنها به صراحت می‌گویند که مبارزه با تروریسم به مفهوم جنگ تمدن‌ها نیست. آنها می‌خواهند در این مبارزه علیه‌ی تروریسم ممالک اسلامی را نیز شرکت دهند. واقعیت آن است که این ممالک اسلامی متحد آمریکا همواره در مبارزه با نیروهای انقلابی و آزادیبخش، متحد آمریکا بوده‌اند. مبارزه با تروریسم نیز که حدود و ثغور آن روشن نیست و تعریفش به منویات ملوکانه‌ی جرج دبلیو بوش وابسته است نیز از همین قماش است. از نظر امپریالیسم هر مخالفی تروریست است، صرف‌نظر از اینکه واقعاً تروریست باشد یا نباشد. از همان نظر هر نهضت مقاومتی نهضت تروریستی است، زیرا به دیکته‌ی امپریالیسم تمکین نمی‌کند. ترغیب به جنگ صلیبی گرچه که در ممالک متروپل افکار عمومی متوحش را برای قربانی کردن آزادی در پای امنیت، نقض حقوق دموکراتیک، تقویت عقاید و گسترش "موجه" اختناق و تجاوز و توسعه طلبی به خارج مهیا می‌سازد ولی این خطر را دارد که سران ممالک اسلامی که هم مورد نفرت مردم هستند و هم دست حمایت امپریالیست‌ها از پشتشان برداشته می‌شود را در ممالکشان به انزوا بکشاند و در خطر سقوط قرار دهد. این امر را اروپائی‌ها بهتر درک کرده‌اند و علیرغم اینکه تروریسم را بهانه قرار داده تا بخشاً حقوق دموکراتیک را در ممالک متروپل نقض کرده، سیستم پلیسی حاکم کرده و اختیار را به سازمان‌های امنیتی برای سرکوب جنبش انقلابی و کارگری بدهند، گوشزد می‌کنند که مبارزه‌ی نادرست و شتاب‌آلود، همراه با تبلیغات نابجا باعث تقویت تروریسم است که الزاماً عملیات تروریستی را فقط منظور نظر نداشته بلکه جنبش‌های مقاومت مردمی را نیز منظور دارند. این اختلاف را در برخورد اروپائی‌ها با آمریکائی‌ها در مسئله‌ی عراق می‌بینیم که با پیشگویی آلمان "تروریسم" (بخوانید نهضت مقاومت ضد استعماری مردم عراق - توفان) در عراق پس از حمله‌ی آمریکا و اشغال خاک این کشور نه تنها برطرف نشده بلکه تقویت نیز شده است.



قهر و آشتی امپریالیست‌ها نسبت به اسلام به مصالح آنی و آتی آنها بر می‌گردد و نه اینکه آنها اساساً مذهب را افیون توده‌ها دانسته و هرگز حاضر نیستند برای فریب مردم از اسلحه‌ی مذهب سود جویند. تجربه‌ی تجاوز به عراق و رسالت پیامبر خود نامیده‌ای به نام جرج بوش تا در دفاع از مسیحیت و برپائی یک جنگ صلیبی تمام عیار علیه‌ی مسلمانان قبول مسئولیت کند، بهترین نمونه‌ی این ریاکاری است. امپریالیست‌ها هرگز از این که در عربستان سعودی دست و گردن می‌زدند و می‌زنند و حقوق بشر را رعایت نمی‌کردند و نمی‌کنند و منصفانه بنگریم رژیم ملاح‌های ایران در مقابل آنها "انقلابی و مترقی" بودند و هستند، نگرانی وجدانی نداشته‌اند. آنها از اینکه پاکستان حکومت مذهبی ایجاد کرده بود و کشور "پاکی" را در مقابل "هندی‌های نجس" تأسیس نموده و قوانین اسلامی را اجراء می‌کرد و زیر بغل بنیادگرایان طالبان را گرفته بود، هرگز احساس ناراحتی نکردند، با یاری همین مسلمانان مرتجع حزب‌اللهی بود که در کودتای اندونزی یک میلیون کمونیست را به قتل رساندند و اجساد آنها را به رودخانه‌ها افکندند. اینکه این رژیم‌ها مرتجع، ضد انقلابی، ضد بشری و عقب مانده بودند ظاهراً در درجه‌ی چندم اهمیت قرار داشت و تهدیدی برای تمدن غرب به حساب نیامده و خطر تهاجم فرهنگی هرگز نداشتند. همین اسلام بود که همواره ابزار مبارزه‌ی امپریالیسم علیه‌ی کمونیسم و طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شد. این اسلام هرگز برای امپریالیسم خطرناک نبود، یار و یاور امپریالیسم بود. اسلام زمانی برای امپریالیست‌ها خطرناک شد که تاریخ مصرف آن در مبارزه با کمونیسم و نیروهای انقلابی در مبارزه با رقیب سوسیال امپریالیستی خویش، اتحاد شوروی به پایان رسید. حال دیگر به نیروی اسلامی نیازی نبود. دیگر اسلام "سرخر" بود و مزاحمت ایجاد می‌کرد و باید تکلیفش روشن می‌شد.

این تجارب نشان می‌دهد که مضمون نزاع کنونی که از آن سخن می‌رانیم بر سر اساس مذهب اسلام و ماهیت آن و تقابله‌ی آن با تمدن و علم و حقوق بشر نیست. مضمون این مبارزه، مذهبی نیست، و به پندار مثنی گمراه و متوهم تضاد میان تجدد و سنت نمی‌باشد. اسلام در قاموس امپریالیسم خوب است اگر در خدمت اهداف امپریالیست‌ها برای به بند کشیدن ملل و کشتار کمونیست‌ها و نیروهای مترقی به کار رود و اسلام بد است اگر وسیله‌ای برای اخلال در کار سیاست و برنامه‌ی امپریالیست‌ها و بعنوان وسیله یا پوسته‌ای برای مبارزه با آنها مورد استفاده قرار گیرد. آنوقت این اسلام تروریست است و بار تهاجم فرهنگی عقب مانده داشته و هدفش نابودی غرب، تسخیر جهان و ریشه کن کردن شیوه‌ی زندگی آمریکائی و یا غربی است. ضد زن، ضد مدنیت، ضد تمدن و آدمخوار است. به این ترتیب پیروزی اسلام، پایان تاریخ است. آنوقت اسناد و

مدارک و فیلم‌های این ددمنشی اجازه می‌یابند از آرشیوهای ده سال پیش بیرون بیایند و به افکار عمومی نشان داده شوند. ریشه‌ی تبلیغات جنگ صلیبی جرج بوش در همین نهفته است. ایجاد فضای رعب و وحشت برای زائیدن دنیائی از خون و دهشت بی پایان، برای جهانی کردن جنایات امپریالیستی و قلع و قمع جهان.

پس ماهیت نزاع که هم اکنون در گرفته است بر سر نفس اسلام نیست بر سر آن است که دیگر این اسلام از جانب امپریالیست‌ها قابل کنترل نیست. حتی امروز نیز اسلام "خوب" مورد احترام آمریکائی‌هاست. پیچیدگی برخورد به مقاومت‌هایی که پوسته‌ی اسلامی و پایه‌ی توده‌ای دارند نیز از همین جاست.

در این جاست که برخورد به حرکت‌هایی که در زیر پوسته‌ی اسلامی هستند باید با دقت و احتیاط صورت گیرد. فرق است میان آن حرکت ارتجاعی اسلامی در الجزایر که با اکثریت خویش در یک انتخابات دموکراتیک قصد دارد قدرت سیاسی را به کف آورد و فاجعه بیافریند با آن جنبش اسلامی که به طور مسلح برای اخراج صهیونیست‌ها و یا امپریالیست‌ها از کشورشان مبارزه می‌کنند. حرکت نخست را باید دولت الجزایر با تمام قدرت سرکوب کند. ولی اسلحه‌کشی بر روی بخشی از جنبش مقاومت که حتی اگر با پوسته‌ی اسلامی در عراق علیه دشمنان بشریت جنگد، و یا در لبنان با اشغال کشورشان توسط اسرائیل مبارزه کنند، همدستی با امپریالیست آمریکاست که بزرگترین مدافع سیاه‌ترین حکومت‌های جهان است و به عراق رفته تا مردم این کشور را به فقر و فلاکت بکشاند و غارت کند. این است که کمونیست‌ها مجاز نیستند بدون برخورد مشخص به شرایط مشخص به احکام کلی در این زمینه متوسل شوند. کمونیست‌ها باید ماهیت نبردی را که در عراق در گرفته است مشخص کنند. این نبرد، نبردی ضد استعماری و علیه امپریالیست‌های آدمخوار و متجاوز و ضد بشر و ضد تمدن است که برای غارت عراق به منطقه آمده‌اند. خواسته‌ی مردم عراق که خواهان خروج بی قید و شرط استعمارگران است یک خواسته‌ی عادلانه و قابل پشتیبانی است. نه تنها باید استعمارگران را به دریا ریخت بلکه باید همدستان این نیروهای استعماری را نیز در عراق به شدت مجازات کرد. کمونیست‌ها باید در این متن مبارزه کنند و تلاش کنند که رهبری مبارزه‌ی پیگیر ضد امپریالیستی را به کف آورند. هر نوع همکاری با امپریالیست‌ها و حکومت دست‌نشانده‌ی آنها با دستاویز "مدنیت" و یا "تمدن" و یا "مبارزه با اسلام سیاسی" همدستی خائنانه با امپریالیست‌ها و سیاستی ضد کمونیستی و ارتجاعی است و عملاً زمینه‌ی محول کردن رهبری جنبش را به متعصبین مذهبی فراهم می‌آورد.

روش کمونیست‌ها در برخورد به مذهب روشن است. کمونیست‌ها مذهب را و نه تنها مذهب اسلام را افیون توده‌ها می‌دانند. مذهب همواره در تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی در عصر جدید وظیفه‌ی خلع سلاح روحی زحمتکشان را به عهده داشته است. ولی آیا هر حرکت مذهبی در تمام سیر تاریخ و در تمام موارد چنین نقشی را ایفاء کرده است؟ مسلماً چنین نیست. مگر می‌شود ارزیابی‌ها را در خارج از زمان و مکان انجام داد؟

در میهن ما ایران در گذشته جنبش‌های ایرانی ضد قوم تازی با پرچم "الحاد" و انشعاب از مذهب رسمی به مبارزه با نیروهای اشغالگر و غارتگر و ظالم پرداختند. پیروان دین مانی، پیروان پاک دینی مزدکیان، پیروان خرم دینان، شیعیان، بابیه، همه و همه پرچم‌های ایدئولوژیکی بودند که در تحت لوای دین جدید تیشه به ریشه‌ی افکاری می‌زدند که مذهب رسمی با اتکاء به آن اشغال، تسلط، غارت، ظلم و بیدادگری خویش را مشروعیت می‌داد و حضور خویش را توجیه می‌کرد. پاپ‌های کلیسا در اروپا و خلفای اسلام در ممالک زیر سلطه‌ی اسلام از حربه‌ی فکری مذهب برای ادامه‌ی تسلط خویش استفاده می‌کردند. این شرایط می‌طلبید که طبقه‌ی محکوم نیز با پرچم تجدید نظر در مذهب، اساس ایدئولوژیک اسارت خویش را آماج حمله قرار دهد. شکل مبارزه‌ی این جنبش‌ها مذهبی بود و از نظر تاریخی جز این نیز نمی‌توانست باشد. تصور اینکه جنبشی در قرن‌ها پیش در آغاز پیدایش فنودالیسم شعارهای سوسیالیستی بدهد، ناشی از سفاقت است.

امروز شاید بتوان در جهانی که ما را در برگرفته است به این واقعیت تاریخی اشاره کرد و از روح آن آموخت. ما همواره گفته و می‌گوئیم که وظیفه‌ی ما ارزیابی مشخص از شرایط مشخص است. این گفته به چه معناست. گفته می‌گردد، که مذهب اسلام در ممالک مسلمان رو به رشد است و چنانچه انتخابات آزاد در این کشورها برگزار شود در اکثر قریب باتفاق آنها حکومت‌های مذهبی پیروز می‌شوند. و از آنجا که بنیادگرایان مذهبی به شدت ضد غربی‌اند و آمریکا آنها را مانع مهمی بر سر راه سیاست‌های خویش می‌بیند، کمر به نابودی آنها بسته است. بنیادگرایان مذهبی به تروریسم و عقب ماندگی و زن ستیزی، دشمنی با حقوق بشر و دموکراسی و آزادی و حقوق دموکراتیک و مدنیت متهم می‌شوند.

البته این اتهامات به بنیادگرایان مذهبی که جمع وسیعی از جنبش‌های کم و بیش متعصب و یا کمتر متعصب اسلامی را در بر می‌گیرند، بی‌پایه نیست و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. ولی کمونیست‌ها در تحلیل‌های خویش نباید فقط به این جنبه‌ها توجه کنند. ما کمونیست‌ها در برخورد به پدیده‌ها، آنها را دیالکتیکی در روند تاریخی تکاملشان مورد ارزیابی قرار می‌دهیم تغییراتشان

را در نظر می‌گیریم تا تصویر درستی از آنها به کف آوریم. آیا می‌توان با این دست‌آویز اشغال و غارت ممالک اسلامی را توجیه کرد؟ آیا این تائید تاریخ خونبار استعمار در سراسر جهان، حتی جهان غیر مسلمان نیست؟

یک نگاه به این جنبش‌های اسلامی نشان می‌دهد که پایه‌های اساسی آنها را نه طبقات حاکم بلکه طبقات محکوم و تحت ستم تشکیل می‌دهند. زمانی که هنوز از شکست سوسیالیسم و خیانت رویزیونیست‌ها سخنی در میان نبود احزاب انقلابی و کمونیستی قادر شده بودند رهبری مبارزه‌ی زحمتکشان را به کف آورند و آنها را علیه طبقات حاکمه مرتجع، متشکل و بسیج کنند. احزاب کمونیستی مانع می‌شدند که مذهب به عنوان حربیه‌ی خلع سلاح روحی زحمتکشان به کار گرفته شود. سوسیالیسم توانسته بود آن پرچم ارزشمند ایدئولوژیک را برافرازد و به زحمتکشان نشان دهد که دنیائی که آنها باید برای آن مبارزه کنند، دنیائی که به رهائی آنها منجر میشود نامش دنیای سوسیالیسم است. کار به جائی رسیده بود که بسیاری از مذهب‌یون نیز با پذیرش ضرورت زمان و اعتبار و محبوبیت جهانی سوسیالیسم، مذهب و سوسیالیسم را مخلوط کرده و از آن معجونی برای رهائی ستم‌دیده‌گان می‌ساختند نمونه‌ی "سازمان مجاهدین خلق" در ایران و کشیش‌های مدافع تئوری رهائی در آمریکای جنوبی از این قبیل‌اند. آنها ناچار بودند برای این که در میان زحمتکشان منفرد نشوند راه نجاتی برای مذهب بجویند و یک دید التقاطی را اختراع کنند. واژه‌ی مارکسیست‌های اسلامی از همین جا منشاء می‌گیرد. این وضعیت تا زمانیکه آرمان و ایده‌آل سوسیالیسم، مشعل فروزان راه آینده‌ی زحمتکشان بود و به آنها نیرو و قدرت می‌بخشید و به آینده امیدوار می‌ساخت، همچنان برقرار بود. با خیانت رویزیونیست‌ها به کمونیسم و همدستی آنها با امپریالیسم و با فرو پاشی کانون دروغین زحمتکشان در امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی برای کسانی که این دنیای دروغین رویزیونیستی را سوسیالیسم می‌پنداشتند که تعدادشان در جهان کم نبود، این دنیای آرمانی و ایده‌آل، این دورنما، این جامعه‌ی آرمانی قابل دسترسی از دنیای واقعیت خارج شد و به افسانه‌ها پیوست که هرگز قابل دسترسی نخواهد بود. زحمتکشان، ملت‌های زیر سلطه به یکباره سر منشاء نیرو و الهام خویش را از دست دادند و به یأس و سرخورده گی دچار شدند. در حالی که ستم طبقاتی و ملی نه تنها بر جای خود باقی بود و حتی با شکست کمونیسم تشدید نیز شده بود و آنها آن را روزانه حس می‌کردند، آنها شاهد بودند که دشمنان آنها جری‌تر شده و بی‌شرمانه‌تر عمل می‌کنند، ستم و استثمار را تشدید می‌کنند. آنوقت بود که زمینه‌ی ذهنی‌ای که از دنیای واقعی فانی به دنیای موهوم باقی پناه ببرند و سرچشمه‌ی نیرو و الهام خویش را از نیروهای ماوراءالطبیعه‌ی آن دنیا طلب کنند، آماده شد. اینجا بود که

"الحاد مذهبی" آنان که در بازگشت به دموکراسی قبیله‌ای مذهب، به عدالت بنیادی، به پشت کردن به این دنیای فانی و بنای کاخ آرزوهایشان در دنیای باقی تجلی می‌کرد، قدرت گرفت، هر سرخوردگی، هر لغزشی آنها را بیشتر متقاعد ساخت که به یک ذهنیت نوین قابل اتکاء نیاز دارند. مذهب برای آنها این داربست قابل اتکاء بود. سیلی از پابرنه‌گان، سرخورده‌گان، بازنده‌گان، فقرا و بی‌چیزان، از همه جا رانده شده‌ها، کوخ نشینان به این جنبش پیوستند و آماده‌ی فداکاری شدند، در کنار آنها سیلی از روشنفکران مأیوس که دورنمای خویش را در مبارزه از دست داده بودند در ذم سوسیالیسم کتاب‌ها سیاه کردند به همدستی با لیبرالیسم نوین بورژوازی و امپریالیسم پرداختند و پاره‌ای به اسلحه‌ی مذهب روی آوردند و اندیشمندان مذهبی و "ملحدین" جدیدی در یک شرایط اجتماعی نوین گردیدند. هر دو این قشر از روشنفکران در پیدایش چنین شرایطی مقصرند. به این جهت است که در برخورد به حرکت‌های توده‌ای اسلامی نمی‌توان فقط به دیدن پوسته‌ی اسلامی آن اکتفاء کرد و خواست‌ها و شعارهای آنها، عملکرد و ترکیب طبقاتی و شرایط پیدایش و تحول تاریخی آنها را از نظر فروگذار، آنها را از شرایط زمان و مکان منتزع کرد و اظهار فضل نمود و به اصطلاح همه را به یک چوب بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص راند. نمی‌توان به این مهم بی‌توجه بود که داوطلبان عملیات انتحاری فلسطینی‌ها خود قربانی شرایط غیر انسانی و جنایتکارانه‌ی هستند که صهیونیست‌های اسرائیلی و امپریالیست‌ها برایشان فراهم آورده‌اند. هیچ انسانی از کشتن خودش مسرور نیست، ولی باید دید چه شرایط غیر انسانی و ددمنشانه‌ای به وی تحمیل شده است که وی حاضر است از پر ارزش‌ترین دارائیش صرف‌نظر کند، وقتی زندگیش همه‌ی ارزش‌های زندگی کردن را از دست بدهد و صهیونیسم و امپریالیسم چنین محیطی را و نه تنها در فلسطین بلکه در افغانستان و عراق به مردم تحمیل کنند که راهی برای آنها جز توسل به آخرین وسیله‌ی نجات نگذارند، راهی برای آنها نمی‌ماند تا با انتحار خود ضربه‌ای جانانه به دشمنان بشریت وارد آورند. جنایت کاران واقعی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها هستند. ریشه‌ی اقدامات این قربانیان ترورهای امپریالیستی و دولتی در مذهب اسلام نیست گرچه که می‌تواند پرده‌ی ذهنی توجیهات آنها باشد، ریشه‌ی این اقدامات در بی‌عدالتی‌های اجتماعی است و تا زمانی که این بی‌عدالتی‌ها، غارتگری‌ها، ستم‌ها و چپاول‌ها ادامه دارد، جنبش‌های اسلامی از هر رنگ که باشند در شرایط فقدان جنبش قدرتمند کمونیستی امکان بقاء و جذب توده‌های مردم را دارند. این جنبش‌ها در ممالک غیر اسلامی مسلماً رنگ دیگر و چه بسا فرمیستی به خود بگیرند. اینجا سخن بر سر علت و معلول است و نه بافت‌های تبلیغاتی بی‌پایه‌ی ذهنی. هر کس که

این تحلیل مارکسیستی را نفهمد به بلندگوی تبلیغاتی صهیونیسم و امپریالیسم بدل خواهد شد. کمونیست‌ها در تحلیل‌های خویش باید ریشه‌ی مسایل را بیابند و ماهیت حرکت آنها را، صرف نظر از گزینش شکل مبارزه، تشخیص دهند. در این جا سخن بر سر رابطه‌ی علت و معلول است. اگر صهیونیست‌های اسرائیلی مناطق اشغالی فلسطین را ترک کنند مسلماً قربانی عملیات انتحاری فلسطینی‌ها نخواهند شد. این صهیونیسم و امپریالیسم است که با ایدئولوژی ضد بشری خویش و برای تأمین حداکثر سود و غارت جهان مردمان خویش را بدون وا همه قربانی می‌کند و از آنها گوشت دم توپ می‌سازد. دو جنگ جهانی و صدها جنگ منطقه‌ای در سراسر جهان به رهبری این دشمنان بشریت گواه ماهیت ایدئولوژی ضد بشری و درندگی آنهاست. امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها با مودبگری ریشه‌ی عملیات انتحاری را به اسلام منتسب می‌کنند تا بر جنایات و بی‌عدالتی‌ها، چپاولگری‌ها و استبداد وحشیانه‌ی خود پرده‌ی استتاری بکشند، حال آنکه تاریخ مملو از عملیات انتحاری است، فداکاری و از جان گذشتگی خلق‌ها که برای رهایی خویش از یوغ سبعانه‌ی استعمار مبارزه کرده‌اند، امری که کوچک‌ترین ربطی هم به اسلام نداشته است. در این جا سخن بر سر یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک است. ما کمونیست‌ها مبارزه با مذهب را از مبارزه‌ی طبقاتی جدا نمی‌سازیم چون گزینش روش نادرست، مبارزه‌ی ما را به نتایج عکس می‌رساند و شادی بخش دشمن است.

فاشیست‌ها با تحلیل مشخص از شرایط مشخص کاری ندارند. آنها می‌گویند چون مثلاً اکثریت خلقی به بنیادگرایان مذهبی رأی می‌دهد، قتل عام آنها توسط امپریالیست‌ها و نیروهای "متمدن" اشکالی ندارد، مجاز است و عملی مترقی است. فاشیست‌ها به مبارزه‌ی طبقاتی، به تحلیل طبقاتی کاری ندارند و فقط شکل مذهبی یک مبارزه را برای توجیه سلاخی آنها کافی می‌دانند. برای آنها سیمای سیاسی جهان کنونی را مبارزه‌ی آمریکای "متمدن" با "اسلام سیاسی" آدمخوار تشکیل می‌دهد. ریشه‌ی این تفکر ارتجاعی در این است که امپریالیسم را ماهیتاً مترقی، متمدن، دموکرات و آزادیخواه می‌داند که برای همه دموکراسی و آزادی و ثروت به ارمغان می‌آورد. گویا امپریالیسم چشم به تمامیت ارضی ممالک ندارد، قصد ندارد منابع اولیه‌ی آنها را غارت کند و رژیم‌های دست‌نشانده در این ممالک بر سر کار آورد. امپریالیسم بشر دوست است و می‌خواهد با لشکر کشی و مایه گذاشتن از جیبش دنیا را بهشت برین کند. به همه درس دموکراسی بدهد، اقتصاد آنها را تقویت کند. این ممالک را توسعه دهد تا حتی از امپریالیست‌ها نیز سبقت بگیرند. در ماهیت این تئوری‌ها، امپریالیسم فرشته است و مخالفین امپریالیسم مثنی سفیه هستند که تا کنون "این حقایق روشن" را نفهمیده‌اند و نسبت به این همه مهربانی و الطاف بی‌پایان امپریالیسم ناشکری

می کنند و به امپریالیست‌های دلسوز و بشر دوست بی احترامی کرده، توهین روا می‌دارند. به این جهت آنها استفاده از مقوله‌ی امپریالیسم و صهیونیسم را ممنوع اعلام می‌کنند.

کمونیست‌ها بر این نظرند که مثلاً اگر مبارزه‌ی آزادیبخش مردم عراق پوسته‌ی مذهبی نیز به خود بگیرد، در ماهیت استقلال طلبانه‌ی این جنبش که ضربه‌ی کاری به امپریالیسم وارد کرده، وی را از منطقه بیرون میکند و در مقیاس جهانی اهمیت استراتژیک دارد، تأثیری ندارد و این اقدام مردم عراق یک اقدام انقلابی است. مسلماً فرق است میان آن رهبران مذهبی که اشغال عراق را تأیید کرده و برای برگزاری "انتخابات آزاد" توسط آمریکائی‌ها در یک کشور اشغالی سینه می‌زنند و مردم را فریب می‌دهند و با یک من‌عمامه همدست امپریالیسم هستند و آن رهبران مذهبی که اسلحه به دست علیه اشغالگران و متجاوزین استعمارگر می‌رزمند و خواهان حق تعیین سرنوشت کشورشان به دست خودشان هستند. آن مراجع مذهبی که در مورد قتل عام مردم فلوجه سکوت کرده‌اند ننگ تاریخ عراق هستند ولی در واقع مسلمانند.

روشن است که این وظیفه‌ی نیروهای کمونیستی و انقلابی است که با پرچم خویش به میدان آمده و رهبری مبارزه‌ی آزادیخواهانه‌ی خلق عراق را به عهده گیرند و مانع شوند که جنبش استقلال طلبانه‌ی مردم عراق به بیراهه کشیده شود. هیچ نیروی انقلابی نمی‌تواند بر غارت و تجاوز امپریالیستی به کشوری مفروض به صرف این که مردم این کشور نوع خاصی از مذهب را برای خویش برگزیده‌اند، صحنه بگذارند. مبارزه در عراق مبارزه‌ی مذهبی نیست مبارزه‌ی ماهیتاً آزادیبخش و استقلال طلبانه و ضد استعماری است. این نکات است که در تحلیل باید برجستگی پیدا کند. برای طرد امپریالیسم و صهیونیسم از ممالک تحت سلطه‌ی اشغالگران، استفاده از هرگونه وسیله‌ی ابراز مقاومت و سرکوبی دشمن، مشروع و قابل فهم است. خلق‌های جهان حق دارند گور این دشمنان و همدستان داخلی آنها را به عمیق‌ترین وجه ممکن بکنند."

\*\*\*\*\*

## دسیسه‌های امپریالیسم و صهیونیسم در ایران و لزوم مبارزه با تشتت نظری [به نقل از توفان شماره ۹۲]

نشریه‌ی لوموند دیپلماتیک مورخ ماه اکتبر سال ۲۰۰۷ برگردان به آلمانی تحت نام "آمریکا و ایران، اتحاد مهلک عقاب‌ها" به قلم زلیگ س. هاریسون نوشت:

« سرسختان در واشنگتن ول کن نیستند. مرتب استراتژی‌های تازه‌ای طرح می‌کنند تا رژیم ایران را تضعیف کنند - از جمله اقداماتی است علیه سپاه پاسداران و یا حمایت از حرکت‌های تجزیه طلبانه. در حالی که در واقع جای بازی برای رایزنی بلاواسطه موجود است زیرا که هر دو دولت در منطقه دارای علائق مشترک نیز هستند.»

این نشریه سپس ادامه می‌دهد که:

« در داخل آمریکا نیز بر سر مهار ایران اختلاف نظر وجود دارد. آنچه را که تا به امروز به صورت شایعه وجود داشت و از زمان کالین پاول وزیر امور خارجه‌ی اسبق آمریکا که با خیمه شب بازی در شورای امنیت سازمان ملل، دستگاه دروغپراکنی خویش را براه انداخته بود، مطرح بود، امروز به صورت سیاه روی سفید، نشریه‌ی لوموند دیپلماتیک منتشر کرده است.»

این نشریه می‌نویسد:

« در دستگاه اداری بوش در مقابل پاسخ به مسئله‌ی سیاست آتی در مورد ایران، دو جناح در مقابل هم صف کشیده‌اند. در یک جانب دیک چنئی و همپیمانانش در پنتاگون و در داخل کنگره که از جانب کمیته‌ی امور عمومی آمریکا و اسرائیل American Israel Public Affairs Committee (کمیته آمریکائی لابی‌های اسرائیل) تشجیع می‌گردند.»



این فراکسیون نه تنها خواهان بمباران تأسیسات غنی کردن اورانیوم در نطنز است بلکه بیشتر از آن می‌خواهد که تأسیسات نظامی ایران در مرزهای عراق نیز بمباران شود. در برابر آنها خانم کوندلیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا قرار دارد. خانم رایس در بدو امر موفق شد نظریات خویش را به کرسی بنشاند لیکن مجبور شد در عوض تعویق تصمیم‌گیری در باره‌ی گزینه‌ی نظامی بهای گرانی بپردازد و به مصالحه‌ای مهلک تن در دهد. به موجب آن تشدید عملیات سری به قصد بی‌ثبات کردن جمهوری اسلامی که رئیس جمهور آمریکا نیز با صدور فرمانی در پایان آوریل ۲۰۰۷ آنرا تأیید کرده است مورد تأیید قرار گرفت.»

این سیاست امپریالیسم آمریکا در واقع همان تحلیلی است که حزب کار ایران (توفان) آنرا بارها و بارها بیان داشته است. بر سر تجاوز به ایران همخوانی در میان جناح‌ها و محافل امپریالیستی وجود ندارد. تضاد میان امپریالیست‌ها بر سر سُلطه بر جهان مانند یک واقعیت عینی در مقابل ماست و باید در محاسبات ما به حساب آید. اروپائی‌ها به ویژه، آلمان و ایتالیا و اسپانیا و یونان به دلایل سیاسی و یا منافع عظیم اقتصادی با این تجاوز مخالفند. روسیه و چین زیر بار تحکم آمریکا نمی‌روند. اکثریت ممالک غیر متعهد جهان مخالف این تجاوزند. ما از ملت‌های جهان سخن نمی‌گوئیم که بجز صهیونیست‌های اسرائیلی سایر ملت‌ها در اکثریت خویش با انجام چنین جنایتی موافقت ندارند. خلق‌های منطقه در اکثریت قریب باتفاق خود به حمایت از مردم ایران بر می‌خیزند. نفوذ فرهنگی ایران در منطقه و خویشاوندی چند هزارساله‌ی آن با ملت‌های همسایه عواملی هستند که مسلماً در ارزیابی‌های خانم کوندلیزا رایس مؤثر بوده‌اند. تجاوز به ایران وضعیت عراق و افغانستان و سایر ممالک منطقه نظیر امارات متحده‌ی عربی، کویت، عربستان سعودی، اردن، پاکستان و ترکیه را بی‌ثبات خواهد کرد. مسلماً مردم فلسطین، لبنان و سوریه نیز سکوت نخواهند کرد و جوی انفجاری در منطقه ایجاد خواهد شد که فرجام آن روشن نیست. امپریالیست آمریکا برای بعد از آن فکری نکرده است و نمی‌تواند حتی برنامه‌ای تنظیم کند که در خطوط اساسی آن از روشنی قانع‌کننده‌ای برخوردار باشد. تجاوز به ایران در سایر سرزمین‌های جهان موجی از مخالفت ضد آمریکائی ایجاد خواهد کرد و این موج سرزمین‌های آمریکای لاتین را می‌پوشاند.

نیروی نظامی ایران و توانائی آن پس از نخستین موج تجاوز آمریکا و انگلیس برای پنتاگون غیر قابل محاسبه است این است که تمام منافع حیاتی

اقتصادی آمریکا که چاه‌های نفت عربستان سعودی و کویت باشد به خطر افتاده، ضربه‌ی بزرگ اقتصادی به ارزش برابری دلار می‌زند و یک بحران اقتصادی جهانی ایجاد خواهد کرد. بستن تنگه‌ی هرمز و یا خطر غرق کشتی در این منطقه بهای نفت را سرسام آور افزایش می‌دهد که تأثیرات سریع بر اوضاع متزلزل اقتصاد جهان دارد.

در کنار این عوامل سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی جنبش ضد جنگ در جهان با تنها شعار درست و انقلابی "دست تجاوزکاران از ایران کوتاه باد" به یک سیل عظیم اعتراضی جهانی بدل می‌شود و سراسر جهان را فرا می‌گیرد و این جنبش قدرتمند نمی‌تواند علیرغم سانسور دموکراتیکی که در مورد ایران، و فلسطین و عراق و افغانستان در سراسر جهان برقرار شده است توسط هیأت‌های حاکمه نادیده گرفته شود. اپوزیسیون خود فروخته‌ی ایران نظیر مجاهدین خلق که با خیانت به آرمان‌های نخستین این تشکل انقلابی، به جاسوسان امپریالیسم آمریکا و صهیونیست‌های اسرائیل بدل شده‌اند و یا پیروان صهیونیست منصور حکمت که تئوری ساز نجات اسرائیل هستند و یا آشفته فکرانی که در این جنگ دو جانبه با صداهای ضعیف برای تفرقه در نهضت مقاومت با شعارهای "نه قم خوبه و نه کاشون، لعنت بهر دوتاشون" از کره‌ی مریخ سر می‌رسند و با ضد انقلاب همصدا می‌شوند، هرگز قادر نخواهند بود در مقابل این سیل بنیان کن مقاومت کنند. دوتا پرچم‌های رنگ و رو رفته، پاره پاره تفرقه افکنانه آنها در میان سیل عظیم شعار "دست امپریالیست‌ها و تجاوزگران از ایران کوتاه باد" گم می‌شود و خودشان به علت منزه طلبی‌های "چپ" روانه زیر دست و پای جنبش ضد امپریالیستی و واقع بین له خواهند گردید. آنها در زیر چرخ‌های این سیل همانگونه که تا کنون شاهد بوده‌ایم مضمحل خواهند شد. مهم‌تر از همه خلق‌های ایران هستند که به یک نیروی بزرگ مقاومت در مقابل متجاوز بدل می‌شوند و با یک مبارزه‌ی قهرآمیز و مسلحانه و توده‌ای آنها را از خاک ایران بیرون خواهند ریخت. این تجربه‌ی تاریخ چند هزار ساله‌ی ایران است. تنها از این طریق است که مردم ایران قادر خواهند شد به حساب هیأت حاکمه‌ی ایران نیز برسند. راه سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم در ایران از اخراج متجاوزین می‌گذرد. هر تئوری دیگری پوچ و تئوری همکاری شرمگینانه با امپریالیسم و صهیونیسم است.

این عوامل بازدارنده در داخل هیأت حاکمه‌ی آمریکا نیز کار را به اختلاف کشانده است. جناح دیک چئنی با طرح اعلام کردن سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریستی، سپاهی که خوب یا بد بهر صورت ارگان رسمی یک دولت رسمی است، راه را برای اقدامات تحریک آمیز "قانونی" آمریکا باز کرده

است. این تصمیم دست آمریکا را به تدریج در کار عملیات نظامی باز می‌کند و خطر جنگ را تشدید می‌نماید. جنگی که می‌تواند غیر مترقبه و ذره ذره پا بگیرد. مهار و نظارت آگاهانه بر سیر رویدادها و درگیری‌های مرزی و نظایر آنها عملاً از دست رهبران جنگ طلب خارج می‌شود. مرزهای دولت و تشکل‌های تروریستی مخدوش می‌شود. به یکباره می‌توان با تصمیمات کنگره‌ی آمریکا هر تشکل رسمی دولتی یک کشور را از جمله ارتش کشور میانمار و یا کره‌ی شمالی و فلسطین را تروریستی و مشمول قوانین آمریکائی ناظر بر آنها اعلام کرد. بلبشویی که امپریالیست‌ها در جهان ایجاد کرده‌اند وضع بسیار خطرناکی را بر جهان تحمیل کرده است.

نشریه‌ی لوموند دیپلماتیک در این شماره دقیقاً به دسیسه‌های امپریالیست‌ها در ایران برای تحریکات قومی و تجزیه طلبی اشاره می‌کند. سازمان جاسوسی آمریکا رسانه‌های تبلیغاتی صدای آمریکا و رادیو فردا را به کار می‌گیرد و در کنار آنها کمک‌های مالی فراوانی به اپوزیسیون ایران برای راه انداختن تلویزیون و رادیو می‌کنند. اهداف این بنگاه‌های سخن پراکنی حمایت از "دموکراسی" آمریکائی، مبارزه با "اسلام سیاسی"، حمایت از اسرائیل و تحت عنوان دروغین "حقوق بشر" حمایت از ناسیونال شوونیست‌های گُرد و آذری است که گویا "حقوق بشرشان" در ایران توسط فارس‌ها مورد تضییق قرار می‌گیرد. قطعنامه‌های مسخره و امپریالیستی - صهیونیستی محکومیت دولت جمهوری اسلامی در مورد نقض حقوق بشر در چند سال اخیر با فشار آمریکا و اسرائیل با همین ترجیع بند "سرکوب اقلیت‌های قومی" تزئین شده است و این اقدام ناشی از دلسوزی برای حقوق بشر نیست برای ایجاد آشوب و تزلزل و ایجاد شرایط "انسانی" تجاوز به ایران و تسلط بر کشور ماست. این اقدام در عمل به نفع جمهوری اسلامی است و دست وی را در سرکوب مخالفان سیاسی در ایران و آزادیخواهان و دموکرات‌های واقعی باز می‌گذارد. برای امپریالیست‌ها نیز این موضوع "حقوق بشر" هرگز دارای اهمیت نبوده است زیرا نقض حقوق بشر در ایران امر ناشناخته‌ای برای آنها نبوده و نیست و در ایران حداقل از زمان رضا شاه سابقه‌ی طولانی دارد. برای امپریالیست‌ها حقوق بشر و دلسوزی برای اقلیت‌های قومی یک ابزار مبارزه‌ی سیاسی برای رام کردن رژیم جمهوری اسلامی و امتیاز گرفتن از وی است. همه‌ی رژیم‌های همدست امپریالیست‌ها در ایران این حقوق‌ها را تا کنون نقض می‌کردند و حقوق همه‌جانبه‌ی اقلیت‌های ایران را به رسمیت نمی‌شناختند. امپریالیست‌ها تا به امروز حتی ککشان نیز در این امر نمی‌گزید. فراموش نکنیم که همین امپریالیست آمریکا بود که بر ضد نهضت دموکراتیک آذربایجان و کردستان در ایران عمل کرد و از سرکوب آنها به دست محمد رضا شاه به دفاع برخاست. و

بر کشتار بیست هزار نفر از مردم آذربایجان "انساندوستانه" چشم فرو بست. حمایت آنها از "اقلیت‌های قومی" در ایران ریاکارانه است.

لوموند دیپلماتیک نقش امپریالیست‌ها و به ویژه صهیونیست‌ها را در میان اکراد از جمله اکراد ایرانی بر ملا می‌کند. اسرائیلی‌ها از زمان ملامصطفی بارزانی با اکراد همکاری داشتند و به آنها کمک‌های مالی و تسلیحاتی و آموزشی می‌کردند. آنها امروز نیز با اسرائیلی‌ها سر و سرّ دارند. دارو دسته‌ی منصور حکمت در کردستان ایران بعد از انقلاب سرخ برقراری این ارتباطات بودند و هستند. حزب دموکرات کردستان ایران خائنانه و جنایتکارانه حتی از امپریالیست‌های آمریکائی می‌طلبد به ایران حمله کند و میلیون‌ها ایرانی را به قتل برسانند تا مشتی ناسیونال شوونیست کُرد به "آمال" خود دست یافته و به "رویای کردستان بزرگ" تحقق بخشند. سیمون هرش خبرنگار مطلع آمریکائی می‌نویسد که:

«موساد که سال‌ها از زمان شاه با ایران همکاری می‌کرد اکنون کمک‌های مالی و آموزشی خویش را به سازمانی بنام پژاک که بخش ایرانی حزب پ.ک.ا.کا است می‌رساند تا در غرب ایران با قوای نظامی ایران وارد نبرد شوند» («اقدام بعدی» نیویورکر ۲۷ نوامبر ۲۰۰۶)

یک مقام عالی‌رتبه کُرد عراقی در یک مصاحبه با جان لی آندرسن روزنامه‌نگار آمریکائی اعلام کرد که:

«حملات به ایران از پایگاه‌های موجود در عراق صورت می‌گیرند و آنها از حمایت سری آمریکا برخوردارند.» (مستر بیگ - آقا بزرگ - نیویورکر ۵ فوریه ۲۰۰۷ صفحه ۵۵).

این ناسیونال شوونیست‌ها نمی‌فهمند که بقاء خلق کُرد تنها در کنار بقاء سایر خلق‌های منطقه ممکن است. از آمریکا نمی‌شود به ایران، کُرد تبار صادر کرد و اسرائیل دوم بنا نهاد. کُردها "محکومند" در کنار ترک‌ها، عرب‌ها و فارس‌ها و سایر اقوام ایرانی زندگی کنند. ایران اسرائیل دوم نمی‌شود و این اجازه را هیچ‌یک از خلق‌های منطقه به اکراد ناسیونال شوونیست نخواهند داد. شما وقتی نظری به سازمان‌های تجزیه طلب ایرانی می‌افکنید می‌بینید که هیچ کدام از آنها از مبارزات مردم فلسطین که امروزه رهبری آن در دست حماس است و برای آزادی سرزمین فلسطین می‌رزمند حمایت نمی‌کنند. هیچ‌کدام از

آنها از مبارزات مردم لبنان به رهبری حزب الله برای اخراج صهیونیست‌ها دفاع نمی‌کنند، هیچکدام از آنها از مبارزه‌ی مردم عراق و افغانستان برای اخراج تجاوزگران دفاع نمی‌کنند. دارودسته‌های عرب و بلوچ ساخته و پرداخته‌ی دست سازمان‌های جاسوسی هستند. این سیاست همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم تنها مربوط به اقلیت‌های ملی نیست سلطنت طلبان آریائی که نژاد پارسیان را بر عرش اعلی می‌برند نیز از اسرائیل و امپریالیست‌ها پول می‌گیرند. پاره‌ای از نیروهای اپوزیسیون ایرانی در هلند از وزارت امور خارجه‌ی هلند که ۱۸ میلیون یورو برای این منظور در نظر گرفته است برای راه اندازی شبکه‌های اینترنتی، رادیوها و سفرهای آموزشی تحت عنوان پوششی "سمینار" در دوبی و هندوستان و آلمان و... پول می‌گیرند. کار بی‌غیرتی سیاسی چنان بالا گرفته است که در میان اعضاء این تشکل‌ها نیز صدای اعتراضی به گوش نمی‌رسد. معلوم نیست علت وجودی این جریانات و هویت سیاسی آنها چیست. کسی که خودش را به امپریالیسم می‌فروشد به چه دلیل مخالف رژیم جمهوری اسلامی است. شاید بهائی را که رژیم جمهوری اسلامی برای خود فروشی پرداخت می‌کنند بسیار جالب تر باشد. چنین تشکل‌هایی غیر قابل اعتماد و خطرناک‌اند. دست‌های ناپاکی به طور مستمر و همه جانبه برای انجام یک "انقلاب مخملی" که جایگزین تجاوز نظامی آمریکا به ایران است در تلاش هستند و می‌خواهند به هر صورت شده برای ایجاد تزلزل و بی‌ثباتی در ایران از طریق سازمان‌های "غیر دولتی"، فعالیت‌های تجزیه طلبانه‌ی اقلیت‌های قومی و تقویت ناسیونال شوونیست‌های عمیقاً ارتجاعی که با تبلیغ تئوری "نفرت ضد فارس" زمینه‌ی خونریزی و برادر کشی و توجیه هر نوع جنایتی را در ایران فراهم می‌آورند، اقدام کنند.

لوموند دیپلماتیک بزبان فارسی مورخ اکتبر ۲۰۰۷ در مورد جبهه‌ی خود فروخته و جاسوسی الاحواز که کوچک ترین اعتراضی به اشغال خاک عراق و فلسطین نمی‌کند می‌نویسد:

« از لحاظ اقتصادی در خوزستان، استان جنوب غربی کشور و تولید کننده‌ی ۸۰٪ نفت خام کشور است که تهران با جدی ترین خطر بالقوه‌ی تهدیدات تجزیه طلبی روبروست. شیعه مذهبان عرب این استان با ساکنان کناره دیگر اروند رود (شط العرب) هویت قومی و مذهبی یگانه‌ای دارند. فاصله‌ی اهواز مرکز استان خوزستان تا بصره بیش از ۱۲۰ کیلومتر نیست که نیروهای اشغالگر بریتانیا آنجا را پایگاه خود کرده‌اند، هرچند کنترل این شهر و استان آن را اینک به عراقی‌ها سپرده‌اند.

از دیدگاه تاریخی این منطقه، شگفتی آور نیست که حکومت تهران دستگاه‌های اطلاعاتی بریتانیا مستقر در بصره را به دسیسه چینی برای به آشوب کشیدن این استان متهم سازد. در سال ۱۸۹۷ امیران عرب خوزستان به پشتیبانی نظامیان و شرکت‌های نفتی انگلیس این استان را از ایران جدا کردند تا از آن تحت‌الحمایه‌ای بنام "عربستان" و فرمانبر لندن دست و پا کنند که تا پیش از سال ۱۹۲۵ به سرزمین ایران باز گردانده نشد. ... اما همین‌ها مرتباً ضربات مهلکی به نیروهای امنیتی دولتی را سازماندهی و تأسیسات نفتی را منفجر می‌کنند. چندین جناح در میان آنها برنامه‌های تبلیغاتی به زبان عربی از طریق فرستنده‌هایی پخش می‌کنند که در کشورهای خارجی استقرار یافته‌اند. نهضت ملی آزادیبخش احواز [!] که طرفدار استقلال است یک شبکه‌ی ماهواره‌ای بنام احواز تی وی دارد که شماره‌ی نمابری در کالیفرنیا را روی صفحه‌ی تلویزیونی خود نشان می‌دهد (رصد گاه رسانه‌های جهان بی بی سی (بی بی سی وورلد می دیا مانیتورینگ)، ۴ ژانویه ۲۰۰۶). شبکه‌ی ماهواره‌ای دیگری بنام الاحواز تی وی که گردانندگان آن نیز تبعیدیان ایرانی مقیم کالیفرنیا هستند، به جامعه‌ی مودت بریتانیا و احواز [!] وابسته که خواستار استقلال منطقه‌ای برای استان در چهارچوب ایرانی فدرال است « (الاحواز نیوز، جامعه‌ی مودت بریتانیا و احواز، ۱۱ فوریه ۲۰۰۶ : ۹-شورای سیاست خارجی، نیویورک ۱۱ اکتبر ۲۰۰۶)

لوموند در افشاء جریان تجزیه طلبانه‌ای که در جنوب شرقی ایران در بلوچستان وجود دارد اسناد جدیدی منتشر می‌کند و دست سازمان امنیت پاکستان را که همدست آمریکا در منطقه است در کار می‌بیند. لوموند می‌نویسد:

« "سهل تر از همه آن بود که پاکستان و اسرائیل را همراه سازند که اسلحه و پول بدست گروه‌های یاغی برسانند که همانوقت‌ها هم در مناطق بلوچ و گُرد نشین فعال بودند. سازمان‌های اطلاعاتی پاکستان اسلحه و پول به جنبش مخالف جندالله تحویل دادند. در سال‌های ۲۰۰۵، و ۲۰۰۶، این گروه مسلح که در بلوچستان پایگاه دارد، با زنجیره‌ای از شبیخون‌ها در زاهدان و در جنوب شرقی کشور تلفات جانی سنگینی به یگان‌های پاسدار وارد ساخت. روز ۲ آوریل ۲۰۰۷ صدای آمریکا مصاحبه‌ای با آقای عبدالمالک ریگی رهبر این جنبش پخش کرد و طی آن وی را « رئیس مقاومت مردمی در ایران»

معرفی نمود. بسیاری از کسانی که با ناسیونالیزم بلوچ (نگاه کنید به در سایه‌ی افغانستان: ناسیونالیزم بلوچ و وسوسه‌های شوروی، بنیاد کارنگی برای صلح بین‌الملل، واشنگتن، ۱۹۸۰) آشنائی دارند و ما با آنها تماس گرفتیم رشته‌های پیوند میان آقای ریگی و دستگاه اطلاعاتی پاکستان را تأیید کرده‌اند. یک خبرنگار کانال تلویزیونی آبی‌ت‌نیز این ادعا را درست خوانده است (برایان راس و کریستوفر ایشام، ابی‌سی نیوز، ۳ آوریل ۲۰۰۷)».

این دیگر امر پنهانی نیست که "جنبش" بلوچستان در زمان رژیم گذشته با سازمان امنیت شوروی همکاری می‌کرد و در جنوب ایران به همین عملیات سری مشغول بود. امروز رهبری آن به دست عمال هوادار اسرائیل و آمریکا و سازمان امنیت پاکستان افتاده است.

حقیقت این است که مرزهای حق و باطل در ایران بسیار مخدوش شده است. این اغتشاش که در میان مردم نیز به اغتشاش فکری منجر می‌شود مسئولیت مستقیمش به عهده‌ی نیروهای سیاسی ایران است. نقض حقوق بشر، سرکوب کارگران و عدم پرداخت حقوق آنها، سرکوب زنان و عدم برسمیت شناختن حقوق آنها، سرکوب دانشجویان، فقدان امنیت قضائی و اعدام‌های بی‌رویه و غیر قابل کنترل، دستگیری و زندانی کردن افراد به جرم جاسوسی بدون امکان رسیدگی عمومی و مطبوعاتی و رها کردن جاسوسان دیروز تحت عنوان بی‌گناهان امروز بدون توضیحات روشن، سرکوب اقلیت‌های ملی و قومی و مذهبی و... زمینه‌ی یک انفجار اجتماعی و اعتراضات برحق را در ایران فراهم می‌کند. فقدان یک رهبری کمونیستی در این مبارزات، دست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را در دسیسه چینی و انحراف این مبارزات باز می‌گذارد و زمینه‌ی بی‌ثباتی رژیم جمهوری اسلامی را توسط عملیات ایذائی فراهم می‌آورد. رژیم جمهوری اسلامی برای بقاء خود روز بروز بیشتر به امپریالیست‌ها امتیاز می‌دهد و حاضر است برای بقاء خویش به هر خیانت ملی تن در دهد. این است که ما باید خواهان آن باشیم که سیاست مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم، مبارزه برای حفظ تمامیت ارضی ایران و دفاع از استقلال میهن با مبارزات دموکراتیک و محقانه مردم میهن ما عجین شود. آن مبارزه‌ی "دموکراتیکی" که مرزهای خویش را با امپریالیسم و صهیونیسم روشن نکند، از مبارزات خلق فلسطین و لبنان حمایت نکند و خواهان خروج بی‌قید و شرط تجاوزگران از خاک عراق و افغانستان نباشد بزودی چه خواهد چه نخواهد بر اساس دیالکتیک تحولات سیاسی در منطقه به آلت فعل سیاست‌های امپریالیستی و صهیونیستی بدل می‌گردد. طرح خواست‌های مبارزاتی ضد امپریالیستی و

صهیونیستی و پیوند آن با مبارزه برای سوسیالیسم دست ارتجاع جهانی، ارتجاع داخلی حاکم و ناسیونال شوونیست‌های قومی را می‌بندد و از این طریق است که خطوط تمایز روشن شده به آشفته فکری پایان داده شده و سره از ناسره تمیز داده خواهد شد. باید خواست‌های دموکراتیک را با این خواست‌ها تکمیل کرد تا دسیسه‌ی دشمن برملا شود.

\*\*\*\*\*

## رهبان ارتش‌های موهومی در فکر کسب قدرت سیاسی

[به نقل از توفان شماره ۹۴]

### تشدید تضاد و پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم

حزب کار ایران (توفان) از اینکه مورد هجوم گسترده‌ی تروتسکیست‌ها، سلطنت طلبان، مجاهدین، ناسیونال شوونیست‌های کرد و ترک، عرب ... و سایر متحدین آنها قرار گرفته است احساس مسرت می‌کند. وقتی می‌بیند که تروتسکیست‌ها حتی علیرغم همه‌ی اسناد تاریخی به دروغ متوسل شده و مدعی می‌شوند که "توفانی‌ها" در گذشته از رژیم خمینی دفاع کردند، از مؤثر بودن مبارزه‌اش علیه‌ی تروتسکیست‌های خائن و بی‌وطن مطمئن می‌شود. تروتسکیسم یعنی جعل تاریخ و رواج دروغ، یعنی بی‌وطنی و ریاکاری، یعنی همدستی با دشمنان سوسیالیسم، با نازی‌ها و امپریالیست‌ها. تاریخ سرشار از خیانت تروتسکیست‌ها در شوروی، چین، اسپانیا و سراسر اروپاست. هرچه لحن تروتسکیست‌ها، و وطن‌روشان توهین آمیزتر شده و بوی تعفن دهن دریدگی آنها مشام را بیشتر آزار می‌دهد، به همان نسبت رعشه‌های قبل از مرگ وطن‌روشان بیشتر نمایان می‌گردد. باید این رعشه‌ها را به فال نیک گرفت و روشن کرد که چرا کمونیست‌ها میهن پرستند و ضد کمونیست‌ها، میهن فروشند. آنها بی‌وطنی را تبلیغ می‌کنند زیرا اساساً وطنی به رسمیت نمی‌شناسند تا در آنجا سوسیالیسم را مستقر سازند، وطنی ندارند تا در آنجا رهبری انقلاب را به عهده بگیرند، وطنی ندارند تا هموطنی داشته باشند.

شاید در نظر اول از نظر خوانندگان "توفان" این احساس مسرت شگفت‌انگیز به نظر آید ولی واقعیت این است که تشدید تضادها و دامن زدن به



بحث‌ها و تعمیق آنها به پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم یاری می‌رساند و سره را از ناسره جدا می‌کند. سرور ما این است که از بحران کنونی، دشمنان مردم ایران و دشمنان طبقه‌ی کارگر ایران سربلند بیرون نروند. مردم ایران به همه‌ی این همدستان امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها مهر باطله خواهند زد. این است که باید کاری کرد که چهره‌ی همه‌ی این منحرفین برملا شود و با زوزه‌های خویش چهره‌های خویش را آفتابی کنند. این است که "توفان" این بحث را تعمیق می‌کند تا معلوم شود چه کسی کجا ایستاده است. میان دو صندلی نشستن موقوف! پرت و پلا گوئی موقوف! ناروشن حرف زدن و کلی گوئی موقوف!

طبیعتاً در دریای آرام همه شناگر قابل‌ی هستند در حالیکه باید سکاندار دریای توفانی بود تا ادعای رهبریت مقبول افتد و جای شایسته‌ی خویش را باز کند. در دریای آرام همه‌ی بیکاره‌ها، همه‌ی آنها که روز می‌خواهند و از سر شب تا صبح انقلابی می‌شوند و در شبکه‌ی اینترنت دون کیشوت وار دنیا را فتح می‌نمایند، همه سراپا انقلابی حرفه‌ای‌اند و می‌خواهند با یک ضربه‌ی شمشیر رژیم جمهوری اسلامی را همراه با همه‌ی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به دیار عدم بفرستند. این سوپر انقلابی‌ها طبیعتاً فقط در حرف انقلابی‌اند، در پوچ گوئی و ردیف کردن سخنان بی‌مسئولیت در پشت اسامی مستعار استادند. تشدید تضادها راه فرار آنها را می‌بندد و یقه‌ی آنها را گرفته به میدان می‌کشد و مردم از آنها می‌خواهند که طوری مشخص سخن برانند که همه بفهمند آنها چه می‌گویند. در این صحنه "یا باید کشت و یا باید کشته شد". نشستن میان دو صندلی مقدور نیست. "توفان" یقه‌ی این عده پرووکاتور را از آن جهت گرفته است تا آنها تکلیف خود را با مردم روشن کنند.

## تاکتیک ما و تاکتیک آنها

تاکتیک فن مبارزه‌ی طبقاتی است. رفیق استالین می‌گفت:

« تاکتیک عبارت است از تعیین روش پرولتاریا در مدت نسبتاً کوتاه جزر یا مد نهضت، صعود یا نزول انقلاب و مبارزه در راه از پیش بردن این خط مشی به طریق تبدیل اشکال کهنه‌ی مبارزه و تشکیلات به اشکال تازه و تبدیل شعارهای کهنه به نو و از راه ترکیب این صور با یک دیگر و غیره. در حالی که هدف استراتژی مثلاً پیروزی در جنگ با تزاریسیم یا بورژوازی و به آخر رساندن مبارزه با تزاریسیم یا بورژوازی می‌باشد، تاکتیک در برابر خود مقاصد غیر

مهم تری را قرار می دهد، زیرا تاکتیک برای پیروزی در تمام جنگ کوشش نکرده بلکه هدف آن پیروزی در این یا آن نبرد، این یا آن رزم، اجرای موفقانه‌ی این یا آن عملیات و تعرضات است که با موقعیت معینی از صعود و یا نزول انقلاب مطابقت می نماید. تاکتیک، جزئی از استراتژیست و مطیع و مجری اوامر آن است.

تاکتیک بنا بر مقتضیات جزر و مدها، تغییر می یابد. در حالی که در دوره‌ی مرحله‌ی اول انقلاب (۱۹۰۳ تا فوریه‌ی ۱۹۱۷) نقشه‌ی استراتژیک بدون تغییر مانده بود، تاکتیک در ظرف این دوره چندین بار تغییر کرد. در دوره‌ی سال‌های ۱۹۰۳ الی ۱۹۰۵ تاکتیک حزب تاکتیک تعرضی بود، زیرا هنگام مد انقلاب و اوج گرفتن نهضت به طرف بالا بود لذا تاکتیک هم می بایستی با این حقیقت منطبق می شد. طبق این وضعیت، صور مبارزه نیز انقلابی و متناسب با مقتضیات مد انقلاب بود. اشکال مبارزه که در این دوره یکی جای دیگری را می گرفت، عبارت بود از اعتصابات سیاسی محلی، نمایشات سیاسی، اعتصاب عمومی سیاسی، تحریم دوما، قیام، شعارهای مبارزه‌ی انقلابی. بر حسب تغییر اشکال مبارزه، اشکال سازمانی نیز در آن دوره تغییر می کرد. کمیته‌های فابریک و کارخانه، کمیته‌های انقلابی دهقانان، کمیته‌های اعتصابی، شوراهای نمایندگان کارگران، حزب کم و بیش علنی کارگری، اینها بود اشکال سازمانی در عرض این دوره.

در دوره‌ی سال‌های ۱۹۰۷ الی ۱۹۱۲ حزب مجبور به اتخاذ تاکتیک عقب نشینی گردید، زیرا در آن وقت در قوس نزولی نهضت انقلابی و جزر انقلاب قرار گرفته بودیم و تاکتیک نمی توانست این حقیقت را نادیده انگارد. مطابق این وضعیت، اشکال مبارزه و اشکال سازمان نیز تغییر یافتند. به جای تحریم دوما - شرکت در دوما، به جای اقدامات علنی انقلابی خارج دوما - سخنرانی‌ها و کار در داخل دوما، به جای اعتصاب‌های عمومی سیاسی - اعتصابات جزئی اقتصادی و یا اصولاً سکوت. بدیهی است که حزب در این دوره مجبور شد به حالت مخفی در آید و تشکیلات توده‌ای انقلابی نیز به تشکیلاتی که قانون اجازه می داد از قبیل تشکیلات فرهنگی و مدنی، کئوپراتیف و بیمه و غیره تبدیل گردید.

همین مسئله را در باره‌ی مراحل دوم و سوم انقلاب نیز باید گفت که طی آن هم تاکتیک ده‌ها بار عوض شد در صورتی که نقشه‌های استراتژی بلا تغییر می ماند.

سرو کار تاکتیک با اشکال مبارزه و اشکال تشکیلات پرولتاریا و تغییر و هم آهنگی آنها است. بر اساس مرحله‌ی مفروضی از انقلاب، تاکتیک ممکن است چندین بار بنا بر مقتضیات جزر و مد و صعود و نزول انقلاب، تغییر یابد. «(اصول لنینیسم)

حزب کار ایران (توفان) می‌گوید تاکتیک مبارزه را باید بر اساس واقع بینی انقلابی و نه بر اساس انقلابی نمائی ذهنی تعیین نمود. باید میزان قدرت طرف‌های درگیر و توانائی‌های آنها را شناخت و بر اساس این تحلیل، سیاست‌ها را تعیین نمود و در اینجا سخن بر سر احساس مسئولیت و ارزش گذاری برای جان انسان‌هاست. برای کسانی که جان انسان‌ها ارزشی ندارد، فرقی نمی‌کند چه تاکتیکی انتخاب کنند. تاکتیک آنها استراتژی هم هست. اینکه ما باید تهاجم کنیم یا عقب نشینی، اینکه باید کار علنی کنیم یا کار مخفی، اینکه در انتخابات باید شرکت کنیم یا نکنیم، اینکه به مبارزه‌ی مسلحانه دست زنیم یا اسلحه‌ها را مخفی کنیم، اینکه اعتصاب راه بیاندازیم و به موقع قطع کنیم و یا راه انداختن اعتصاب را مضر بدانیم و به آن دست نزنیم و نظایر آنها از روی تحلیل مشخص از شرایط مشخص برمی‌خیزد و بیانگر انتخاب تاکتیک ماست. اگر در شرایط کنونی تاکتیک ما این است، ممکن است در شرایط جدید تاکتیک ما به آن بدل گردد که کاملاً مغایر تاکتیک قبلی است. به نظر حزب ما تاکتیک کمونیست‌ها در ایران در شرایط تجاوز امپریالیست‌ها و در شرایط عدم تجاوز یکی نیست. وقتی امپریالیست‌ها به ایران حمله کنند وضعیت بطور کیفی تغییر می‌کند. جای تضادها عوض می‌شود، اولویت‌ها تغییر خواهند کرد و بر این اساس متحدین و تاکتیک‌ها فرق می‌کنند. در شرایط تجاوز امپریالیست‌ها، وظیفه‌ی کمونیست‌ها دفع تجاوز و اخراج امپریالیست‌ها و صهیونیست‌هاست. مبارزه‌ی مردم ایران به یک مبارزه‌ی ملی بدل می‌شود. نمی‌شود سر را بزیر برف کرد و مدعی شد تغییری نکرده است، همه چیز به وضع سابق است. آنهم در شرایطی که دنیا تکان می‌خورد و منطقه بهم می‌ریزد مثنی ایرانی سوپر انقلابی در پی پاسخ‌های ساده و مبتذل به این امر مهم هستند و با ساده انگاری مدعی می‌شوند که ما از این فرصت استفاده کرده، می‌زنیم و می‌بریم. بهمین سادگی! برای آنها تمامیت انقلاب اجتماعی مثل قمار است، می‌زنند و می‌برند. در قمار قبلی خمینی زد و برد و پیروز شد و آنها باختند و حال در قمار کنونی آب به آسیاب سلطنت طلبان و امپریالیست‌ها می‌ریزند. حرف این عده را هیچ ایرانی نمی‌فهمد. زیرا کلی گوئی است، مشخص نیست، به کسی رهنمود نمی‌دهد، شعار توخالی و باد هواست. آنها می‌گویند که باید در صورت تجاوز آمریکا به ایران به ارتش مسلح چند میلیونی آنها پیوست که بخش‌هایی از ایران

را آزاد ساخته‌اند. لیکن این ارتش آنها موهومی است، وجود خارجی ندارد به صد نفر هم در اطراف دانشگاه نمی‌رسد، تسلیحات آنها افسانه‌ای است باروت‌هایش نم برداشته است. منظورشان از بخش‌های آزاد شده، همان منطقه‌ی اشغالی صهیونیست‌ها و امپریالیست‌هاست. آنها که حرفی برای گفتن و اقناع مردم ندارند فکر می‌کنند با عربده کشی برای خویش اعتبار کسب می‌کنند. باید این عده جارچیان ضد انقلابی را که برای امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها دعوتنامه می‌فرستند و در جنبش ضد جنگ تخریب می‌کنند سراپا افشاء کرد.

شرایط قبل از تجاوز امپریالیسم را در نظر بگیریم. وظیفه‌ی یک تشکل انقلابی کمونیستی این است که برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی فعالیت کند. این نیرو اگر دارای آن چنان قدرت بسیج و توانائی‌های خارق‌العاده بوده که بتواند رژیم جمهوری اسلامی را یک شبه سرنگون کند و مردم را از شر وجود این رژیم منفور خلاص کند یک روز بیشتر به این مردم خدمت کرده است. این نیرو اگر دارای این لشکر آموزش دیده و با تجربه است که در یک مصاف رو در رو، کار رژیم جمهوری اسلامی را در سراسر ایران یکسره می‌کند، باید این کار بزرگ را فوراً انجام دهد. هر دقیقه تأخیر در این امر خیانت به مردم ایران است. حزب کار ایران (توفان) واقعینانه بر این نظر است که چنین نیروئی در عرصه‌ی ایران وجود ندارد و هر کس عکس آنرا مدعی شود فقط یک شارلاتان سیاسی است و کسی وی را و دار و دسته‌اش را جدی نمی‌گیرد و فکر می‌کند که از دارالمجانین فرار کرده است.

در شرایطی که چنین وضعیتی وجود ندارد تاکتیک کمونیست‌ها نمی‌تواند دست زدن به جنگ داخلی باشد. جنگ داخلی یعنی خودکشی، فراخوانی به جنگ داخلی یعنی جنایت. تهیج‌کنندگان این امر تنها می‌توانند جنایتکار باشند تا انقلابی. در شرایطی که تناسب قوای طبقاتی به نفع دشمن است یک تشکل انقلابی و با مسئولیت در عرصه‌ی فعالیت‌های دموکراتیک، سندیکائی، کار فرهنگی روشنگرانه و تبلیغات کمونیستی و تهیه و تربیت کادر و سازماندهی آنها برای یک شرایط مناسب‌تر اقدام می‌کند. این یک تاکتیک شناخته شده‌ی کمونیستی است. کسی که سر خودش را به سنگ می‌زند تا زمانی که جان مردم و دیگران را به خطر نمی‌اندازد در حد مسئولیت شخص‌اش عمل می‌کند. ولی زمانی که بخواهد همگان را به قمه زدن دعوت کند باید به وی مهار زد.

وضعیت در ایران به نحوی است که نه می‌توان از ارتش آزادیبخش سخنی به میان آورد و نه می‌توان از یک حزب قدرتمند سیاسی که مورد اعتماد عموم مردم باشد سخن راند. حزبی که با اشاره و تدارک وی صدها هزار نفر به خیابان‌ها بریزند، اعتصاب عمومی سیاسی کنند و آماده‌ی کسب قدرت سیاسی باشند. رژیم جمهوری اسلامی مانند هر رژیم طبقاتی دیگر در جهان مسلماً

دارای پایگاه اجتماعی در ایران است. این رژیم یک لایه‌ی ۱۰ تا ۱۵ درصدی را بدنبال خویش دارد که تا دندان مسلح است و می‌تواند فوراً با مکانیسم‌های اداری، تبلیغاتی و تشکیلاتی، آنها را به سرعت برای یک سرکوب داخلی بسیج کند. جنگی که با این رژیم درگیرید یکطرفه است. با یک ارتش موهومی، با لشکر اجنه نمی‌شود به جنگ ارتش واقعی رژیم رفت. با جادو جنبل و همدستی با قمر وزیر نمی‌شود به فتح قلعه‌ی سنگباران موفق شد. تنها مالیخولیائی‌ها چنین توهمات را برای انقلابی نمائی خویش تبلیغ می‌کنند و در اروپا نشسته به مبارزین داخل کشور پیشنهاد خودکشی می‌دهند.

پس تاکتیک کمونیستی در آستانه‌ی تجاوز بلافصل و یا در شرایط تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به ایران مبارزه برای جلوگیری از وقوع جنگ، و دفع تجاوز در جبهه‌ی عمومی مردمی به عنوان جبهه‌ای که در مقابل جبهه‌ی تجاوز شکل می‌گیرد، می‌باشد. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از دفع تجاوز اجانب و استعمارگران می‌گذرد. حزب ما با همه‌ی آنها که می‌خواهند به بهانه‌های "انقلابی" از ایران، عراق دومی بسازند مبارزه خواهد کرد.

### میهن دوستی کمونیستی

این سوپر انقلابی‌ها چون هوادار حرف‌اند و از عمل‌گریزانند و مبارزان را به روز قیامت حواله می‌دهند، ضد میهن پرستی کمونیستی هستند. آنها مانند ارتجاع داخلی در ایران و در جهان تبلیغ می‌کنند که ملل تحت ستم نباید وطنپرست باشند باید دروازه‌های کشورشان را باز کنند تا امپریالیست‌ها آنها را غارت نمایند. آنها اساساً به مقوله و وجود غارتگر و امپریالیسم، اسارت ملی، حقوق ملی، مبارزه‌ی رهایی بخش و... اعتقادی ندارند. اگر جمهوری اسلامی ضد وطن است و از پان اسلامیسم سخن می‌راند و امت اسلامی را با سیاست جهان وطنی بجای ملت ایران می‌گذارد این سوپر انقلابی‌های خود فروش نیز ضد میهن پرستی هستند و معتقدند در دنیا تنها یک تضاد وجود دارد. آنهم تضاد کار و سرمایه است و بر اساس چنین تحلیلی در آلمان و آمریکا و نیوزیلاند هم می‌شود مبارزه کرد و نیازی به مبارزه در ایران نیست. زیرا انقلاب آنها جهانی است، مرز و وطن ندارد. آنها البته در نیوزیلاند نیز انقلاب نمی‌کنند و منتظر انقلاب اروپا می‌نشینند و در اروپا منتظر انقلاب آمریکا و یا در انتظار انقلاب همزمان و پیگیرانه در جهان آنقدر تا روز ظهور حضرت انتظار می‌کشند تا زیر پایشان علف سبز شود. با این تئوری‌های تروتسکیستی ارتجاعی آنها برضد میهن پرستی کمونیستی هستند. بر ضد انقلاب مشخص هستند. جنگ بزرگ میهنی ضد فاشیستی دوم را دعوی ناسیونال شووینیست‌ها جا می‌زنند و ریش

بزی تروتسکی را به پرچم آلوده‌ی خود می‌آویزند. در حالی که کمونیست‌ها صمیمی‌ترین میهن پرستان هستند زیرا برخلاف بورژواها که میهنشان در کیف پولشان است کمونیست‌ها کیف پولی ندارند تا از جغرافیای ایران بیرون روند. آنها محکومند در کنار پرولتاریای کشورشان همان وطن را بسازند، همان وطن را قابل زندگی کنند. کمونیست‌ها در عین اینکه انترناسیونالیست هستند، به سرنوشت میهنشان علاقمندند. کمونیست‌ها همیشه در طول تاریخ تلاش کرده‌اند که از استقلال وطنشان در مقابل تهاجم بیگانه دفاع کنند. کمونیست‌ها به همین جهت از ملی کردن صنعت نفت ایران دفاع می‌کردند، کمونیست‌ها بهمین جهت از اخراج امپریالیست‌ها از ایران و سرنگونی رژیم شاه دفاع می‌کردند، کمونیست‌ها بهمین جهت مقابل تجاوز دارو دسته‌ی صدام حسین ایستادند و از میهنشان دفاع کردند و مُبلغ تبدیل جنگ به جنگ داخلی نبودند، شعاری که فقط در حرف و بی عملی باقی ماند و به خرابکاری به نفع صدام منجر شد، کمونیست‌ها به همین جهت با کودتای خائنانه‌ی بیست و هشت مرداد مخالفند، کمونیست‌ها بهمین جهت از مبارزه‌ی مردم چین و ویتنام و الجزایر و کنگو و... علیه‌ی قوای بیگانه و استعمارگران وحشی که مبارزه‌ای ملی بود حمایت کردند و می‌کنند. زیرا این کمونیست‌ها هستند که همواره در خطوط نخست جبهه‌ی رهایی بخش ملی می‌رزمند. کمونیست‌ها مبارزه برای استقلال ملی را شکلی از مبارزه‌ی طبقاتی می‌دانند زیرا برای رهایی کار از سرمایه طبیعتاً باید در درجه‌ی نخست سرمایه داران استعمارگر را از وطنشان اخراج کنند تا موانع بر سر راه پیروزی سوسیالیسم را بزدایند. میهن پرستی هرگز با انترناسیونالیسم و کمونیسم مغایرتی ندارد بلکه مکمل آن است. به این جهت شعار دفاع از میهن برای ممالک تحت ستم یک شعار انقلابی است. در حالیکه همین شعار در یک کشور استعمارگر و امپریالیستی به مفهوم حمایت از استعمار خودی خواهد بود. آنها که مارکسیسم را نفهمیده‌اند، تفاوت میان کشور تحت ستم و کشور ستمگر را نمی‌فهمند. آنها مدافع استعمارند زیرا بزعم آنها استعمار "تمدن" می‌آورد و برده‌های استعمار می‌توانند بدون آموزگار و شهریه، زبان انگلیسی یاد بگیرند. آنها تازه طلبکار هم هستند. آنها از تجاوز به عراق دفاع می‌کنند و هر روز به حرم امام حسین رفته دعا می‌کنند که مبادا قوای تجاوزگر خاک عراق را ترک کند. همه‌ی این مدافعین مدرن استعمار مخالف آن هستند که قوای بربرمنش و وحشی استعمار خاک عراق را بی قید و شرط ترک کند و به مردم عراق خسارت بپردازد. آنها مبارزه‌ی آزادیبخش مردم عراق، فلسطین و لبنان را برای اخراج استعمارگران و صهیونیست‌ها تخطئه می‌کنند. آنها همدست آمریکا و اسرائیل و سایر امپریالیست‌ها برای ادامه‌ی اشغال عراق، فلسطین و لبنان هستند. اگر می‌خواهید این تروتسکیست‌ها و همدستان امپریالیست‌ها و ستمگران

و استعمارگران را بشناسید نظر آنها را در مورد خروج قوای آمریکا از عراق بپرسید. نظرشان را در مورد فلسطین و لبنان و افغانستان بپرسید. آنها از پاسخ دادن طفره می روند. در حالیکه پاره‌ای جناح‌های امپریالیست‌ها نیز از این خروج دفاع می کنند، سوپر انقلابی‌های ایرانی، کاتولیک تر از پاپاند و از حضور نظامی امپریالیست‌ها در عراق حمایت می کنند. این کور بینی سیاسی طبیعتاً فرجام شومی دارد. امپریالیست‌ها حتی به ظاهر هم که شده است باید خاک عراق را ترک کنند. حکومت بعدی آمریکا طبیعتاً ناچار است در این سیاست جرج بوش تجدید نظر کند آنوقت معلوم نیست این سوپر انقلابی‌های ایران چه خاکی بر سرشان خواهند کرد و پاسخ مردم و امت پیرو خویش را چگونه خواهند داد.

کمونیسست‌ها میهن پرست هستند و از تمامیت ارضی کشورشان در قبال تجاوز امپریالیست‌ها دفاع می کنند و این امر را کار درستی می دانند. به همین جهت حزب کار ایران (توفان) حزب طبقه‌ی کارگر در کشور ایران و برای آزادی طبقه‌ی کارگر ایران است و نه حزب طبقه‌ی کارگر جهان برای آزادی همه‌ی ممالک مفروض جهان. جهان وطنی‌ها که یک ایدئولوژی ارتجاعی دارند برای ممالک جهان مرزی را به رسمیت نمی شناسند. آنها حکومت جهانی عاری از ستم طبقاتی کمونیستی را جدا از مبارزه‌ی طبقاتی طرح می کنند و سرانجام به همدست امپریالیسم بدل می گردند که حق حضور در همه جا را که گویا زمین خداست و به کسی تعلق ندارد، دارند. کسی که در دوران امپریالیسم از مرزهای کشورش دفاع نکند همدست استعمار و امپریالیسم است و باید به وی به عنوان جاسوس امپریالیسم برخورد کرد. زیرا در اینجا دیگر سخن بر سر جهالت ایدئولوژیک نیست بر سر چشم بستن بر واقعیت دنیای خارج از ذهن ماست. دیگر سخن بر سر بحث تئوریک آگاه گرانه نیست، سخن بر سر وظایف عملی روز ماست. سخن بر سر عراق، فلسطین، لبنان، افغانستان، یوگسلاوی و... ایران می باشد.

مشتی بی وطن پیرو تئوری‌های ارتجاعی صهیونیستی منصور حکمت و تروتسکیست‌ها که مدعی‌اند کمونیست‌ها وطن ندارند، حاضر نیستند برای استقلال ایران و حفظ تمامیت ارضی آن مبارزه کنند. آنها اعتقادی ندارند که اساساً امپریالیستی در جهان وجود دارد، آنها اعتقادی ندارند که اساساً مبارزه‌ی ملی و رهائی بخشی در جهان وجود دارد. این خود فروختگان بی وطن حقوقی برای خلق‌های تحت ستم قایل نیستند و این خود فروشی خویش را در زیر پوشش فقط "پرولتاریا و بورژوازی" می پوشانند. جالب این است که این بی وطن‌ها از نام ایران استفاده می کنند، وقتی امپریالیست‌ها شمشیرهای خویش را برای تجاوز به ایران تیز می کنند به نام ایرانی در جبهه‌های مقاومت و صلح و

ضد جنگ اخلاص می کنند. ظاهراً کسی که وطنی ندارد نباید از حمله آمریکا به ایران که وطن وی نیست کککش هم بگذرد، نباید به عنوان ایرانی در جبهه‌ی ضد جنگ اخلاص کند، چون تجاوز به ایران ظاهراً نباید به وی مربوط باشد. ولی این بی وطن‌ها برای خرابکاری به یکباره هویت ایرانی پیدا می کنند، فعال می شوند که زمینه‌ی حمله به ایران را فراهم آورند. وطن آنها آمریکاست.

در مبارزه‌ی سیاسی نباید از هجوم تبلیغاتی دشمن ترسید. کسی که سیاستش را بر اساس رعب و وحشت و تحت تاثیر آن تعیین می کند فرجام کارش شکست مفتضحانه خواهد بود. روان شدن سیل اتهامات و فحاشی‌ها نیز بخشی از جنگ روانی دشمن و تجاوزگران است تا صفوف انقلابیون را از هم متلاشی کنند. تروتسکیست‌ها، مجاهدین خلق، سلطنت طلبان شعبان بی مخی، دارو دسته‌های پیرو تئوری‌های صهیونیستی لیبرال منصور حکمت، ناسیونال شوونیست‌های ترک و کرد و عرب و بلوچ و... در این گُر دسته جمعی ارتجاع سپاه شرکت دارند. ۸۵ میلیون دلار آمریکائی و ۱۵ میلیون یوروی هلندی برای همین "انقلابی"ها در نظر گرفته شده است تا به موقع همراه با تجاوز ارتش آمریکا و اسرائیل در داخل ایران بدون اینکه توضیح دهند هوادار استقرار چه نوع قدرت سیاسی هستند، به جنگ داخلی دست بزنند. سیاست این وطن فروشان که دستشان روز بروز به پاس مبارزه‌ی حزب ما بیشتر باز می شود همان سیاست خمینی است که مبلغ "همه با هم" بود و مدعی بود که قبل از کسب قدرت سیاسی نباید روشن کرد که برای چگونه حکومتی مبارزه می کنیم. این "انقلابیون" ایرانی وطنفروش که در رکاب آمریکا و اسرائیل ایستاده‌اند تا با اشاره‌ی آنها به جنگ داخلی متوسل شوند و راه تجاوز آنها را هموار گردانند حتی بر سر استقرار نوع رژیم بعدی توافقی ندارند. مثنی مالیخولیائی ایران را نیمه مستعمره نیمه فنودال می دانند که با یاری مخالفان بورژوازی کمپرداور می خواهند بر سریر قدرت برسند، مثنی دیگر اساساً به استقرار سوسیالیسم در کشور واحد اعتقادی ندارند ولی خود را کمونیست می دانند، مثنی از آنها خود را با واژه‌های کلی در پشت مفهوم سوسیالیسم پنهان کرده‌اند و اساساً اعتقادی به کسب قدرت سیاسی ندارند، پاره‌ای از آنها سوسیال دموکرات هستند، مثنی از آنها حرافان حرفه‌ای، سرداران بی لشگر و سپاه هستند که هر روز تک نفره در مقابل آئینه ادا و اطوار فرماندهی در می آورند، قلمبدستان بیکاره‌ای که وقتشان را فقط با ادعاهای بی مسئولیت پر می کنند، خود را فیلسوف دهر جا می زنند، مثنی بی مسئولیت و خودپرست و ماجراجو که سرنوشت میلیون‌ها انسان نیز برایشان بی تفاوت است و در فردای فاجعه شما هرگز به آنها دسترسی پیدا نخواهید کرد تا مجازاتشان کنید و ... این معجون شگفت انگیز می خواهد در



رکاب آمریکا قدرت سیاسی را در ایران تسخیر کند. پرسش این است که این بی دورنمایان چه شتابی برای کسب قدرت سیاسی توسط لشکر بیگانه دارند؟ شما بهر طرف نگاه کنید بیشتر به پوچی نظریات این عده که حتی توانائی آنها ندارند تا حرفشان را برای مردم قابل فهم گردانند پی می برید. آنها برای رد گم کردن می گویند اگر ارتش آمریکا به ایران حمله کرد، آنها هم علیه آمریکا و هم علیه جمهوری اسلامی در یک جبهه‌ی سوم می‌رزمند. وقتی از آنها می‌پرسند که از نظر عملی این "قهرمانی" حیرت‌انگیز چگونه مقدور است، لشکر حاضر در جبهه سوم آنها کجاست، اسلحه‌های آنها کجاست، کار مبارزه را چگونه پیش می‌برند، سنگر به سنگر، محله به محله، پشت بام به پشت بام، کوچه به کوچه، جبهه به جبهه حرفی برای گفتن ندارند. وقتی می‌پرسید چرا قبل از حمله‌ی آمریکا جبهه‌ی سوم آنها دست بکار نمی‌شود که قدرت را بگیرد، حرفی برای گفتن ندارند. زیرا آنها جبهه‌ای ندارند. زیرا آنها لشگری ندارند، زیرا آنها پشت بامی ندارند که حتی از روی آن برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی عبور کنند. زیرا آنها حرف‌های دهن پر کن می‌زنند و منتظر حمله‌ی آمریکا نشسته‌اند تا در رکاب این امپریالیست‌ها به وظایف دینی و دنیوی خودشان عمل کنند.

در خاتمه می‌افزایم که اگر کسانی فکر می‌کنند کار این مبارزه به پایان می‌رسد در خواب نازند. این مبارزه تازه آغاز شده است و تا افشاء و نابودی دشمنان مردم ایران ادامه خواهد داشت.

**مرگ بر وطن‌فروشان**

**مرگ بر خرابکاران در جبهه‌های ضد جنگ**

**مرگ بر همدستان امپریالیسم و صهیونیسم در ایران.**

**سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی وظیفه مردم ایران است و از طریق دفع تجاوز بیگانگان مقدور است.**

\* \* \* \* \*

**میهن پرستان کمونیست و وطن‌فروشان "انقلابی"**

[به نقل از توفان شماره ۹۵]

نخستین جریان سیاسی که در ایران بر ضد میهن پرستی کمونیست‌ها شمشیر کشید و به ایران و ایرانی توهین کرد و خویش را "مدرن" و "جهان

وطنیست" جلوه داد، مریدان منصور حکمت تئوریسین سوسیالیسم کیبوتسی اسرائیلی بودند. این سم ضد کمونیستی و تروتسکیستی و صهیونیستی در پاره‌ای سازمان‌های خرده بورژوا که به ظاهر از نظر تشکیلاتی استقلال دارند ولی از جنبه‌ی نظری در فقر شدید تئوریک بسر می‌برند و دنباله‌رو تئوری‌های منصور حکمت‌اند، مؤثر افتاد. این سازمان‌ها جز تکرار مکرر تئوری‌های پوچ منصور حکمت، خود حرفی برای گفتن ندارند و معلوم نیست چرا به حزب کمونیست کارگری ایران به رهبری تقوائیست‌ها نمی‌پیوندند. شرافت سیاسی و صمیمیت "کمونیستی" آنها باید حکم کند که نقطه‌ی نظریات دیگران را به جای نظر خویش جا نزنند و امانتداری در اصالت نظریات را حفظ کنند. لیکن افراد منشی خرده بورژوائی که همواره در این پندار سفیهانه غوطه‌ور است که گویا تاریخ جهان از زمان تولد وی آغاز و نوشته شده است و حرف‌های سایرین را باید به عنوان دست‌آورد‌های خویش جا بزند مانع از آن است که در مبارزه‌ی اجتماعی صادق باشد. این انقلابیون کذاب اخیراً با کوبیدن طبل جنگ امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها علیه‌ی وطن ما ایران، براه افتاده و تبلیغ می‌کنند که "کمونیست‌ها میهن ندارند" و به این جهت نباید در مقابل تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به ایران مقاومت کنند و برای رهائی ایران و حفظ استقلال و تمامیت ارضی آن بکوشند. به نظر آنها کسی که برای حفظ تمامیت ارضی ایران، برای استقلال ایران، برای حق تعیین سرنوشت مردم ایران به دست خود مردم ایران مبارزه می‌کند عامل رژیم جمهوری اسلامی است. به نظر این نهیلیست‌های جزم اندیش، ایران یعنی جمهوری اسلامی و ملاً هر هوادار ایران هوادار جمهوری اسلامی و هر ضد ایرانی ضد جمهوری اسلامی از کار در می‌آید. شگفتا؟! به نظر آنها انقلابی کسی است که ضد وطن باشد و همراه با تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در رکاب آنها وارد ایران شده، جنگ داخلی راه انداخته، در دنیای مالیخولیائی خویش قدرت سیاسی را به کف آورده و گردن همه‌ی وطن پرستان ایرانی را به عنوان اپورتونیست و "دشمن پرولتاریا" از ته بزند. آنها همدستی ضد انقلابی خویش را با امپریالیست‌ها دشمنی انقلابی با جمهوری اسلامی قلمداد می‌کنند و در دنیای کارزار مالیخولیائی خویش می‌پندارند که نخست رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و آنگاه به صدای گوشخراش و با کمی چاشنی ترش و تلخ و اخم‌های درهم کشیده در حالیکه انگشت سبابه خویش را تهدید آمیز به سوی تجاوزکاران استعمارگر امروزی و دوستان دیروزی اشاره رفته‌اند، می‌گویند: همکاری موقوف!، حال انقلابیون بر سر کارند!، لطفاً! به خانه‌های خویش بازگردید و ما را به حال خود بگذارید! طبیعاً جرج بوش و ایهود اولمرت انگشت شصتشان را

با تمسخر به سمت این ساده لوحان سیاسی حواله می دهند و به ریش بزی تروتسکیستی آنها می خندند.

مشکل این تشکل‌های خرده بورژوا، عدم صمیمیت آنها در اعتراف به این است که آنها مرید منصور حکمت هستند و تئوری‌های ارتجاعی وی را بلغور می کنند ولی در عمل دکان‌های سه نبش خویش را علم کرده‌اند.

ولی آیا کمونیست‌ها همانگونه که بورژوازی تبلیغ می کند بی وطن هستند، نوکران اجنبی هستند؟ آیا انترناسیونالیسم پرولتری با میهن پرستی کمونیستی منافات دارد؟ چقدر جای تأسف است که حزب ما مجبور شود بار دیگر برای این چپ اندر قیچی‌های همه فن حریف، وقتش را صرف آن کند که از آدم و حوا با آنها صحبت کند. این مدعیان پرمدعا از حداقل دانش کمونیستی نسبت به مقولات عادی جنبش کمونیستی بری هستند. آنها همان ترهاتی را رواج می دهند که سلطنت طلبان، شاه پرستان بر وزن بت پرستان، در سال‌های بیست و سی شمسی در مورد حزب توده‌ی ایران رواج می دادند. نوع تبلیغات این سوپر انقلابی‌های ضد کمونیست شبیه همان تبلیغات کشیش‌ها، خامخام‌ها و آخوندهاست که تبلیغ می کردند کمونیست‌ها زن‌هایشان را اشتراکی می کنند و آهنگ آن دارند زن‌های همه را اشتراکی کنند. کارگری به طعنه به یکی از این مبلغان اشتراک زن گفت: حضرت آقا زنان کارگر در اثر فشار کار از کار افتاده و شکسته و به پیری زود رس رسیده‌اند. به نظر ما نمی رسد که کمونیست‌ها بخواهند زن‌های ما را اشتراکی کنند. ولی زن‌های شما در اثر مفت خوری و گشت و گذار در سالن‌های مد و زیبایی بی حد و حصر به پاس استنثار کارگران از زیبایی فوق‌العاده برخوردارند این است که ترس شما برای ما قابل فهم است.

### میهن پرستی کمونیست‌ها

انگلس در پیشگفتار چاپ لهستانی "بیانیه‌ی حزب کمونیست" در ۱۸۹۲ نوشت:

« همکاری صادقانه‌ی ملل اروپا در عرصه‌ی جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه‌ی خود صاحب اختیار کامل باشد. »

وی در ادامه‌ی آن می آورد:

« شلاخت‌ها نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آنرا دوباره به دست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقلی،

علی السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. آن استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می تواند بدست آورد استقلال در دست‌های او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه‌ی اروپا بهمان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی « (لندن فوریه سال ۱۸۹۲).

انگلس از "ملت‌ها در خانه‌ی خود صاحب اختیار کامل باشد" صحبت می‌کند. "خانه‌ی خود" برای انگلس معنای دیگری جز وطن پرولتاریا ندارد. وی برسمیت می‌شناسد که پرولتاریا باید صاحب خانه و یا وطنی باشد که در آن خانه، "صاحب اختیار" باشد. انگلس از "استقلال لهستان" سخن می‌راند که بورژوازی لهستان قادر نیست آنرا حفظ کند و وظیفه‌ی حفظ استقلال لهستان به دوش پرولتاریای لهستان می‌افتد. استقلال لهستان تنها "در دست‌های او مأمون و مصون خواهد بود". آموزگاران کمونیسم نشان می‌دهند که این وظیفه‌ی تاریخی پرولتاریاست تا از تمامیت ارضی و استقلال وطنش در مقابل تجاوزات بورژوازی سایر ملل و توسعه طلبی آنها به حمایت برخیزد. وقتی تزاریسیم می‌خواهد لهستان را ببلعد بورژوازی لهستان باید از استقلال لهستان به دفاع برخیزد. حفظ استقلال یک حق بورژوائی است و ماهیتاً باید کلید حل آن در دست بورژوازی قرار داشته باشد. ولی در آنجا که این استقلال مورد تجاوز قرار گرفته و بورژوازی به هر دلیلی قادر نیست و نباشد از این حق بورژوائی به دفاع برخیزد، این وظیفه‌ی بورژوائی را پرولتاریا به عهده می‌گیرد و از حقوق بورژوائی تحقق نیافته به دفاع بر می‌خیزد. ولی حفظ استقلال به معنی "حق دفاع از میهن" است. ولی حفظ استقلال به معنی "پذیرش دارا بودن خانه است"، به معنی "صاحب اختیار بودن در این خانه است"، به معنی آن است که کلید این خانه در دست صاحبخانه است و کسی حق ورود و تصاحب این خانه را به این بهانه‌ی پوچ و مسخره‌ی استعماری که گویا "پرولتاریا خانه و وطن ندارد"، ندارد.

انگلس در اثر خود "پیرامون تئوری قهر" در سال ۱۸۸۸ نوشت:

« برای تأمین صلح جهانی، نخست باید کلیه‌ی نزاع‌های ملی اجتناب پذیر نابود گردند و هر خلق، مستقل و ارباب خانه‌ی خودش باشد. »

در همین چند عبارت روشن می شود که در "بیانیه حزب کمونیست" (قابل توجه ضد کمونیست‌ها که شایعه می سازند آموزگاران کمونیسم با حزبیت مخالف بوده اند و مقام برجسته و ویژه‌ای برای حزب کمونیست قایل نبوده‌اند- توفان) آموزگاران کمونیسم "حق دفاع از میهن توسط کارگران و حفظ استقلال میهن" را برسمیت شناخته، آنرا وظیفه‌ی تاریخی پرولتاریا می دانند. این سخنان روشن در قرن نوزدهم به رشته‌ی تحریر در آمده و نه در قرن بیستم و بیست و یکم که امپریالیسم و صهیونیسم و استعمار افسار گسیخته با جهانی کردن سرمایه به اشغال همه‌ی "خانه‌های ملی"، بی اجازه‌ی "صاحبخانه‌ها" اشتغال دارد و ملت‌ها را بزیر سلطه‌ی استعماری خویش در می آورد. در عصر جهانی شدن سرمایه بر اساس اصول دیالکتیک مارکسیستی مبارزه‌ی ملی و ضد استعماری اوج می گیرد و در بسیاری از ممالک در رأس سایر تضادها قرار گرفته و جنبه‌ی عمده پیدا می کند. مبارزه‌ی ملی به عامل مهم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری بدل می شود و زمینه‌ی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریائی را که از استقلال و وطنش دفاع می کند به صورت بالقوه فراهم می آورد. زمینه‌ی عینی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در عرصه‌ی مبارزه‌ی ملی فراهم می گردد. بخشی از بورژوازی این ممالک در بسیاری جاها و مواقع با امپریالیسم به سازش می پردازند و با گرفتن سهمی از شیرینی غارت با آنها همکاری خواهند کرد. این عده‌ی خودفروخته و نوکر که زندگی راحت و پر رفاهی دارند اکثریت افراد جامعه نیستند، اقلیت ناچیر جامعه هستند. زیرا استعمارگران قادر نیستند همه‌ی جامعه را در عمل "غارت" سهم کنند و برای آنها رفاه و آسایش بوجود آورند. شرط غارت و چپاول ایجاد شکاف طبقاتی، ایجاد کانون‌های فقر و ثروت و تشدید مبارزه‌ی طبقاتی است. بهمین جهت در عصر کنونی مبارزه‌ی ملی بر ضد استعمارگران و تجاوزگران و غارتگران و امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها از تضادهای اساسی سیمای سیاسی جامعه‌ی جهانی کنونی است. ملت‌ها و دول جهان برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی خویش، برای حفظ موجودیت خویش با این هیولاهای می جنگند و این جنگ، جنگی عادلانه و مترقی و در خدمت تضعیف امپریالیسم و صهیونیسم جهانی است. شکست امپریالیست‌ها در عراق و فلسطین و لبنان و افغانستان یک شکست استراتژیک است. شکست امپریالیسم آمریکا در عراق تئوری عملیات بازدارنده را که بدون حساب مبارزه‌ی مردم باز کرده بودند به زیاله دان تاریخ می فرستد و دست امپریالیست‌ها را در سال‌های آینده برای تجاوز مستقیم به سایر ممالک می بندد. این به نفع طبقه‌ی کارگر و ملل ستمدیده‌ی جهان است. این شکست در ترسیم چهره‌ی سیاسی جهان مؤثر است و در خدمت آسایش و رفاه عمومی در خدمت تضعیف امپریالیسم و ملاً ارتجاع محلی خواهد بود. زیرا

امپریالیسم و ارتجاع، مکمل یکدیگر هستند و شکست امپریالیسم به تضعیف و نه تقویت دائمی ارتجاع می انجامد. خروج بی قید و شرط آدمخواران از عراق باید شعار هر نیروی، آزادیخواه، مترقی، دموکرات و انساندوست باشد. تنها آدمخواران با کشتار مردم عراق موافقت و از حضور امپریالیست‌ها در عراق به بهانه‌های پوچ و عوامفریبانه حمایت می کنند. آنها کهنه پرستی و حمایت از سیاست استعماری خویش را در لفافه ای از "مدرنیسم" پنهان می کنند. طرح این یک شعار انقلابی خروج بی قید و شرط استعمارگران از عراق برای تعیین ماهیت نیروهای ارتجاعی و انقلابی در منطقه لازم است. این شعاری است که تعیین می کند که یاران بی نقاب و نقابدار استعمار نظیر پیروان تئوری‌های منصور حکمت در کدام طرف ایستاده‌اند. کدام نیروهای ایرانی انقلابی و کدام نیروهای ایرانی ضد انقلابی و هوادار امپریالیسم و صهیونیسم‌اند. تنها خروج امپریالیست‌ها و استعمارگران است که راه را برای پرولتاریا برای پیشبردن یک مبارزه‌ی طبقاتی شفاف و آشکار هموار می سازد. تنها شرکت پرولتاریا در مبارزه‌ی رهائی بخش ملی است که امکان کسب رهبری سیاسی و نفوذ توده‌ای را برای وی فراهم می آورد. دفاع از میهن پرستی کمونیستی در عراق است که دست کمونیست‌ها را برای پیروزی بر ضد اشغالگران عراق باز می گذارد و برایشان محبوبیت کسب می کند. خیانت ملی نظیر کاری که مجاهدین ضد خلق در ایران می کنند فقط برای آنها بی آبرویی و نفرت مردم از آنها را به دنبال دارد. تجربه‌ی همدستی آنها با صدام حسین در حالیکه صدام با یاری امپریالیست‌ها به ایران حمله کرده بود باید برای همه‌ی نیروهای سیاسی ایران آموزنده باشد. مردم ایران از همدستان اجانب بیزار و منزجرند و نقاب‌های "انقلابی" نمی تواند ماهیت این همدستان مالیخولیائی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در ایران را پنهان کند. آنها نیز در سیاست خود که می خواهند در ایران جنگ داخلی راه بیاندازند و به آمریکائی‌ها خدمت کنند، در همان گام‌های نخست با شکست روبرو می شوند.

پس می بینیم که حزب کار ایران (توفان) وقتی از میهن پرستی کمونیستی سخن می راند، اندیشه‌های کمونیستی خویش را از مارکس و انگلس کسب کرده و نظریات آنها را به درستی فهمیده است. حزب ما حزب نقالان تهی مغز نیست که طوطی وار جملات بی سرو ته را بدون آنکه مفهوم آنها را فهمیده باشد تکرار کند. نقطه نظر مانیفست حزب کمونیست زمانی که می گوید "کارگران وطن ندارند" پیشنهاد خیانت ملی و همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم نیست. هرگز باین مفهوم نیست که کارگران فلسطینی و عراقی و لبنانی نباید در مقابل تجاوز اشغالگران مقاومت کنند و وطنشان را در اختیار صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها بگذارند. روشن است که با این نوع تفسیر "مارکسیسم" در

درجه‌ی اول امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها موافقت دارند. آنها قبل از تجاوز به هر کشوری تمام عمل خویش را بسیج می‌کنند تا در میان طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان این تفکر را رواج دهند که کارگران و زحمتکشان به علت اینکه "وطن ندارند" نباید در مقابل تجاوز به "وطنشان" مقاومت کنند. آنها باید در زمان اشغال کشورشان "بی تفاوت" باشند و مانند تئوریسین‌های منصور حکمتی بگویند این "جنگ به ما مربوط نیست"، نزاع میان "وطنپرست‌هاست"، "جنگ میان آمریکا و ارتجاع است" و آنها با این استدلال ساده، مبتذل، ضد کمونیستی و خائنانانه که "ما کمونیست‌ها فاقد وطن هستیم". باید از این وطن‌فروشان پرسید که اگر شما فاقد وطن هستید چرا برای کسب قدرت سیاسی در ایران و مثلاً نه در مالزی مبارزه می‌کنید؟ شما در برنامه‌های سیاسی خویش همواره از ایران صحبت می‌کنید؟ آخر ایران چه ربطی به آدم‌های بی وطن دارد؟ بازگوئی مانیفست که "کارگران وطن ندارند" به این مفهوم است که کارگران باید به حکومت بی طبقه‌ی جهانی بیاندیشند. به انترناسیونالیسم پرولتری بیاندیشند و باید از تمامیت جهان در زیر رهبری پرولتاریا برای خویش وطنی آماده کنند. در اینجا تکیه آموزگاران کمونیسم بر روحیه‌ی برادری جهانی کارگران است که باید بر تنگ نظری محلی ناسیونالیستی غلبه کند. آموزگاران کمونیسم به ما می‌گویند برای نیل به این هدف کارگران هر ملتی نخست باید در خانه‌ی خود، خانه تکانی کنند و دشمن طبقاتی را در خانه‌ی خود مضمحل کنند و نه آنطور که تروتسکیست‌های خائن و مرتد و جاسوس تبلیغ می‌کنند باید از هر انقلاب مشخص ملی و طبقاتی در ممالک مفروض دست کشید و با عبارات قلمبه سلمبه برای یک "انقلاب جهانی" در روز معاد و پایان غیبت کبری آماده شد و انقلاب مشخص را به "انقلاب" پیگیر جهانی انتزاعی و غیر قابل وصول حواله کرد. انقلابی‌گری کاذبی که از هر انقلاب مشخص برای کسب قدرت سیاسی به بهانه‌ی ناکافی بودن این "انقلاب" فرار می‌کند و هر مبارزه‌ی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی و دفع تجاوز امپریالیستی را با انقلابی نمائی تخطئه می‌کند، در عمل وطن‌فروش است و خیانت به ایران را می‌خواهد با البسه‌ی "مارکسیستی" آرایش کند. برای این ضد انقلابی‌ها مردم فلسطین در صورت ادامه‌ی اشغال فلسطین و تجاوز اسرائیل باید در درجه‌ی نخست حکومت حماس را سرنگون کنند. شعار آنها این است "نه به اسرائیل و نه به حماس". این شعار سراپا ارتجاعی و در خدمت ادامه‌ی حضور و سلطه‌ی اسرائیل در فلسطین است. این شعار در تائید صهیونیسم و نقض حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت خویش است. این شعار در پس پرده‌ی انقلابی نمائی، بی‌شرمانه و خائنانانه که گویا هم ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم و هم ضد ارتجاع است! از تجاوز اسرائیل دفاع کرده، مردم فلسطین را فرا می‌خواند که در مناطق اشغالی

به نفع اسرائیل اخلاگری کنند. این شعار شعار کمونیست‌های میهن پرست فلسطینی نیست شعار وطنفروشان فلسطینی است که ملهم از نظریات صهیونیستی منصور حکمت‌اند.

تصورش را بکنید که کسانی که خود را "کمونیست‌های دو آتشه" و سوپر انقلابی می‌دانند به این بهانه و دروغ مسخره که کمونیست‌ها وطن ندارند در کشور فلسطین از وطن فلسطینی خویش در مقابل تجاوز اسرائیل دفاع نکرده و از تفنگ دولول خود یک تیر به سمت حماس بیاندازند و یک تیر به سمت اسرائیل تا "اصولیت انقلابی" خویش را حفظ کرده باشند. به این مالیخولیائی‌ها چه می‌شود گفت؟! با پرت و پلا که نمی‌شود کمونیست شد.

روشن است که در فلسطین و یا هر کشور مشابه‌ای دو جبهه بیشتر نیست. جبهه‌ی مردمی که برای استقلال خویش و پایان اشغال مبارزه می‌کنند و جبهه‌ی کسانی که در مقابل مردم، در مقابل خواست ملت فلسطین بر می‌خیزند. حماس فلسطینی امروز در جبهه‌ی مردم است و کمونیست‌های فلسطینی، مسیحیان فلسطینی از خواست‌های وی حمایت می‌کنند و در دولت وی حضور دارند. در حالیکه محمود عباس فلسطینی که بخشی از حاکمیت فلسطینی است خائن به مردم فلسطین است و در جبهه‌ی جرج بوش و ایهود اولمرت قرار دارد و روز به روز نیز بیشتر منفعل و منفرد می‌شود و مردم فلسطین وی را با بی‌ابروئی و نفرت طرد خواهند کرد. روشن است هرگونه دعوت به بی‌عملی، هرگونه خرابکاری در جبهه‌ی مردم فلسطین خیانت به مردم فلسطین و حمایت از اسرائیل است. این "چپ‌های" منزله طلب، همه فن حریف و آلوده به نظریات ترنسکیستی در مورد تجاوز اسرائیل به لبنان نیز همین روش خرابکارانه را در پیش گرفتند و در مبارزه‌ی مردم لبنان علیه اسرائیل در گوتنبرگ در کشور سوئد اخلاص کردند. همین جریان‌ات آشفته فکر و شبه‌ترنسکیست در جبهه‌ی جهانی ضد جنگ به خاطر مقابله با تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم به ایران نیز در انگلستان خرابکاری کردند و سرانجام در جبهه‌ی ضد جنگ (ائتلاف جنگ را متوقف کنید در لندن) طرد و افشا گشتند. این چپ‌های شبه‌ترنسکیست همه فن حریف که متأثر از تئوری‌های ارتجاعی منصور حکمت هستند باید به طور پیگیربازهم هرچه بیشتر افشاء شوند و از صفوف جبهه‌های ضد جنگ کاملاً طرد گردند. نقش آنها در مبارزه‌ی مردم ایران مخرب است و ازهم اکنون باید ماهیت سیاست‌های ارتجاعی آنها را در زیر نقاب‌های سوپرانقلابی برای مردم ایران افشاء کرد. باید دستانی را که به پاشاندن بذر تفرقه و آشفته فکری مشغول است در مبارزه‌ی مردم ایران کوتاه کرد و حزب کار ایران (توفان) این وظیفه‌ی کمونیستی را با افتخار انجام می‌دهد. بهمین جهت ما بار دیگر اعلام می‌کنیم که شعار "نه به جنگ و نه به جمهوری اسلامی" در شرایط خطر تجاوز



امپریالیستی و صهیونیستی به ایران نه تنها ناشی از تحلیل مشخص از شرایط مشخص نیست بلکه در جبهه‌ی ضد جنگ یک شعار ارتجاعی و ضد میهنی، به نفع نیروی متجاوز و خرابکاری در جبهه‌ی ضد جنگ است. این شعار ارتجاعی جای علت و معلول را عوض می‌کند و در خدمت جنگ روانی امپریالیستی در جنبش عمومی مردم ایران اخلاص می‌نماید و نه تنها در جنبش جهانی ضد جنگ دست به خرابکاری می‌زند در داخل ایران نیز غیرمسئولانه، با پوچ گوئی و تکیه به ارتش موهومی، مردم را به یک جنگ نابرابر فرا می‌خواند تا به سلاح خانه‌ی رژیم روند. جبهه‌ی ضد جنگ جهانی با شناخت از ماهیت این عده، آنها را از جبهه‌ی خویش در همه جا اخراج کرده است. بر رفقای ماست که در سطح شهرها و کشورها نقش این خرابکاران سوپر انقلابی را افشاء کنند و آنها را که فقط نقش تفرقه افکنانه دارند از جبهه‌ی ضد جنگ در سراسر جهان طرد نمایند. حزب ما با انتشار مرتب نقطه نظرات خویش به زبان‌های مختلف و ارسال آنها به تمامی جبهه‌های ضد جنگ نقش فعال و مؤثری در تقویت مواضع اصولی این جبهه‌ها داشته و بر افشاء و طرد خرابکاران تروتسکیست و شبه تروتسکیست تأکید جدی داشته است. تمام احزاب برادر و تشکلات کارگری و مارکسیستی لنینیستی که در ارتباط با حزب ما هستند همین خط را با تمام قوا ادامه داده و خواهند داد.

\*\*\*\*\*

## دروغگوئی و ساده انگاری دو زمینه تدارک تجاوز امپریالیستی

[به نقل از توفان شماره ۹۵]

امپریالیست آمریکا با استناد به گزارش سازمان‌های جاسوسی خویش مدعی شد که کشور ایران نه تنها فاقد بمب اتمی است بلکه از سال ۲۰۰۳ نیز در پی ساختن بمب اتمی نبوده است. این در حالی است که صهیونیست‌ها و امپریالیست فرانسه و سازمان جاسوسی مجاهدین خلق بیش‌رمانه عکس آن را مدعی شده‌اند. امپریالیست آمریکا برای پیشبرد مقاصد خویش حتی از بی‌آبرو کردن متحدین دروغگوئی خود ابائی ندارد و نداشته است.

بنظر حزب ما جامعه‌ی جهانی باید با تصویب قطعنامه‌ای به یک دوره‌ی طولانی اعتماد سازی نسبت به کشورهای دروغگو دست بزند. حال معلوم شده است که این رژیم ایران نبوده است که در این زمینه حقیقت را بیان داشته بلکه این امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها بوده‌اند که از همان روز نخست به دروغ متوسل شده‌اند و افکار عمومی را با سانسور و جعل اخبار و سند سازی و بوق و کرنا فریب داده‌اند. آنها در مورد عراق نیز به جعل اسناد مشغول بودند و دروغ می‌گفتند. حال همان سیاست ریاکارانه اعتماد سازی که به نافع جمهوری اسلامی بسته بودند باید در مورد خود آنها اجراء شود. این البته به آن مفهوم نیست که جمهوری اسلامی به مصداق دروغگو دشمن خداست به دروغ و دغل متوسل نمی‌شود. هرگز! اصل مورد قبول جمهوری اسلامی سیاست هدف وسیله را توجیه می‌کند، می‌باشد. یعنی اگر دروغگوئی برای تثبیت رژیم جمهوری اسلامی ضروری باشد باید به دروغ متوسل شد و از آن حداکثر استفاده را کرد. نفس رژیم جمهوری اسلامی بر دروغ و دغل استوار است.

لیکن ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی را نمی‌شود وسیله‌ای کرد تا امپریالیسم و صهیونیسم را تطهیر نمود و دروغ‌های آنها را تبلیغ کرد. اینکه امپریالیست‌ها می‌گویند ایران از سال ۲۰۰۳ برنامه‌ی ساختن بمب اتمی را اجراء نمی‌کرده است، خود دروغ بزرگتری برای حفظ آبروی خود آنها برای دروغ دوم آنهاست. زیرا آنها کوچک ترین سندی مبنی بر اینکه ایران در قبل از سال ۲۰۰۳ در پی ساختن بمب اتمی بوده است در دست نیست. امپریالیست‌ها اگر این دروغ بزرگ را نگویند چگونه قطعنامه‌های تحریم خویش را توجیه کنند، چگونه نقشه‌ی تهاجم و مخارج گزاف آنها در نزد مالیات دهندگان آمریکائی و متحدین جهانی خویش توجیه کنند؟

جالب وضعیت مضحک کیهان لندنی و متحدین وی نظیر حزب کمونیست کارگری ایران، تقوائیست‌ها می‌باشد. آنها در تمام این مدت با مقالات تحریک آمیز و سراپا دروغ خویش آب به آسیاب تبلیغاتی امپریالیست‌ها می‌ریختند و حال مجبورند زبان در هم کشند و دم خود را روی کولشان بگذارند و تا تغییر تاریخ مصرفشان به گوشه‌ای بخرزند.

پس نخستین آموزش ما این است که رژیم‌های امپریالیستی "دموکرات" در سراسر جهان به هر دروغی برای منافع اقتصادی و سیاسی خویش متوسل می‌شوند و از جعل سند روگردان نیستند و حاضرند میلیون‌ها انسان آزاده را بیرحمانه به قتل برسانند. نمونه‌های زنده‌ی آنها ما می‌توانیم در عراق، فلسطین و افغانستان به گواه بگیریم. پس هرگز به این ددمنشان مزور اعتماد نباید کرد.

نکته‌ی دیگر اپوزیسیون سلطنت طلب، سوپر انقلابی، خود فروخته و عمال صهیونیست‌ها و ناسیونال شوونیست‌های کُرد و آذری و عرب و بلوچ و امثال

آنها است که مرتباً هم آوا با امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها از "بمب اتمی ملاها" خبر می‌دادند و تصویری فاجعه آمیز از استفاده از آن ترسیم می‌نمودند تا تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را به ایران در افکار عمومی جهان توجیه کنند. حال معلوم شده است که این اپوزیسیون قلبی ایران که با مغز خود نمی‌اندیشد به کوچهای بن بست رسیده و ماشین پنچر سیاسی‌اش به "بکسوات" مشغول است. این اپوزیسیون قلبی باید به مردم ایران پاسخگو باشد و بگوید این اطلاعات دست اول در مورد "بمب اتمی ملاها" را از کدام منبع گرفته بوده است. سرنخ این اطلاعات "دست اول" به کجا منتهی می‌شود و چرا این اپوزیسیون قلبی تا کنون سیاست ریاکارانه‌ی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را در مورد میهن ما ایران تبلیغ می‌کرده است؟ مسئولیت این تبلیغات غلط و جنایتکارانه با چه کسی بوده است؟ چرا این مفتریان به جنبش حساب پس نمی‌دهند.

خوانندگان توفان اگر فکر می‌کنند این اپوزیسیون قلبی حقیقتاً به انتقاد از خود دست زده و در مورد این موضع ارتجاعی از مردم ایران معذرت می‌خواهد، شدیداً در اشتباه است. آنها به چیزی که فکر نمی‌کنند آسایش و رفاه مردم ایران است و گرنه از تجاوز امپریالیست آمریکا به عراق و افغانستان و اقامت آنها در این کشورها حمایت نمی‌کردند. و گرنه به بهانه‌ی رهبری حماس و حزب‌الله از کشتار صهیونیست‌ها در فلسطین و لبنان حمایت نمی‌کردند. و گرنه سنگ تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را به ایران، به سینه نمی‌زدند تا در رکاب آنها در ایران "جنگ داخلی" برپا کنند.

حال عده‌ای بیکاره‌ی سیاسی به منزله‌ی پیغمبران ناشناخته پیدا شده‌اند که مدعی‌اند، آنها از روز اول می‌دانستند که همه‌ی این "بازی‌ها" نمایش است و آمریکا قصد حمله به ایران را نداشته و ندارد زیرا رژیم ملاها مال خود آمریکائی‌هاست و... این ساده‌انگاران در کنار دروغ‌گویان، در جبهه‌ی کسانی هستند که به چشم مردم ایران خاک می‌پاشند و به هر چه بحث و ارزیابی علمی است دهن کجی می‌کنند. برای آنها دنیای سیاست تنها با "تئوری توطئه" و سیاست "دائی جان ناپلئونی" قابل توضیح است. کار سیاسی آنها آسان‌ترین کارهاست. "نگفتم همه‌اش کلک است"، "نگفتم دعوا بر سر لحاف ملاست"، "نگفتم ناصر زرفشان از خود آنهاست، شیرین عبادی دست‌نشانده‌ی آنهاست، گنجی دو دوزه بازی کرده و با اجازه‌ی آنها به خارج آمده و...". "مزیت" این آدم‌ها و سازمان‌هایشان در ساده‌انگاری و بی‌خیالی آنها است. آنها در پس از "کسب قدرت سیاسی"، کم‌هزینه‌ترین دولت جهان را مستقر می‌سازند. آنها به وزارت امور خارجه و سفیر و وزیر امور خارجه و مترجم و تاریخدان و روانشناس و کارشناس و برنامه‌ریزی و نظایر آنها نیازی ندارند. اصول

سیاست خارجی آنها از هم اکنون روشن است. "همه چیز کلک است"، "دخالت ما لازم نیست خودش خود بخود درست می شود"، "همه نفهم هستند زیرا در پی تحلیل اند حال آنکه ما از همان اول با رمل و اسطرلاب و رمالی همه چیز را پیشگویی کردیم". فقط این بیچاره آنها باید توضیح بدهند چرا در مورد "بمب موهومی ملاها" سکوت کرده بودند و "پیشگویی هایشان" درست از کار در نیامد و صدایشان حالا در نیامد تا این همه هزینه در جهان از هیچ طرف صورت نگیرد؟ چرا آنها این اطلاعات ذی قیمت خود را در اختیار "آنجلا مرکل" صدر اعظم آلمان قرار ندادند تا آلت دست آمریکائی‌ها نشود و به سرمایه‌داران آلمانی برای عدم سرمایه گذاری در ایران فشار نیآورده و آنها را تهدید نکند و بیمه "هرمس" را برای آنها محدود ننماید؟ معلوم نیست که "همیشه برحقان"، این "عقل کل‌ها" به چه دلیل از این همه دانش بیکرانیشان برای پولدار شدن استفاده نمی کنند؟ روشن است که این عده نیز در طیف همان اربابانشان جای دارند و وظیفه‌ی ایجاد جنگ روانی و سرخوردگی و بی ارزش کردن مبارزات و بی فایده گی مبارزه را به عهده گرفته‌اند. آنها اگر به فرض رسیدن به قدرت، مخالف وزارت امور خارجه هستند که خرج فراوان دارد ولی چشمشان به دهان سازمان‌های جاسوسی آمریکائی و جیمزباندهای انگلیسی، آرسن لوپن‌های فرانسوی و جینگوز رجائی‌های ترک است.

اما آیا واقعاً مسئله‌ی سیاست تجاوز به ایران و یا عدم آن، این که برنامه‌ی توسل به میلیتاریسم بر روی میز جرج بوش قرار دارد و یا باید از طریق دیپلماتیک به فشار بر دولت ایران توسل جست و یا مسایل مشابه آن فقط بازی بوده است؟ آیا ایران و آمریکا و اتحادیه اروپا و چین و روسیه و ممالک غیر متعهد و سازمان ملل و شورای امنیت سازمان ملل و ورود کشتی‌های جنگی آمریکا به اقیانوس هند و دریای عرب و خلیج فارس و... همه و همه بازی بوده است؟ آیا این همه هزینه‌ی جنگی و تبلیغاتی و بی آبرویی و فشار بر متحدین که قراردادهای اقتصادی خویش را با ایران قطع کنند و یا فشارهای مالی و تصویب دو قطعنامه‌ی ارتجاعی و غیر قانونی بر ضد مردم ایران، همه و همه شعبده بازی است؟ آیا ما نباید از خودمان بپرسیم که آیا چنین تئوریهایی مجنون نیستند؟ وای به حال ملتی که این مجانین در رأس مبارزه‌ی سیاسی‌اش قرار بگیرند.

"حزب کار ایران (توفان)" همواره خطر تجاوزامپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را به ایران جدی گرفت زیرا این خطر جدی بود و هنوز نیز نمی توان با قطعیت مدعی شد که جرج بوش در فردا و یا پس فردا به دروغ دیگری برای تجاوز توسط اسرائیل و سپس آمریکا به ایران به بهانه‌ی تغییر شرایط متوسل نشود. آب که از سر وی گذشته چه یک نی، چه صد نی.

"حزب کار ایران (توفان)" به عنوان یک حزب سیاسی جدی باید به این امر، با مسئولیت کمونیستی برخورد می کرد و برخلاف "عقل کل ها" که در صورت وقوع جنگ معلوم نبود کجا می شود آنها را گیر آورد و بازخواست نمود؛ شانه های خویش را بالا نینداخت و نگفت "به من چه و لش کن".

"حزب کار ایران (توفان)" در دهه های اخیر تجربه های جنایات امپریالیست ها را در عراق، افغانستان در مقابل خود داشت. از نقش امپریالیست ها و صهیونیست ها در فلسطین و لبنان غافل نبود. تاریخ ویتنام، کامبوج، لائوس، جمهوری سان دومینیک، پاناما، کوبا... را می شناخت.

"حزب کار ایران (توفان)" از ماهیت امپریالیسم و صهیونیسم شناخت داشت و دارد و می داند که امپریالیسم سرمنشاء جنگ و تجاوز، بربریت در دنیای کنونی است.

"حزب کار ایران (توفان)" علیرغم احساس مسئولیت نسبت به خطر جنگ تحلیل خویش را بر اساس ارزیابی مشخص از شرایط مشخص قرار داد. برای حزب ما این ادعا که چون امپریالیسم متجاوز و توسعه طلب است پس تجاوز به ایران محتوم است قابل قبول نبود زیرا کار تحلیل سیاسی و رویدادهای اجتماعی را به روشی تقدیرگرایانه و جبری تقلیل می داد که همان روش یاد شده ی ساده انگارانه را به شیوه ی دیگری، حرف آخر تلقی می نمود و نقش انسان ها به عنوان عوامل اجتماعی را که در تمام تحولات نقش خویش را ایفاء می کنند به صفر می رساند. ما گفته و تکرار می کنیم که تاریخ، تاریخ مبارزه ی طبقاتی است و این مبارزه ی طبقاتی متکی بر انسان ها مشخص است و لذا در تحلیل های خویش باید به نقش انسان ها و فعالیت مؤثر آنها توجه کنیم. حزب ما همواره از احتمال تجاوز امپریالیست ها به ایران سخن می راند، از احتمال و نه قطعیت سخن می راند زیرا معتقد بود عواملی وجود دارند که می توانند در تأخیر و یا جلوگیری از جنگ مؤثر باشند. حزب ما از عوامل بازدارنده در جنگ سخن می راند. این عوامل به نظر حزب ما عبارت بودند از تضاد میان اتحادیه ی اروپا و آمریکا، تضاد میان امپریالیست ها در داخل اتحادیه ی اروپا، تضاد چین و روسیه با آمریکا. در کنار این تضادها در میان امپریالیست ها، خلق های جهان در سراسر جهان در کنار خلق ایران قرار داشتند و از حق مسلم ایران در غنی کردن اورانیوم حمایت می کردند، آنها با تجاوز امپریالیست ها به ایران مخالف بودند از اندونزی تا ونزوئلا امپریالیست ها به انزوا و انفراد دچار شده بودند. حزب ما بارها اعلام کرد که مبارزه ی رهاییبخش مردم قهرمان عراق، فلسطین و لبنان سپر بلای مردم ایران است و مانع از آن است که امپریالیسم و صهیونیسم افسارگسیخته به ایران حمله کنند. حزب ما اعلام کرد تجاوز به لبنان تمرین تجاوز به ایران بود که با شکست فزاینده ی بار روبرو شد. این شکست

خطر تجاوز امپریالیست‌ها را به ایران کاهش داد. ممالک در حال توسعه و متعلق به منطقه‌ی توفان‌ها در کنار مردم ایران قرار داشتند و حاضر نبودند به تفسیر امپریالیست‌ها از قرار داد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای تن در دهند. ایران هم حمایت دول "دنیای سوم" و هم ملل این ممالک را به دنبال خویش داشت. تجاوز به ایران برای امپریالیست‌ها غیر قابل محاسبه بود. بهای نفت سرسام آور افزایش می‌یافت، اقتصاد منطقه و بویژه امارات متحده عربی در هم می‌ریخت، رژیم‌های مسلمان منطقه نمی‌توانستند در مقابل موج اعتراض مردمشان ایستادگی کنند، اسرائیل در زیر فشار فلسطین و لبنان در آستانه تلاشی قرار می‌گرفت، توان تسلیحاتی ایران و ضربات تلافیجویانه‌ی وی غیر قابل محاسبه و خطرناک بود، ممالک آسیای میانه که از نظر فرهنگ با ایران رابطه‌ی هزاران ساله دارند نمی‌توانستند بی تفاوت به این تجاوز قلدرمنشانه نظر اندازند. ایران که دارای ۲۵۰۰ سال تاریخ مدون است و با خلق‌های منطقه خویشاوندی دارد شرایطی به غیر از عراق داشت که پس از جنگ جهانی اول پدید آمده بود، جنبش قدرتمند ضد جنگ در سراسر جهان دست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را در پوست گردو می‌گذاشت و... این عوامل به نظر حزب ما عوامل بازدارنده‌ی جنگ بود. فرجام جنگ وابسته به این می‌شد که نیروهای انقلابی و مترقی تا به چه حد در تقویت این عوامل بازدارنده تا آنجا که در حیطه‌ی قدرت آنها بود بکوشند. این بود که از نظر حزب ما نمی‌شد به صورت منفعل و ناظر به مسئله‌ی جنگ نگاه کرد بلکه باید به صورت فعال در آن شرکت می‌نمود و به عنوان کمونیست، وظیفه‌ی تاریخی خود را به انجام می‌رسانید. جنگ سرنوشت محتوم نبود حاصل تلاش و مساعی انسان‌ها بود که در مقابله با آن، با موفقیت و یا با شکست روبرو می‌شدند. از این جهت بود که حزب ما امپریالیسم و صهیونیسم را عامل جنگ معرفی می‌کرد و بر خلاف مشتی خائن که مدعی بودند جنگ دو طرف دارد و خطر جنگ از جانب رژیم جمهوری اسلامی است و ما باید در درجه‌ی نخست رژیم را سرنگون کنیم تا از جنگ جلوگیری کنیم، همواره می‌گفت که باید دشمن عمده را به درستی شناخت و تاکتیک خویش را بر اساس این تحلیل علمی تدوین کرد. در حالی که "حزب کار ایران(توفان)" از رفقا، هواداران و همه‌ی ایرانیان وطنپرست می‌خواست که در نمایشات ضد جنگ و تجاوز به ایران شرکت کرده و امپریالیست‌ها را آماج حملات خویش قرار دهند، وطنفروشان و سوپر انقلابی‌های هوادار تبدیل جنگ تجاوزکارانه‌ی آمریکا به جنگ مسلحانه‌ی داخلی، از همه می‌خواستند که در کار جنبش ضد جنگ اخلاص کنند، این جنبش‌ها را برهم زنند و مانع شوند که شعار اصلی این جنبش‌ها جلوگیری از جنگ باشد. آنها دو طرف، یعنی هم آمریکا و اسرائیل و هم جمهوری اسلامی را عوامل جنگ شناخته، تجاوزگر و

قربانی تجاوز برسمیت نشناخته و همه را فرا می خواندند که شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را به جنبش ضد جنگ حتی به بهای نابودی آن تحمیل کنند. آنها نقش عوامل بازدارندهی جنگ را تقلیل می دادند تا راه تجاوز امپریالیست‌ها به ایران باز شود تا یک مشت مالیخولیائی به خیال خود با توسل به جنگ مسلحانه‌ی داخلی، قدرت سیاسی را به کف آورند.

این سیاست حزب ما این نتیجه را داشت که امپریالیسم آماج افشاء گری و تهاجم قرار گیرد، شعار "دست امپریالیست‌ها از ایران کوتاه باد"، "سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی وظیفه‌ی خلق ایران است" برای تعیین اولویت‌ها و تعیین جهت فرود آمدن ضربه روشن شود. این تاکتیک صحیح و انقلابی بود. حزب ما در همه‌ی تظاهرات و نمایشات اعتراضی با این شعار ظاهر شد. این شعار، شعار میلیون‌ها تظاهر کنندگان ضد جنگ گردید. برعکس سوپر انقلابی‌های بی وطن به اخلال در جنبش ضد جنگ برخاستند و وقوع جنگ را ناشی از دو طرف قلمداد کردند. همدستان صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها این جهت وارد آوردن ضربه‌ی قطعی را منحرف می کردند. شعار آنها "نه به جنگ و نه به جمهوری اسلامی بود". آنها بجای افشاء متجاوزین و شرکت فعال در افشای نقش متجاوز، تا از جنگ جلوگیری شود و عامل جنگ افشاء گردد، به صورت منفعل از ممانعت از جنگ که یک طرف آنرا جمهوری اسلامی قلمداد می کردند، سخن می گفتند. آنها با مودیگری "انقلابی" جای علت و معلول را با هم عوض می کردند. امروز دیگر حقیقتاً روشن است که این شعار تا به چه حد بی معنی و انحرافی بوده است. زیرا با کاهش خطر جنگ از جانب آمریکا که منطقی‌اً باید با توجه به گزارش سازمان‌های جاسوسی آنها صورت گرفته باشد، خطر وقوع جنگ از جانب عامل قطعی جنگ به طور عینی بسیار تقلیل یافته است. زیرا جنگ تنها یک طرف داشته و نه بزعم دروغگوها دو طرف؛ حال باید پرسید که آن خطر ادعائی و موهومی جنگ از جانب جمهوری اسلامی که از جانب اپوزیسیون سوپر انقلابی و تروتسکیست‌های خائن و مشتی وطنفروش مطرح می شد کجا رفته است؟ چرا با کاهش خطر جنگ از جانب امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها، این عاملین جنگ، خطر جنگ بطور کلی و عینی کاهش می یابد و نه افزایش و چرا این کاهش خطر جنگ فقط ربط به امپریالیسم دارد و نه به جمهوری اسلامی ایران؟ چرا سوپر انقلابی‌های وطنفروش جمهوری اسلامی ایران را عامل جنگ معرفی نمی کنند و نمی گویند که وضع تغییر کرده است؟ واقعیت آن چنان عیان است که سوپر انقلابی‌ها در مورد خطر جنگ از جانب جمهوری اسلامی ایران در خدمت تبلیغات امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها خفقان گرفته‌اند و دیگر استدلالی برای عوامفریبی ندارند. اگر با منطق مسخره‌ی آنها که مسکوت گذاشته شده است پیش رویم حال باید از خطر تجاوز جمهوری

اسلامی ایران به آمریکا سخن برانیم؟! که خطر جنگ را بالفعل خواهد کرد. آیا عقل سالم این تحلیل‌های "مارکسیستی" را می‌پذیرد؟.

راستی بخاطر بیاوریم که عده‌ای سوپر انقلابی بر آن بودند که در ایران جنگ مسلحانه‌ی داخلی راه انداخته و مردم ایران را به قیام مسلح دعوت کرده، به این خیال خام که قادر خواهند بود قدرت سیاسی را به کف آورند. حال ارتش موهومی آنها در پشت مرزهای ترکیه اطراق کرده است و سرداران سپاه آنها به شبکه‌ی اینترنت پناه آورده تا شاید با حرافی و پرت و پلاگویی چهره‌ی خویش را "سرخ" نگاه دارند. حزب ما از این تروتسکیست‌ها، از این تقوائیست‌ها، از این سوپر انقلابی‌های بی وطن می‌پرسد چرا بعد از کاهش خطر تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها برای تجاوز به ایران، آنها به ایران حمله نمی‌کنند تا قدرت سیاسی را به کف آورند؟ مبادا باشد که آنها در انتظار تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به ایران نشسته بودند و روز شماری می‌کردند؟ نباشد قدرت انقلابی آنها پارکابی رفتن آنها در کنار ارتجاع سیاه بین‌المللی بوده باشد و آنها در تحت توجهات امپریالیست‌ها، می‌خواستند برای انقلاب مخملی به ایران حمله کنند؟ ما بار دیگر از این بی وطن‌های سوپر انقلابی و تروتسکیست می‌پرسیم چرا جنگ مسلحانه‌ی داخلی را که وعده داده بودند راه نمی‌اندازند و کار رژیم جمهوری اسلامی را یکسره نمی‌کنند؟ چرا منتظر تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها ایستاده‌اند؟

این بی پاسخی و سردرگمی آنها روشن است زیرا آنها می‌خواسته‌اند تنها در پرتو تجاوز دشمنان بشریت علیه مردم ایران، به خاک ایران "پیروزمندانه" وارد شوند و "قدرت سیاسی" را به کف آورند. آنها به منزله‌ی ستون پنجم امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها شناگر قابل هستند. آنها با تحلیل‌های "علمی شان" مجبورند تصدیق کنند که کاهش خطر تجاوز امپریالیست‌ها به کاهش امکان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی منجر شده است و لذا تجاوز امپریالیست‌ها به ایران به زعم "دانش مارکسیستی" آنها به طور عینی مثبت بوده است. سکوت آنها ناشی از سرمایه‌گذاری آنها بر روی امپریالیست‌ها است. در قاموس آنها وطن‌روشی افتخار است و مغزهایشان اجازه نمی‌دهد که بفهمند کمونیست‌ها بهترین و صمیمی‌ترین وطنپرستان هستند. این است که برای مخدوش کردن موضعگیری‌های ارتجاعیشان به گرد و خاک پرداخته‌اند و های و هوی می‌کنند.

رویدادهای اخیر نقاب از چهره‌ی تشکل‌های سوپر انقلابی که تنها می‌توانند با نظریات وطن‌روشانه، تروتسکیستی و همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم به جنبش مردم ایران ضربه بزنند، برگرفت. این جریانات باید به مردم ایران پاسخگو باشند. باید روشن کنند به چه مناسبت از خروج بی قید و شرط



امپریالیست‌ها از عراق و افغانستان حمایت نمی‌کنند. به چه مناسبت از مبارزه‌ی مردم فلسطین و لبنان دفاع نمی‌کنند و از اشغال کشور فلسطین به بهانه‌ی اینکه مردم فلسطین "بنیادگرا" هستند، با استعمار خونخوار صهیونیستی همدست شده‌اند. این روش‌های جنایتکارانه و همدستی با صهیونیست‌ها چه ربطی به کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم دارد. چرا آنها تلاش دارند مارکسیسم لنینیسم را بدنام کنند. "حزب کار ایران (توفان)" یک لحظه نیز یقه‌ی این منحرفین تروتسکیست بی‌وطن را رها نخواهد کرد. مبارزه با این وطن‌فروشان که در پیچ‌های تاریخی، ماهیت خویش را نشان می‌دهند تازه شروع شده است. ما از آنها می‌پرسیم به چه مناسبت آنها ضد وطن و ضد ایرانی هستند و به چه مناسبت به جنگ داخلی پس از عقب‌نشینی امپریالیست‌ها متوسل نمی‌شوند. آیا همانگونه که ما پیشگویی کردیم، ارتش این سرداران بی‌سپاه موهومی و عوام‌فریبانه نبود؟

\*\*\*\*\*

## درک نادرست از حقوق دموکراتیک و تقویت فاشیسم

[به نقل از توفان شماره ۹۶]

در قاموس این سوپر انقلابی‌ها مانند رویونیست‌ها که منکر جنگ عادلانه و مشروع بودند، جنگی برای دفاع از حقوق مشروع و برسمیت شناخته شده‌ی جهانی برای هیچ کشوری و ملتی وجود ندارد. بنظر آنها هیچ جنگی عادلانه نیست مگر آنکه یک طرف آن "کمونیستی" باشد. این نظریه‌ی ارتجاعی طبیعتاً نظریه‌ی کمونیستی نیست یک نظریه‌ی ضد ملی و تروتسکیستی است. این عده اساساً سطوح مبارزه را نفهمیده‌اند و فکر می‌کنند اگر صهیونیست‌ها بر سر کشور ایران بمب ریختند و همه چیز را نابود کردند اشکالی ندارد زیرا رژیم جمهوری اسلامی ارتجاعی است، اسلامی است، نماینده‌ی امپریالیسم اروپاست، به حقوق زنان توجه ندارد و آنها را سرکوب می‌کند، حقوق معوقه‌ی کارگران را نمی‌پردازد، دانشگاه را به پادگان تبدیل کرده و پادگان‌ها را به مساجد مبدل ساخته و دانشجویان را سرکوب می‌کند، ۲۸ سال بعد از انقلاب هنوز دادگاه‌های

ارتجاعی "انقلاب" را بر نچیده است و... به علت ارتجاعی بودن این رژیم، کشور ایران دارای هیچ حق مشروعی در جهان نیست و نمی باشد. فرض کنیم یک لحظه این ترهات را بپذیریم و درک خود را از حقوق دموکراتیک تا سطح درک فاشیستی این حضرات تنزل دهیم، آنگاه باید از این خانم و آقایان سوپر انقلابی پرسید به چه مناسبت آنها همین حق مشروع را برای آمریکا، اسرائیل، فرانسه، کردستان، آذربایجان و... به رسمیت می شناسند مگر رژیم‌های آنها "خدائی نکرده" کمونیستی و یا انقلابی هستند؟ حداقل فاشیست‌ها نیز در نظام فکری خویش دارای نظم و اصولیت قابل فهم‌اند. در نظام فکری این حضرات فقدان اصولیت از همه طرفش جاری است. منصور حکمت بت اعظم آنها حتی "حق مشروع" صهیونیست‌ها در اشغال سرزمین‌های فلسطینی را توسط یک رژیم اشغالگر که آنرا دموکرات می نامد، به رسمیت می شناسد. ما کمونیست‌ها برای تساوی حقوق زنان مبارزه می کنیم. این یک حق دموکراتیک بوده چون برای مجموعه خلق امتیازات مشابهی را برسمیت شناخته، به جنبه‌ی عمومی و منافع عمومی آن تکیه کرده و گروه خاصی را متمایز نمی کند. حق تساوی زن و مرد جنبه و اعتبار عمومی دارد. اگر کسی با نقاب کمونیستی ظاهر شود و مدعی گردد زنان سلطنت طلب، و حزب‌اللهی به علت دارا بودن ایدئولوژی ارتجاعی و اسلامی از این حقوق محرومند باید به آنها گفت که در جاده‌ی فاشیسم گام می زنند. اگر کسی که خود را کمونیست جا زده، پیدا شد و این درک نازل را تبلیغ کرد که حقوق بشر شامل حال حزب‌اللهی و سلطنت طلب نمی شود ما به وی خواهیم گفت که وی کمونیست نیست، سوپر انقلابی هم نیست، نوجهی ایهود اولمرت و جرج بوش است که حقوق بشر را نه به اعتبار عمومی و ماهیت دموکراتیک آن بلکه به اعتبار ایدئولوژی افراد تفسیر می کند. برای جرج بوش شکنجه‌ی "اسلامیست‌ها"، "تروریست‌ها"، کمونیست‌ها و انقلابیون مجاز است زیرا بزعم جرج بوش آنها فاقد هرگونه حقوق دموکراتیک هستند. تجاوز به ایران مجاز است و حق کشور و مردم و دولت ایران که چه بخواهیم و چه نخواهیم دولت جمهوری اسلامی است نباید برسمیت شناخته شود چون بزعم جرج بوش ایران عامل شرّ است و نه مانند عربستان سعودی و پاکستان عامل خیر... این درک معیوب از حقوق دموکراتیک و بطریق اولی حقوق ملل کار را به فاشیسم رسانده و تفسیر حقوق دموکراتیک را به امپریالیست‌ها واگذارده و ما را در عرصه‌ی مبارزه‌ی دموکراتیک خلع سلاح خواهد کرد. حقوق دموکراتیک را بر اساس لیاقت ایدئولوژیک تقسیم نمی کنند. این یک حق عمومی و معتبر برای آحاد مردم است صرفنظر از ایدئولوژی، رنگ پوست، ملیت، زبان، مذهب، نژاد و... آیا واقعاً درک چنین مقولات پیش پا افتاده‌ای در مبارزه مشکل است؟ یک سلطنت طلب یا حزب‌اللهی و یا مسلمان و یا بودائی

همانقدر دارای حقوق برسمیت شناخته شده‌ی انسانی است که یک لامذهب، مسیحی و یا یهودی و یا کمونیست. آیا درک این مسایل واقعاً مشکل است؟ آیا این الفبای مبارزه‌ی سیاسی نیست؟ آیا با کسانیکه ساختمان تفکرشان "ابوغریبی" و "گوانتاناموئی" است می‌توان از حقوق دموکراتیک سخن گفت؟ آیا این حضرات واقعاً انقلابی هستند؟ هرگز! آنها خود مستبدان کوچکی هستند به هیچ اصولیتی پایبندی ندارند. الفاظ دموکراتیک را فقط برای فخرفروشی در دهان قرقره می‌کنند وگرنه هرگز درک درستی از آن نداشته‌اند. شیوه‌ی تفکر آنها با شیوه‌ی تفکر جرج بوش فرقی ندارد. هر دو دشمن دموکراسی و هر دو مستبداند.

مبارزه‌ی طبقاتی در عرصه‌های مختلف صورت می‌گیرد. مبارزه‌ی دموکراتیک بورژوائی که با رهبری طبقه‌ی کارگر صورت می‌گیرد، مبارزه در عرصه‌ی دیپلماتیک، مبارزه در عرصه‌ی صلح، مبارزه‌ی مسلحانه و قیام شهری، جنگ توده‌ای طولانی و... همه و همه اشکالی از مبارزه‌ی طبقاتی است. مبارزه برای حق مشروع کشور ایران، مبارزه برای تساوی حقوق دول و ملل صرفنظر از اینکه ماهیت رژیم حاکم بر آنها چه باشد یک مبارزه‌ی طبقاتی و کمونیستی است و بهمین جهت ما از مبارزه‌ی مردم فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان که برای رهائی کشورشان از چنگال استعمار بیرحم اجنبی مبارزه می‌کنند حمایت می‌کنیم و خواهان خروج بی قید و شرط استعمارگران و متجاوزین از این کشورها هستیم. بهمین جهت، کمونیستی که نفهد تجاوز به ایران صرفنظر از اینکه چه رژیمی در ایران و با چه ماهیتی بر سر کار است یک اقدام تجاوزکارانه و ارتجاعی است و نقض همه‌ی حقوق برسمیت شناخته شده‌ی بین‌الملل و ثبیت قانون جنگل است که در درجه‌ی اول دودش به چشم ممالک کوچک می‌رود، برای لای جرز دیوار خوب است و این سفیهان را همان سربازان آمریکائی و اسرائیلی لای جرز دیوار می‌گذارند. ما در اینجا دیگر از اهداف شوم امپریالیست‌ها سخن به میان نمی‌آوریم که شاید برای برخی قابل فهم نباشد. ما از الفبای مبارزه‌ی دموکراتیک سخن می‌رانیم تا بورژواها نیز آنها را بفهمند.

حق را که میزانی برای اندازه‌گیری نابرابری‌ها است بر اساس بد و خوب تقسیم نمی‌کنند. فقط فاشیست‌ها چنین درکی از "حقوق دموکراتیک" دارند. حق جنبه‌ی عمومی دارد و شامل همه می‌گردد. حق را نمی‌شود بر اساس خوب و بد تقسیم کرد و به "انسان‌های خوب"، حق بیشتر و به "انسان‌های بد" حق کمتر داد. حقوق زنان باید برای همه‌ی زنان اعتبار داشته باشد. حق انتخابات باید برای همه‌ی انسان‌ها معتبر باشد، حق آموزش باید برای همه کس به رسمیت شناخته شود. نمی‌شود کسی را به جرم اینکه تفکر اسلامی دارد و یا حزب‌اللهی

است از این حقوق محروم کرد. در آنوقت فرقی بین کمونیست‌ها و حزب‌اللهی‌ها باقی نمی‌ماند. وقتی ما از آزادی زندانیان سیاسی صحبت می‌کنیم همه‌ی زندانیان سیاسی را مورد نظر داریم، آنها را به چپ و راست، مسلمان و مسیحی، کُرد و ترک و فارس و... تقسیم نمی‌کنیم. اگر این کار را بکنیم از مبارزه‌ی دموکراتیک هیچ چیز نفهمیده‌ایم، فاشیست هستیم. کسی که این اصل فاشیستی را بپذیرد به عصر قرون وسطی قبل از انقلاب فرانسه سقوط کرده است. در چنین جامعه‌ای تفسیر خوب و بد در دست کلیسای کاتولیک و در عصر کنونی در دست ایهود اولمرت و جرج بوش باقی می‌ماند تا چه کسی را به شرّ و چه کسی را به خیر مُتَصَفِّ کند.

این است که عربده‌کشی کسانی که برای کشور ایران، یعنی وطن ما ایرانی‌ها به علت اینکه رژیم جمهوری اسلامی در آن بر سر کار است هیچ حقوق دموکراتیکی در عرصه‌ی جهان به رسمیت نمی‌شناسند و قائل نیستند و فکر می‌کنند هر کشوری می‌تواند به ایران تجاوز کند و از حمایت این سوپر انقلابی‌های بی‌سواد نیز برخوردار است، عملی در خدمت نقض حقوق دموکراتیک، تثبیت فاشیسم، استقرار قانون جنگل در جهان است. این عده باز چک بی‌محل می‌کشند و از حسابی خرج می‌کنند که به کسی حساب پس نمی‌دهند. کار آنها ساده‌ترین کار است. آنها به جنگ نه می‌گویند و ته قلبشان هوادار اشغال‌ایرانند زیرا تنها با حضور امپریالیست‌ها قادرند به جنگ داخلی دست بزنند. عدم جنگ از نظر آنها شکست انقلاب است. مخالفت آنها با جنگ ظاهری است این است که در جبهه‌های ضد جنگ اخلاص می‌کنند و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی چک بی‌محل می‌کشند.

## ماهیت ارتجاعی قربانی، توجیه گر تجاوز ارتجاعی، متجاوز مرتجع نیست

عده‌ای با هوچیگری جار می‌زنند که آی مردم بدانید که رژیم جمهوری اسلامی ارتجاعی است و ما سوپر انقلابی‌ها هم "ضد امپریالیست" هستیم و هم "ضد ارتجاع". این است که وقتی ما با شعار "نه به جمهوری اسلامی" در تظاهرات و جنبش ضد جنگ می‌آئیم هدفمان مبارزه با ارتجاع نیز هست. ما اشاره کردیم که در زمان توسعه طلبی و تجاوز امپریالیستی برای غارت کشورها و برده کردن آنها ماهیت ارتجاعی این رژیم‌ها هرگز دلیل کافی و قانع کننده برای توجیه تجاوز نیست. بهمین جهت ما نمی‌توانیم با تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به عربستان سعودی، پاکستان و امارات متحده عربی و نظایر آنها به گناه ارتجاعی بودن آنها موافقت کنیم. مگر ماهیت

امپریالیست‌ها مترقی است؟ مگر غیر از این است که با نابودی امپریالیست‌ها ارتجاع را بهتر می‌توان نابود ساخت و دنیا را نجات داد؟. امر سرنگونی این رژیم‌ها یک امر داخلی و مربوط به مردم همان کشورهاست. برسمیت شناختن این حق برای امپریالیست‌ها که می‌توانند و باید رژیم‌های ارتجاعی را بدون احساس ناراحتی واژگون کنند، نوکری برای امپریالیست‌هاست که در عمل نیز به نفع ارتجاع تمام می‌شود. این سوپر انقلابی‌ها در عمل در خدمت ارتجاع قرار می‌گیرند. این عده طوری سخن می‌رانند که تو گوئی از کره مریخ آمده‌اند. هم اکنون در دنیای کنونی بندرت بتوان حکومت‌های انقلابی و مترقی پیدا کرد. اکثریت ممالک جهان توسط رژیم‌های ارتجاعی و ضد انقلابی رهبری می‌شوند. آیا می‌شود این واقعیت را بهانه‌ای قرار داد تا تمام حفاظ‌های حقوقی جهان را به ضرر ممالک ضعیف حذف کرد. می‌توان به این اصل مودیان‌هی امپریالیستی صحه گذارد که "حقوق بشر" برتر از "حقوق ملل" است و قرارهای جهانی را بر اساس تصمیمات امپریالیست‌ها که "آقای جهان" هستند مبطل کرد؟(نقل از مقاله‌ی چک بی محل).



## تئوری‌های "منصور حکمت" تدارک روانی تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم به ایران

[به نقل از توفان شماره ۹۷]

مقاله‌ای که از نظر شما در زیر می‌گذرد به نقل از کتاب آقای رضا مقدم تحت عنوان "در این بن بست، سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه" مرداد ۱۳۸۶ آورده شده است. نقل صفحات چندی از این کتاب از آن جهت اهمیت دارد که ماهیت ارتجاعی سه دارو دسته‌ی حزب کمونیست کارگری و نقش ناسالم و زیانبخش آنها را در جنبش کمونیستی ایران برملا می‌کند. این نقل قول طولانی در جهت تائید نظریات حزب ماست که بارها به نقش مشکوک و خرابکارانه‌ی این دارودسته برخورد کرده‌ایم. هر روز که بیشتر از عمر آنها می‌گذرد با عمق تعفنی که در درون این نظام فکری لانه کرده است بیشتر آشنا می‌شوید. کار زار پاره‌ای از آنها بنام "مسلمین سابق" که به یاری نژادپرستان

دست راستی و صهیونیست‌ها در پی آنند که به یک سازمان جهانی ضد مسلمان‌ها بدل شوند و سازمان‌های جاسوسی به رهبران بی اعتبار آنها جوایز "اعتباری" تقدیم می‌کنند، نقل همه محافل مترقی ایران و خارج از ایران است. نقش خرابکارانه‌ی این عده در جنبش کمونیستی ایران نقشی حساب شده از همان بدو انقلاب ایران بوده است. مثنی بی هویت و بی شناسنامه‌ی سیاسی و فقط به لطف تحمیق پاره‌ای از رهبران کرد و منحرف کردن جنبش کردستان ایران توانستند ویروس افکار انحرافی و ارتجاعی خویش را در جنبش کمونیستی ایران بپاشند و "سناریوی سیاه و سفید" خویش را بجای اصول مبارزه‌ی طبقاتی بگذارند. کار این عده فقط نفی مبارزه‌ی طبقاتی و جایگزینی آن با تئوری ارتجاعی "مدرنیسم و اسلام سیاسی" نبود، آنها فقط با نفی امپریالیسم به نفی مبارزه‌ی آزادیبخش خلق‌های جهان در آستانه‌ی تجاوز امپریالیست‌ها به یوگسلاوی و عراق و افغانستان دست نزدند، آنها جریان‌ی بودند که نه تنها مبارزه‌ی طبقاتی را بی محتوی کرده، معیوب نموده و مبلغ "مدرنیسم آمریکائی" و نظریات "جنگ تمدن‌های ساموئل هانتینگتون" یهودی آمریکائی بودند، مبارزه‌ی ملی را نفی کرده با شیوه‌ی تروتسکیستی جنگ میهنی و میهن دوستی کمونیستی را به وطن فروشی کسموپولیتنیسم تبدیل کردند و با مخفی کردن چهره‌ی آلوده‌ی خویش در پس "انترناسیونالیسم" نقاب عوامفریبی به رخ کشیدند. آنها ضد ایرانی و دشمن مردم ایران هستند. آنها آشکارا و با "افتخار" اعتراف می‌کردند که از میهندوستی و ایران دوستی حالت تهوع به آنها دست می‌دهد.

آقای رضا مقدم در توضیحات روشن خویش این نقش خرابکارانه را روشن کرده ولی با احتیاط از اظهار نظر صریح که این عده از آمریکائی‌ها و اسرائیلی‌ها دستور می‌گیرند خودداری کرده است. آقای رضا مقدم آنجا که به تحلیل در مورد نظریات منصور حکمت و یارانش می‌پردازد به درستی نقش مخرب آنها را نشان می‌دهد ولی آنجا که باید سرنخ این تحلیل‌ها را به دست دهد و ثابت کند که این همه رویدادها از بدو پیدایش این حرکت نمی‌تواند اتفاقی باشد، عبارتش جنبه‌ی استفهامی و ناروشن به خود می‌گیرد. و این نقص بزرگ کتاب است. نویسنده نتیجه‌گیری را به عهده‌ی خواننده می‌گذارد.

امروز دیگر بر اساس اسنادی که منتشر شده است همه می‌دانند که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تجاوز به ایران در دستور کار امپریالیسم آمریکا حتی قبل از ۱۱ سپتامبر قرار داشته است. تجاوز به افغانستان و عراق سرآغاز تدارک برای حمله به ایران بوده است. وقتی امپریالیست‌ها مانند خر در باتلاق افغانستان و عراق گیر افتادند و در سرکوب مردم فلسطین و لبنان درمانده شدند، برای نخستین بار به نقش جمهوری اسلامی و نفوذ وی در منطقه پی بردند و ناچار شدند از تکیه تنها بر راه حل نظامی دست بردارند و سایر

گزینه‌ها را نیز مد نظر قرار دهند. فشار اتحادیه‌ی اروپا به آمریکا این روند را تشدید کرد. در تدارک حمله به ایران نقش معینی را بعهده‌ی "حزب کمونیست کارگری ایران" گذاردند و این حزب خود فروخته موظف بود افکار عمومی لازم را در میان ایرانیان ایجاد کرده و "تئوری‌های ارتجاعی" مدرنیسم و اسلام سیاسی" و یا "سناریوی سیاه و سفید"، "کمونیست‌ها وطن ندارند"، "خصلت جهان کنونی را مبارزه میان اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا تعیین می‌کند" و "تجاوز به افغانستان مثبت است و باید از آن دفاع نمود" و.... جا بیاندازد. این حزب موظف بود که به ایجاد جبهه‌ی واحدی از سلطنت طلبان و مجاهدین دست بزند و در پارکابی امپریالیسم آمریکا به ایران حمله کند. نقش خرابکاری در اپوزیسیون انقلابی ایران را این حزب به عهده گرفته بود و باید گفت که حقیقتاً تا حدودی در این خرابکاری موفق بوده است. تظاهرات مشترک با سلطنت طلبان، مصاحبه‌ها، تبلیغات مشترک مانند تف سربالائی بود که به انقلاب ایران و به مردم ایران پرتاب می‌شد. منصور حکمت اخاذی از اسرائیل را مثبت ارزیابی می‌کرد و مریدانش را با این ترهات تعریف می‌نمود. جای تأسف است که مریدان این بت‌های اعظم مانند حزب‌اللهی‌ها بدنبال این خمینی‌های جدید روان بودند و با عقل خود نمی‌اندیشیدند. این مریدان باید از خود بپرسند که چگونه حاضر بوده‌اند در لوس آنجلس، در تورنتو در کانادا، در فرانکفورت در آلمان در کنار دشمنان مردم ایران قرار گیرند و از شرم سرخ نشوند؟ آنها چگونه حاضر شده‌اند این ننگ را به خود بپذیرند و به دنبال شاه‌اللهی‌ها سینه بزنند و دلشان را به این خوش کنند که در رکاب عمو سام به مقامات عالیه ایران می‌رسند؟ این حزب‌اللهی‌های جدید، این "کمونیست‌های شاهپرست"، این "کمونیست‌های عمو سام" از خودشان پرسیده‌اند که هویتشان چیست؟ تا کی می‌خواهند ملعبه‌ی دست آمریکا و اسرائیل باشند و اجازه دهند مغزشان را با اسلام ستیزی و مسلمان کشی شستشو دهند؟ پس تئوری‌های مارکسیستی لنینیستی به کجا رفته است؟ پس مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ی ملی و سیاست کمونیستی در برخورد به مذهب به کجا رفته است. سخنان آقای رضا مقدم، سخنان توفانی‌های متعصب نیست که در صدد نثار "اتهام" هستند. سخنان کسانی است که از درون شما بخوبی مطلعند.

تئوری "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت زمینه سازی برای تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به ایران بود. مرگ اجازه نداد تا وی نقش آلوده‌ی خویش را به صورت کامل به اجراء بگذارد.

سیر حوادث و تحولات در مبارزه‌ی طبقاتی ماهیت این جریان‌های آلوده و مشکوک را بیشتر برملا می‌کند. باید منتظر بود تا هماهنگی بعدی آنها را در تجاوز امپریالیسم آمریکا به ایران بهتر دید. بر نیروهای انقلابی است که نقش

این خائنین را با دقت زیر نظر داشته باشند. حال شما را به نظریات آقای رضا مقدم در کتاب جدیدشان رجوع می دهیم.

## "حزب کمونیست کارگری در بن بست"

... به همین دلیل حزب کمونیست کارگری خود را در کنار سلطنت طلبان و مجاهدین یافت که در تحلیلشان رژیم اسلامی نزدیک به دو دهه بود در حال سقوط فوری قرار داشت ... حزب کمونیست کارگری البته تلاش‌هایی را نیز برای ایجاد جبهه‌ی سرنگونی با این دو جریان انجام داد که در رابطه با سلطنت طلبان تا حد حضور دائم کادرهای حزب در رادیو تلویزیون‌های سلطنت طلبان و برگزاری تظاهرات مشترک پیش رفت.

منصور حکمت: "ببینید الان سلطنت طلبان تریبون باز کرده‌اند برای حزب کمونیست کارگری حرف بزنند، الان سعی می کنند اختلافات با ما را به نظر خودشان کمرنگ به نظر بیاورند. پیش خودشان فکر می کنند که حزب کمونیست کارگری مدرن است. اینها اسلامی‌ها را عقب می رانند، ما با آمریکا می رویم قدرت را می گیریم. در میان ما سعی می کنند از جنبه‌ی خلع ید، سلب مالکیت، مالکیت اشتراکی، و لغو کار مزدی صرف نظر کنند و بگویند که اینها جنبش مدرنی هستند و در ما نیروئی برای تضعیف جمهوری اسلامی ببینند. ما هر کاری بکنیم این نیروها تصویر و روایت خودشان را از ما ارائه می دهند و به خودشان می گویند نه اینها قصد خلع مالکیت ندارند، مطمئن باشید! خودش همین جور نگاه می کند، اگر جمهوری اسلامی را بیاندازند، نگاه می کند ببیند کدام نیرو را در برابر موضوع خلع مالکیت در مقابل ما قرار دهند. بخشی شان می آیند در حزب. در همین پروسه بخشی از آنها سعی می کنند جلوی این خواست‌ها را در حزب سد کنند، به نظر من گرایش‌ات اجتماعی از حزب قطعاً استفاده می کنند و بر روی حزب فشار می گذارند" (یک دنیای بهتر اکتبر ۲۰۰۰ سمینار جانبی کنگره‌ی سوم حزب).

در ایران، سلطنت طلبان را هیچ انتخابات و انقلابی به قدرت نمی رساند. این یک آگاهی عمومی در سیاست ایران است. اینکه سلطنت طلبان با آمریکا می روند قدرت را می گیرند اشاره به توهمی دارد که مطابق آن آمریکا با حمله‌ی نظامی خود جمهوری اسلامی را سرنگون می کند و سلطنت طلبان را به قدرت می رساند. مناسبات نزدیک حزب با سلطنت طلبان که مورد اشاره منصور حکمت است و تا برگزاری تظاهرات مشترک گسترش یافت در چهارچوب این استراتژی قرار داشت. منصور حکمت که در لباس "عابر پیاده" در کنگره‌ی دوم انتظار برای به میدان آمدن طبقه‌ی کارگر را جایز ندانست، و



سوسیالیسم متکی به کارگر را کنار گذاشت و با سرنوشت حزب قمار کرد و آنرا به حال و روز فعلی انداخت، فریب همین استراتژی آمریکا را خورده بود؟ منصور حکمت از کجا خبرداشت که سلطنت طلبان چنین تصویری از حزب دارند؟ آیا دست اندرکاران مطلع بالای حزب از نشریه و مقاله‌ی مورد اشاره منصور حکمت اطلاع دارند؟ چرا حزب هر کاری بکند "نیروها تصویر و روایت خودشان را از ما ارائه می دهند؟" آیا هدف این بود تا کادرهای حزب به تصویری که سلطنت طلبان دارند اعتراض نکنند و مقاله ننویسند؟! آیا سلطنت طلبان این تصویر از حزب را در مذاکراتی با مراکز قدرت حزب، شنیده بودند؟ آیا بکاربردن مکرر صفت مدرن در تعریف از حزب توسط اصغر کریمی بخشی از همین طرح بود که با شکست آن دیگر تکرار نمی شود؟ آیا سمینار "جنبش‌های سلبی اثباتی" در کنگره‌ی سوم برای جا انداختن همان شعارها و سیاست‌هایی نبود تا تصویری که حزب از خود ارائه می دهد بر تصویر مورد دلخواه سلطنت طلبان منطبق گردد؟ سؤال گرهی که باید امیدوار بود روزی از طرف کادرهای مطلع حزب جواب بگیرد این است که نقش و سهم حزب برای عقب راندن اسلامی‌ها در چهارچوب استراتژی آمریکا و سلطنت طلبان، چگونه تعیین شد؟ آیا این تصمیم در چهارچوب مذاکرات و دیدارهایی بین طرفین انجام شد؟ یا اینکه تریبون باز کردن رادیویی تلویزیونی سلطنت طلبان برای رهبران حزب، دعوت از رضا پهلوی به کنگره‌ی سوم حزب برای از بین بردن قبح قضیه و باز کردن راه همکاری‌های احتمالی در آینده، برگزاری تظاهرات مشترک با سلطنت طلبان و غیره تماماً از طریق "پیش خودشان فکر" کردند و یک "تله پاتی" ویژه و از راه دور بین طرفین انجام شده است؟

...

منصور حکمت از پیش بینی سقوط قریب‌الوقوع رژیم اسلامی یک اصل محوری ساخت و تمامی فعل و انفعالات حزب و نوع روابط با دولت‌ها را نیز حول این محور و متناسب با آن قرارداد، حتی فعالیت تئوریک و نجار و بنا شدن و شعر گفتن اعضاء و کادرها را. منصور حکمت: لطفا هر کس دوست دارد نجار بشود، بنا بشود، شعر بگوید، کتاب بنویسد بگذارد برای دو سال دیگر اگر شکست خوردیم" (انترناسیونال هفتگی، شماره ۳۴، دیماه ۱۳۷۹) حزب ۸ سال قبل سقوط سریع رژیم را پیش بینی کرد و منصور حکمت، حمید تقوایی و مریم نمازی سه تن از لیدرهای حزب، حتی برای آن تاریخ هم تعیین کردند. منصور حکمت: "بیانید روی یکسال و نیم شرط بندی کنیم. کسی چه می داند جمهوری اسلامی ممکن است سریع تر از این هم ناپدید شود" (مصاحبه منصور حکمت با صفا حائری فوریه ۱۹۹۹) پس گرفتن پیش بینی سقوط سریع رژیم تمامی شالوده حزب را برهم می ریزد و از جمله به انتقاد صریح از منصور حکمت و

کنار گذاشتن استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" و همچنین بحث "جنبش‌های سلبی اثباتی" منجر می‌شود. سؤال مهمی که حزب باید جواب دهد این است، پیش بینی سقوط فوری رژیم بر کدام مبانی تئوریک مارکسیستی استوار بود؟ بر کدام مبانی تحلیلی مارکسیستی از توازن قوای طبقات در ایران متکی بود؟ چرا رژیم اسلامی ۷ سال بعد از پیش بینی منصور حکمت هنوز "ناپدید" نشده است؟ آیا انقلابی صورت گرفت و سرکوب شد؟ اختلافات درون رژیم کاهش یافت؟ از تعداد و دامنه‌ی اعتراضات کاسته شد؟ آیا اصولاً پیش بینی سقوط فوری رژیم بر عوامل مبارزه‌ی طبقاتی در ایران استوار بود یا بر دخالت یک عامل خارجی و به طور مشخص سیاست "رژیم چنج" آمریکا نظیر افغانستان و عراق؟ آیا اصولاً تاریخ حمله‌ی نظامی قابل پیش بینی است یا انقلاب؟ (مقاله‌ی ایرج فرزاد به نام "اتوپی یا نوستالژی؟ جایگاه "انقلاب" در سیاست‌های حاکم بر چپ" بستر اصلی شماره ۷، ژوئن ۲۰۰۷).

برای حزب کمونیست کارگری یک دستگاه تحلیلی و مواضع غیر مارکسیستی از منصور حکمت پس از کنگره‌ی دوم به ارث رسیده است که در عین اینکه غلط بودن آن حتی برای خودشان هم قابل انکار نیست، اما ابزار رها شدن از آن را ندارند. چرا که منصور حکمت با اتکاء به ابزارهای مارکسیستی از تحلیل اوضاع ایران، سرنگونی رژیم را نتیجه نگرفته بود. خود وی در سمینار جانبی "جنبش‌های سلبی اثباتی" در کنگره‌ی سوم و در رابطه با همکاری با سلطنت طلبان صریحاً اظهار می‌دارد "سلطنت طلبان) در پیش خودشان فکر می‌کنند که حزب کمونیست کارگری مدرن است. اینها اسلامی‌ها را عقب می‌رانند، ما با آمریکا می‌رویم قدرت را می‌گیریم!"! این یک آگاهی عمومی در سیاست ایران است که هیچ انتخابات و انقلابی، سلطنت طلبان را به قدرت نمی‌رساند. تنها احتمال قدرت گرفتن سلطنت طلبان در ایران، از طریق حمله‌ی نظامی آمریکا و سرنگون کردن رژیم اسلامی است. در کنگره‌ی دوم حزب، طبقه‌ی کارگر از استراتژی قدرت‌گیری حزب کنار رفت و هیچ استراتژی متکی به انقلاب جایگزین آن نشد.

کارخانه‌ی رویا سازی لس آنجلس حتی استراتژ سلطنت طلبانه‌ی متکی به آمریکا را هم به حزب انداخت.

بر این مبنا، منصور حکمت، نویسنده‌ی "اسطوره‌ی بورژوازی ملی و مترقی"، ۲۵ سال پس از اینکه حتی آخرین پوپولیست‌ها هم از ادعای وجود ذره‌ای از ترقی خواهی در هر جناح و قشر طبقه‌ی سرمایه داران ایران در قبال رژیم اسلامی دست برداشتند، تازه خودش تحلیل طبقاتی از رژیم جمهوری اسلامی را کنار گذاشت و کاشف نوعی ترقی خواهی در مدعیان و بازماندگان رژیم شاهنشاهی سرنگون شده در انقلاب ۵۷ شد تا حدی که بتواند در

چهارچوب یک استراتژی در یک جبهه‌ی سرنگونی در کنار هم باشند. ....  
سلطنت طلبان برای قدرت گیری به آمریکا متکی هستند و حزب هم با قبول تحقق این استراتژی وظیفه‌اش "عقب راندن اسلامی‌ها است"! آشکار است که در این استراتژی سلطنت طلبان قرار نبود به کمک تبلیغاتی و مالی آمریکا قدرت را بگیرند، چرا که نزدیک به سی سال است که از این حمایت‌ها و کمک‌ها برخوردارند. سیاست آمریکا در قبال رژیم جمهوری اسلامی در آن سال‌های مورد اشاره‌ی منصور حکمت "رژیم چنج" بود از طریق حمله‌ی نظامی. در این استراتژی هم وظیفه و نقش ارتش آمریکا روشن است و هم سلطنت طلبان اما وظیفه "عقب راندن اسلامی‌ها" توسط حزب کمونیست کارگری عملاً بدین معنا بود که برخلاف مارکسیسم، تحلیل طبقاتی را در تحلیل اوضاع ایران کنار بگذارد و امپریالیسم را در تحلیل اوضاع جهان که معنایش کنار گذاشتن مارکسیسم به نفع یک افراط‌گرایی ضد اسلامی بود.

بدین ترتیب در "گود استخر سیاست" مورد نظر منصور حکمت که طبقه‌ی کارگر کنار گذاشته شده بود، حزب یک افراط‌گرایی اسلامی داشت که عرضه کند تا به بازی گرفته شود و در عین حال با سلطنت طلبان که با هم در جبهه‌ی سرنگونی بودند، رقابت کند.

ضد اسلامی‌گرایی شد پایه و اساس سیاست‌های حزب و مبنای موضع گیری در قبال مسایل ایران و حتی در قبال اوضاع سیاسی خاور میانه و مسئله‌ی فلسطین، رابطه با دولت‌ها، وضع خارجی‌ها در اروپا، و حتی شعر و هنر و موسیقی و ادبیات. ("درباره‌ی جهتگیری اخیر حزب کمونیست کارگری، در زمینه‌ی رابطه با دولت‌ها"، ایرج آذرین-رضا مقدم، در بخش افزوده‌ها) گفته‌ی منصور حکمت در مباحثات آوریل ۱۹۹۹ در کانادا که "مذهب در ایران بیشتر کارگر می کشد یا اضافه کاری؟" در این چهارچوب بود. بنا به وظیفه‌ی ضد اسلامی‌گری حزب در این استراتژی، در خارج کشور تشکیل انواع و اقسام کمپین‌ها و گروه‌های ضد اسلامی توسط حزب آغاز شد که بعضاً از فعالیت ضد اسلامی گروه‌های راست افراطی قابل تفکیک نیست که ضدیتشان با اسلام و مسلمانان ریشه راسیستی و نژادپرستانه دارد و هدفشان مأموران "ام آی ۵" و "ام آی ۶" که برای سهولت کارشان به "اسلام مشرف و ختنه شده‌اند"، نیست. خانم "آیان هرسی علی" نماینده‌ی یک حزب راستی محافظه کار در پارلمان هلند و همکار نهاد دست راستی تر و نئو کنسرواتیو "انستیتو آمریکن اینتر پرایز" تنها به دلیل انتقادات شدیدش به اسلام از متحدین حزب است (آذر ماجدی، "افسانه‌ی چرخش به راست سازمان آزادی زن"، یک دنیای بهتر، نشریه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، شماره ۹، ۲۸ فوریه ۲۰۰۷ - ۹ اسفند ۱۳۸۵).

در همین راستا حزب نوشته‌ها و کتاب‌های جدا شدگان آوریل ۱۹۹۹ را جمع کرد اما تجدید چاپ و توزیع آثار ضد اسلامی صادق هدایت را آغاز کرد، امثال علی اشرف درویشیان و احمد شاملو شدند ملی اسلامی و مورد حمله قرار گرفتند، و البته جنیفر لویز، یک مؤمن مذهبی (البته مسیحی و نه مسلمان) دعای ندبه خوان، نیز مورد تائید قرار گرفت ("جوایبه مصطفی صابر"، وبلاگ ضمیر سرخ، ستار احمدی، "حزب کمونیست کارگری و واکنش شاملو" آبان ۱۳۸۲). در سیاست ایران تمام نیروهای اپوزیسیون و شبه اپوزیسیون مستقل از جایگاه و مواضع طبقاتیشان به دو گروه "ملی اسلامی" و "مدرن و طرفدار غرب" تقسیم شدند. سلطنت طلبان در کنار حزب و به تنهایی در گروه مدرن و طرفدار غرب بودند و بقیه در گروه ملی اسلامی. کورش مدرسی بعنوان لیبر حزب حتی تعلق خودشان به گروه مدرن و طرفدار فرهنگ غرب را از جمله موانع حمله سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای اروپائی به فعالین حزبشان دانست! (جوانان کمونیست ۱۰۴) گویا سال‌ها سرکوب فعالین کارگری کمونیست و مارکسیست‌های این جوامع که حتی هم اکنون هم تحت مراقبت دامی و در لیست‌های سیاه قرار دارند، بدین دلیل بوده است که آنها غیر مدرن و فاقد فرهنگ غرب (یعنی فرهنگ خودشان) بوده‌اند.

اعتقاد به تئوری امپریالیسم لنین با استراتژی که سلطنت طلبان به کمک آمریکا قدرت می‌گرفتند و حزب هم وظیفه‌اش "عقب راندن اسلامی‌ها" بود، منافات داشت. آنها ابتداء لغت امپریالیسم را از نشریات و مطالبشان حذف کردند و سپس "ضد امپریالیست" در مجادلات داخلی حزب شد دشنام و ناسزا. (آذر ماجدی، "افسانه چرخش به راست سازمان آزادی زن"، یک دنیای بهتر، نشریه فراکسیون اتحاد کمونیسم کارگری، شماره ۹، ۲۸ فوریه ۲۰۰۷ - ۹ اسفند ۱۳۸۵) چرا که قادر نبودند اعلام کنند که منظورشان از امپریالیسم، آمریکا نیست و گینه بیسائو است. بعدها تئوری امپریالیسم لنین و سپس به نوعی حتی خود لنین را هم کنار گذاشتند. نتایج "رهائی" حزب از لنین و تئوری امپریالیسم وی و جایگزینی آن با ضدیت با اسلام، در قبال بحران‌های سیاسی در خاورمیانه نتایج فاجعه بار و رسوا کننده‌ای برای حزب داشت. منصور حکمت در گفتگو با صفا حائری در فوریه ۱۹۹۹، اسرائیل را بر مبنای مذهب (البته غیر از اسلام!) و قومیت بنا شده و نژادپرستانه است "دموکرات‌ترین رژیم خاور میانه" خواند. (مصاحبه‌ی منصور حکمت با صفا حائری فوریه ۱۹۹۹) حمله آمریکا به افغانستان جنگ مدرنیسم و اسلام سیاسی لقب گرفت و از آن پشتیبانی شد. (انترناسیونال هفتگی شماره ۱۲۶-۱۲-۱۳۸۱-۴ اکتبر ۲۰۰۲، بخش دوم، مصاحبه با کورش مدرسی لیبر حزب)

در مجموع آنچه که در چهارچوب تئوری امپریالیسم لنین قبیح و ضد

کارگری و ضد سوسیالیستی بود، ناگهان مثبت و مایه مباحات و افتخار شد! منصور حکمت در سمینار "جنبش‌های سلبی اثباتی" این موضوع را صریحاً ابراز داشت، بگونه‌ای که گویا در عکس‌العمل کنگره، حزب را می‌سنجد تا آنرا واکسینه کند: "حتی به نظر من شایعه‌ای که اینها از اسرائیل پول می‌گیرند به نفع ماست. بگذارید بگویند! اسرائیل نمی‌آید به یک محفل چهارنفره کمک کند. حتماً نفع خودش را در این دیده است. لابد برآورد کرده است که حزب کمونیست کارگری یک نیروی است که می‌شود بر آن سرمایه‌گذاری کرد. بگذارید بگویند. واضح است که فحششان می‌دهیم، به خاطر نیات و اهدافی که دنبال می‌کنند. ولی این ساده لوح‌ها نمی‌فهمند که (با این شایعه) این تصویر رفته است به خانه‌های مردم که حزب کمونیست کارگری به عنوان یک نیروی سیاسی در منطقه از دولتی مثل اسرائیل (که هر دولتی نیست، و اصلاً شبیه مثلاً دولت اردن نیست، دولتی که باید از آن با آمریکا توافق کرده باشد که به چه نیروی پول می‌دهد) کرور کرور پول گرفته است. یک چنین تصویری رفته است در خانه‌های مردم و در نتیجه مردم می‌گویند اینها می‌توانند بگیرند و نگهدارند و حتی ممکن است با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سرکار نگه دارند." ("یک دنیای بهتر اکتبر ۲۰۰۰ سمینار جانبی کنگره‌ی سوم حزب)

این گفته که کاملاً خارج از تاریخ انقلابی و شریف سوسیالیسم ایران است، نیاز به افشاء‌گری ندارد. برای حزبی که نخواهد با اتکاء به انقلاب بلکه با اتکاء به پنج درصد مردم به قدرت برسد که تازه آنهم در کنگره‌ی سوم حزب توسط منصور حکمت و با تشویق حضار تا یک سوم کاهش یافت، "با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سرکار نگه دارند" قطعاً ضروری است. با این حال می‌شود آنرا به کردی ترجمه کرد و به عنوان گفته‌ی جلال طالبانی یا عبدالله مهتدی داد به هر سه حزب فعلی کمونیست کارگری تا حق مطلب را در مورد صاحب اصلی آن ادا کنند. جلال طالبانی و اتحادیه‌ی میهنی نمونه‌ی موفق همین نوع قدرت گرفتن هستند. اتحادیه‌ی میهنی محفل چهار نفره نبودند، از حزب کمونیست کارگری "نیرومندتر" بودند، هستند و الان با توجه به کشتارهای هر روزه در دیگر مناطق عراق آشکار است که سرمایه‌گذاری آمریکا روی اتحادیه‌ی میهنی به نفع آمریکا بوده است. قضاوت در مورد تفاوت نگرش حزب و اتحادیه‌ی میهنی به اسرائیل را نیز باید به عهده‌ی خود خواننده گذاشت که تا همینجا هم به اندازه کافی به گُنه ماجرا پی برده است.

صلاح مهتدی یکی از فعالین قدیمی و سرشناس ناسیونالیسم کرد همین تئوری را برای کردستان مطرح کرد. از نظر وی با پایان جنگ سرد و جهان

دو قطبی، آمریکا تنها قدرت جهان است و "رژیم چنج" می‌کند. و برای قدرت گرفتن و سر کار ماندن باید با آمریکا همراه شد و با آن به سازش رسید. اختلافات حزب کمونیست کارگری با سازمان زحمتکشان و عبدالله مهدی و اتحادیه میهنی و جلال طالبانی در چهارچوب اختلافات نیروهائی است که همگی بر استراتژی آمریکا در خاور میانه متکی هستند. حزب کمونیست کارگری از سر مدرنیسم و ضدیت با اسلام و آن دو برای احقاق حقوق ملی خود. از نظر حزب کمونیست کارگری برای احقاق حقوق ملی اگر تصویر "حتی ممکن است با اسرائیل و آمریکا به یک سازشی برسند که بتوانند خودشان را سرکار نگهدارند" برود در خانه های مردم و باعث تقویت تصویر اتحادیه میهنی و سازمان زحمتکشان و عبدالله مهدی شود، غلط است. ولی این ساده لوح ها نمی فهمند "اما برای مدرنیسم و علیهی اسلام و توسط حزب کمونیست کارگری اشکالی ندارد! چرا که آنها "ناسیونالیست و قوم پرستند" و خودشان "مدرن و ضد اسلام"!

حال خوب است خوانندگان ما نشریات گذشته توفان را حداقل در ده سال گذشته ورق بزنند و صحت ارزیابی های حزب ما را به عیان ببینند.



## ماهیت "فتنه ی" صهیونیستی علیه مسلمانان در کجاست؟

[به نقل از توفان شماره ی ۹۸]

کسانی که با نظریات حزب کار ایران (توفان) آشنا می دانند که برخورد ما نسبت به مذهب و از جمله نسبت به مذهب اسلام چیست. تفاوت ما با برخورد دارودسته های پیرو نظریات ارتجاعی و فاشیستی و صهیونیستی منصور حکمت در این است که حزب ما مبارزه با مذهب را امری کینه توزانه، انتقامجویانه، با صدور فرمان های از بالا و اتخاذ روش های توهین آمیز به مسلمان ها و مذهب نمی داند. مبارزه با مذهب اگر باید نقش سازنده ایفاء کند و میلیاردها انسان مذهبی را مورد خطاب قرار دهد، باید پیامش طوری باشد که در مردم ایجاد مقاومت و سرسختی نکرده، برای آنها جالب بوده و آنها را در روند مبارزه ی اجتماعی آموزش دهد و به تفکر وادارد. بیسمارک صدراعظم اسبق آلمان با همین روش اشتباه آمیز با مذهب روبرو شد و شکست خورد. برای مبارزه با

مذهب هم عوامل عینی و هم عوامل ذهنی را باید مورد نظر قرار داد. انسان‌ها را نمی‌توان بدون توجه به شرایط هستی‌مادی‌شان که افکار آنها را شکل داده است "شستشوی مغزی" داد. آنها نباید خود را مورد توهین و تحقیر تصور کنند که در آن صورت نتایج معکوس در مبارزه مذهبی ببار می‌آید. این را بارها تجربه تاریخ باثبات رسانده است. اگر بپذیریم که مبارزه با مذهب که ریشه آن در جهل تاریخی و خرافه مذاهب است کار امروز و فردا نیست و تا زمانی که این جهل به علت وجود مبارزه‌ی طبقاتی و وجود مقوله‌ی استثمار انسان از انسان در جامعه وجود دارد زمینه‌ی بروز و رشد مذهب همواره فراهم است، پس آنگاه باید بپذیریم که مبارزه با مذهب باید علمی، روشنگرانه، طولانی، با حوصله و در ارتباط مستقیم با الزامات مبارزه‌ی طبقاتی و شناخت از مجهولات طبیعی و اجتماعی باشد. ریشه‌ی اعتقادات مذهبی در جهل تاریخی، در عدم درک علل تحولات و شناخت قانونمندی‌های طبیعی و اجتماعی است. این شرایط که جنبه‌ی مسلط را در اجتماع دارد روزانه آدم مذهبی تولید می‌کند. این نیروی میلیاردری را نمی‌شود با توهین و تحقیر و ایجاد تضییقات "آگاه" کرد. با برخورد فاشیستی و قتل عام نمی‌شود کسی را غیر مذهبی کرد. این نوع تبلیغات فاشیستی تراوشات مغز کسانی است که ریگ در کفش دارند و جاده صاف کن تبلیغات استعماری امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در شرایط کنونی جهان هستند. یک انسان مذهبی که در عراق و یا فلسطین برای آزادی وطنش علیه امپریالیست مبارزه می‌کند صد بار شرافتمندتر از گماشته‌ی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌هاست که مردم را تشویق می‌کند بر ضد دین اسلام بسیج شوند و کاریکاتور حضرت محمد را با بمب مزین کنند. یکی به طور عینی و نهایتاً ضد مذهبی و دیگری به طور عینی و ذهنی گماشته‌ی صهیونیسم است. کار آن مبارز مذهبی که ضربه‌ی استراتژیک به امپریالیسم و سرمایه‌داری می‌زند در تحلیل نهائی در مبارزه با مذهب بسیار پر بارتر و مؤثرتر از آن ژینگولوی ایرانی مقیم فرانکفورت، هلند و یا لندن است که سفیهانه فکر می‌کند با توزیع کاریکاتور محمد و یا توصیه و تبلیغ فیلم بی‌ارزش و تحریک آمیز "فتنه" در هلند بر ضد مذهب مبارزه کرده است و خرافه مذهبی را از بین برده است. بگذریم از اینکه مبارزه علیه مذهب اسلام مبارزه با مذهب به طور کلی نیست، بلکه همدستی با مسیحیت و یهودیت است تا بتوانند سیاست‌های نژادی و استعماری و ضد بشری خویش را توجیه کنند. این ضد مسلمانان مسلمان زاده‌ی کله پوک‌هایی هستند که ابزار دست اسرائیل‌اند. بی‌جهت نیست که ارتجاع جهانی آنها را لای پوست پیاز خوابانده و برایشان مصاحبه‌های پی‌در پی رادیو تلویزیونی ترتیب می‌دهد، مدال به گردن آنها می‌اندازد تا "قهرمانان" مبارزه‌ی ضد رژیم برای روز مبادا در ایران معرفی شوند. نقش این ارتجاع منصور حکمتی در آستانه‌ی

تحولات آتی‌هی ایران "شکوفای" می‌شود. پی‌ریزی آن از همین حال آغاز شده است.

اخیراً در هلند دارودسته‌های فاشیستی و دست‌راستی که سرشان به صهیونیسم جهانی وصل است بدنبال انتشار کاریکاتور محمد، فیلمی ۱۵ دقیقه‌ای به بهانه‌ی افشاء جنایات مسلمان‌ها و "آزادی بیان" علیه‌ی مسلمانان تهیه کرده‌اند. ما شاهدیم که این قصه سر دراز دارد و با سیاست و پشتکار حسابشده صورت می‌گیرد. این هواداران آزادی بیان تبلیغ می‌کنند که قرآن باید ممنوع شود. در ترکیه مدرن و سکولار از جمله خط عربی را عوض کردند تا در عین حال کسی موفق نشود آموزش قرآنی ببیند. اکنون ما با موج تبلیغات عظیم مذهبی اسلامی در ترکیه روبرو هستیم. مردم ترک در ترکیه سکولار به مراتب مذهبی‌تر از مردم ایران در ایران اسلامی هستند.

این نخستین اقدام ضد اسلامی این حضرات گماشته‌ی امپریالیسم و صهیونیسم نیست. توهین به مقدسات مسلمان‌ها و کتمان آن در پشت سنگر "آزادی بیان" از دوران تئوری‌های آقای ساموئل هانتینگتون آمریکائی مد شده است و بخشی از سیاست راهبردی امپریالیست آمریکا در سرکوب نهضت‌های مترقی و آزادیبخش در جهان است. از همان تاریخ شما با این تبلیغات مواجه هستید که نهضت‌های آزادیبخش را مترادف با تروریسم قرار می‌دهند تا تروریسم امپریالیستی را کتمان کنند.

ماهیت این مبارزه دستیابی به منابع اولیه انرژی در خاورمیانه است که در کشورهای اسلامی واقع هستند. ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، بحرین، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان، نیجریه و لیبی و الجزایر و حتی اندونزی، همگی از ممالک اسلامی هستند. امپریالیست‌ها برای تسلط بر این منابع انرژی نیاز به توجیحات ایدئولوژیک دارند. این توجیحات برای سرکوب نهضت‌های مقاومت مردم این کشورها لازم است. این توجیحات برای فریب مردم ممالک متروپل و طبقه‌ی کارگر این ممالک ضروری است. این است که امپریالیست‌ها که هرگز خودشان به آزادی بیان اهمیتی نمی‌داده‌اند به یکباره بیاد وجود دیکتاتورها در این ممالک افتاده‌اند و از منابعی صحبت می‌کنند که برای بقاء "تمدن" و "حفظ دستاوردها و ارزش‌های مدرن" و "نوع زندگی غربی" لازم است. این توجیحات فاشیستی نظر به دور دارد که اشغال این سرزمین‌ها را توسط ارتش‌های اشغالگر طبیعی جلوه دهد.

صهیونیست‌ها به این تبلیغات دامن می‌زنند، زیرا دست آنها را در اشغال سرزمین‌های فلسطینی باز می‌گذارد و تجاوز نژادپرستانه و صهیونیستی آنها را به لبنان و سایر ممالک خاورمیانه توجیه می‌کند. امروز مبارزه با اسلام در بطن خویش یک مبارزه‌ی ماهیتاً انقلابی نیست، بلکه وسیله‌ای در دست



امپریالیست‌ها برای سرکوب ملت‌های معترض و مخالف امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه است. امپریالیست‌ها مزدوران خویش را به عنوان پیشقراولان توجیهات ایدئولوژیک خویش بسیج کرده‌اند تا مردم را تنها بر ضد اسلام در سراسر جهان بسیج کنند. قتل عام مبارزان عراقی و افغانی، فلسطینی و لبنانی را اگر آنها را با برچسب اسلامی مزین کنند بمراتب راحت است تا پیرایه‌ی دیگری بر آنها بسته شود. این سیاست امپریالیستی ضد اسلامی برای افراد سیاسی این نهضتها صورت می‌گیرد. باید در این پیچیده‌گی آن عامل ماهوی، پایدار و قطعی را تشخیص داد و بر اساس آن اتخاذ تصمیم کرد.

در فیلم "فتنه" اسلامیزه کردن را مقابل "آزادی" قرار می‌دهند و فرا می‌خوانند برای دفاع از آزادی باید جلوی اسلامیزه کردن و قرآن را گرفت و حتی آنها را ممنوع کرد. تو گوئی فقط اسلام ضد آزادی است. هم اکنون موج تبلیغاتی مسخره‌ای در مورد سرزمین تبت دنیا را فرا گرفته است. این تبلیغات برای مقابله با چین است و در کار رقابت امپریالیست‌ها، سرمایه‌های جهانی و تدارک جنگ آینده قابل توضیح است. دالائی لاما یک رهبر مذهبی ارتجاعی و کاهنان بودائی وی مرتجع‌تر از آخوندهای ایران‌اند. آنها به یکباره به مظهر مجسم آزادی تبدیل شده‌اند. اگر بتوان آخوندها را نمایندگان "فئودال‌ها" جا زد، کائنان بودائی نمایندگان "برده داران" هستند. در اینجا حمایت از یک جریان ارتجاعی مذهبی در کادر منافع امپریالیستی به یکباره دفاع از آزادی بیان قلمداد می‌شود. آنجا که مسلمان‌ها حق حرف ندارند و نباید مورد حمایت قرار بگیرند زیرا که خطر اسلامیزه شدن، غرب را تهدید می‌کند میدان برای تبلیغات بودیسم باز است. در اینجا به روشنی می‌توان دید که سخن بر سر منافع امپریالیستی است و نه حمایت از این و یا مقابله با مذهب دیگری است. این است که نظریه ارتجاعی منصور حکمت که وظیفه افکار عمومی سازی را برای امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها بر ضد مسلمان‌ها بعهد گرفته است عمیقاً ارتجاعی است و نشان می‌دهد که تا چه حد آنها آلت دست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها هستند. سازمان صهیونیستی "مسلمانان سابق" که توسط صهیونیست‌ها ساخته و پرداخته شده و در سراسر جهان مورد حمایت قرار دارد و برایش در همه‌ی ممالک از آلمان و اتریش و هلند و دانمارک و انگلستان و... برنامه چینی می‌کنند بخشی از کارزار امپریالیست‌ها برای دامن زدن به نژادپرستی، تجاوز به ممالک مسلمان و از جمله به ایران است. یکی از این آلت دست‌ها در هلند از پیامبر اسلام، محمد یک شخصیت کارتونی آفریده است که به روشنی هدفش تحریک آمیز و دامن زدن به تبلیغات نژادپرستانه در هلند است. نشریه‌ی نیمروز مورخ ۱۶ فروردین ماه ۱۳۸۷ می‌نویسد: "احسان جامی در فعالیت سیاسی و اجتماعی‌اش موضعگیری‌های تندی علیه‌ی اسلام اتخاذ کرد و سال گذشته

گروهی با عنوان کمیته‌ی مرکزی مسلمانان سابق برای حمایت از کسانی که دین اسلام را ترک می‌گویند بنیان گذاشت... احسان جامی بیشتر به حمایت از خیرت و ایلدز یکی از نمایندگان حزب آزادی هلند در مجلس پرداخته بود...". این آقای خیرت و ایلدز یک نژادپرست کامل دست راستی است که روابط حسنه با اسرائیل دارد و بر ضد مسلمانان در هلند به فتنه‌گری مشغول است و فیلمی ضد مسلمانی نیز تهیه کرده است. حزب "آزادخواه" ایشان خواهان آن است که از ورود مسلمانان به هلند جلوگیری شود و قرآن که آنرا کتابی فاشیستی می‌خواند ممنوع گردد. ممنوعیت قرآن و جلوگیری از ورود مسلمانان برای ایشان و حزبشان عین آزادی و دموکراسی است. وی بارها گفته است که اگر مسلمانان می‌خواهند در هلند بمانند باید قرآن را پاره کرده و دور بیندازند. فیلم آقای خیرت و ایلدز باید حضور ۱۶۵۰ سرباز متجاوز و اشغالگر هلندی در افغانستان را که مردم افغانستان را قتل عام می‌کنند، توجیه کند. کار افتضاح این فیلم و تحریکات فتنه‌انگیزانه‌ی نژادپرستان هلندی و پیروان منصور حکمت به آنجا رسیده است که حتی دولت اسلوانی که ریاست دوره‌ای اتحادیه‌ی اروپا را بعهده دارد نیز انتشار فیلم "فتنه" را محکوم کرده و اعلام نموده است که "این فیلم هدفی جز ایجاد نفرت ندارد و آزادی بیان باید در فضای احترام به مذاهب و دیگر اعتقادات و همراه با حس تعهد رعایت شود". بان کی مون دبیرکل سازمان ملل نیز این فیلم را توهین آمیز خواند و چاره دیگری نیز برای آنها نمانده است. در لحظه‌ای که اروپا با یاری آمریکا می‌خواهد از منطقه کوزووی مسلمان در قلب صربستان به یکباره یک کشور مستقل متولد کند، در لحظه‌ای که سخن از عضویت آلبانی مسلمان در اتحادیه‌ی اروپا و یا قبرس نیمه مسلمان و بوسنین هرزه گوین مسلمان برای ورود به اتحادیه‌ی اروپاست، تحریک علیه‌ی مسلمان‌ها با این سیاست جلب ممالک ناشی از تجزیه‌ی یوگسلاوی در تناقض کامل قرار می‌گیرد. موضعگیری‌های مصلحتی این رهبران را باید با توجه به وضعیت کنونی سیاسی توضیح داد وگرنه همین وضعیت در مورد انتشار کاریکاتور محمد نیز حاکم بود و آنها عکس حرف‌های امروز را می‌زدند. در آن دوره همین رهبران زیر پوشش حمایت از آزادی بیان توهین به پیامبر اسلام را روا می‌دانستند و این عمل را وقیحانه مغایر قانون اساسی و قوانین جزائی ممالکشان نمی‌دانستند. کار به جایی رسیده است که اتحادیه‌ی روزنامه نگاران هلند قصد دارد از این حضرت آقا شکایت کند. این تناقضات نشان می‌دهد که آقای خیرت و ایلدز خارج از نوبت به ساز صهیونیست‌ها شروع به رقص کرده است و این رقص بی تناسب ایشان در متن سیاست عمومی ضد اسلامی دول اروپا و آمریکا در شرایط کنونی نمی‌خوانده است. طبیعی است که وقتی به

کارزار بزرگ جهانی ضد اسلام دامن زده شود مواردی هم پیدا می شود که کسانی افسارشان پاره شده و با اشاره‌ی اسرائیل خارج از کر بخوانند.

ولی برای حزب ما مهم این یا آن موارد نیست، مهم آن است که روش کمونیست‌ها را در مبارزه علیه‌ی مذهب به طور کلی و اسلام به طور خاص روشن کنیم و سیاست راهبردی امپریالیست‌ها و ماهیت این سیاست را در برخورد به اسلام و مسلمان‌ها بر ملا کنیم. تنها در راستای این مبارزه‌ی اجتماعی و ضد امپریالیستی است که می توان سره را از ناسره تشخیص داد. هم اکنون ملاک تشخیص مهمی پیش آمده تا مردم ایران سازمان‌های اپوزیسیون ایران را بهتر بشناسند. سازمان‌های حامی اسرائیل و مخالفان آنها، سازمان‌های موافق امپریالیسم و مخالفان آنها، مهم این نیست که این سازمان‌های "انقلابی" روابط مشخص با این قدرت‌های استعماری داشته باشند یا خیر. مهم این است که این سازمان‌ها از زاویه نظری فلج شده و به تسخیر تفکر ارتجاع جهانی در آمده‌اند. آنها ابزار دست ایجاد افکار عمومی این ماشین‌های تبلیغاتی امپریالیستی هستند. لازم نیست که این سازمان‌ها جاسوسان امپریالیست‌ها باشند. اما آنها از روی جهالت، تفکر جزمی، بی تجربگی سیاسی، لیبرالیسم، بی مسئولیتی، مد روز بودن، پیمودن راه کمترین مقاومت سیاست‌های امپریالیستی و صهیونیستی را تبلیغ می کنند و آب به آسیاب جنایات آنها می ریزند.

شماره ۹۸ – اردیبهشت ۱۳۸۷ – ماه مه ۲۰۰۸

\*\*\*\*\*

## همدستی فاشیست‌ها با اسلام ستیزها در خدمت سیاست راهبردی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها

[به نقل از توفان شماره ۱۰۱]

حزبی بنام "حامی شهر کلن" در ایالت نورد راین وستفالن در شمال غربی آلمان قصد دارد از تاریخ ۱۹ تا ۲۱/۰۹/۲۰۰۸ کنفرانسی در شهر کلن با شرکت

سازمان‌های فاشیستی و دست راستی اروپا نظیر سازمان وامز بلانگ Vlaams Belang از بلژیک، فرونت ناسیونال Front Nacional از فرانسه، اف پ او FPÖ از اتریش، لیگا نورد Lega Nord از ایتالیا و بریتیش ناشنال پارٹی British National Party از بریتانیا تشکیل دهد. عنوان فراخوان این حزب و دستور کار آن، کنگره‌ی ضد اسلامی است. رد مسجد، رد مناره و رد اذان است. مبارزه علیه‌ی "اسلام سیاسی" و "اسلام ستیزی" به یک جریان اصلی فعالیت نیروهای ستیزه جو، جنگ طلب، و فاشیستی بدل شده است. حال به راحتی می‌توان هر مسلمانی را مورد تعقیب قرار داد و یک فضای مسموم ضد مسلمانی در اروپا فراهم آورد. آنچه را که نازی‌ها با یهودی‌ها کردند حال نازی‌های مدرن با مسلمانان می‌کنند.

ماهیت این سیاست روشن است. سیاست اسلام ستیزی - توجه کنید نه مذهب ستیزی - این سیاست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در قبل از تجاوز به منطقه‌ی خاور میانه است. آنها برای کسب منابع اولیه‌ی انرژی نیاز داشتند که به ممالک نفتخیز تجاوز کنند و مردم این ممالک را که به مقاومت دست می‌زنند سرکوب نمایند. برای این کار از منظر تکامل جنگ روانی و آمادگی افکار عمومی برای آدمکشی نیاز به آن بود که در یک دوره‌ی طولانی در همه جا علیه‌ی مسلمانان به تبلیغات سوء پردازند. دارو دسته‌های اسرائیلی منصور حکمت که با تئوری مبارزه با "اسلام سیاسی" به میدان اعزام شدند پیشقراولان پیاده کردن نظریات پنتاگون بودند. آنها از تجاوز امپریالیست‌ها به عراق و افغانستان به دفاع برخاستند و به یاری سربازان آمریکائی به عراق رفتند و به اخلاگری در صفوف طبقه‌ی کارگر پرداختند تا سر آنها را با حقوق بیکاری و درخواست بی‌حجابی شیره بمالند. خلق قهرمان عراق آن چنان ضربه‌ای به این ضد انقلابی‌ها زد که تمام دستگاه رادیو تلویزیون اهدائی آمریکائی خویش را بجا گذارده و فرار کردند.

این دارو دسته به رهبری موجود حقیری بنام مینا احدی به یاری صهیونیست‌های آلمانی و مؤسسات مشکوک، انجمنی پیا کرده‌اند که مانند یهودیان در آلمان که بنام "شورای مرکزی یهودیان" معروفند، آنها نام "شورای مرکزی مسلمانان سابق" را برگزیده‌اند و با سخنرانی‌های تدارک دیده شده، به یاری رسانه‌های گروهی آلمان و اتریش و سایر ممالک اروپائی فضای مسمومی علیه‌ی مسلمانان ایجاد می‌کنند. روشن است که این سازمان مشکوک در خدمت ادامه سیاست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در اروپا آفریده شده است و هدفش تدارک تجاوز به ایران و سایر ممالک اسلامی و توجیه ادامه‌ی سکنی نیروهای استعمارگر تجاوزکار در ممالک تحت اشغال است.

این جنبش فاشیستی که یکی از ارکان آن ملهم از تئوری‌های ارتجاعی منصور حکمت و پیروان ارتجاعی آن است، نفی این حقیقت مارکسیستی است که "مذهب افیون توده‌هاست" این مرتجعین "فقط اسلام را افیون توده‌ها" جا می‌زنند و کاری به کار مسیحیت و به ویژه یهودیت ندارند. آنها با ریاکاری مبارزه‌ی ضد مذهبی را از مبارزه‌ی طبقاتی جدا می‌کنند زیرا در غیر این صورت نمی‌توانند از تجاوز امپریالیست‌ها به عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین و در آینده ایران دفاع کنند. وقتی کسی فقط در سطح، تبلیغ کند و بر ضد اسلام تحریک کند و به ماهیت سیاست‌های امپریالیستی و تجاوزکارانه کاری نداشته باشد عملاً در جبهه‌ی امپریالیست‌ها برای تحقق اهداف سیاسی آنها قرار می‌گیرد. وقتی کسی نفهمد که ماهیت مبارزه‌ی ضد مسلمانی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها مغایر و متضاد با ماهیت مبارزه‌ی کمونیست‌ها علیه مذهب است و هدف آنها ماهیت استعماری دارد، آنوقت این عده همدست فاشیست‌ها می‌شوند و شده‌اند. وقتی کسی خواهان خروج بی قید و شرط امپریالیست‌ها و تجاوزگران از کشور عراق نباشد، متحد بالقوه‌ی همین کنگره‌های فاشیستی است که در آن رجز خواهند خواند که به چه مناسبت آمریکائی‌ها باید در عراق تا روز قیامت بمانند. کسانی که مبارزه با مذهب را از مبارزه‌ی طبقاتی جدا می‌کنند، قادر نیستند توضیح دهند که به چه مناسبت صدها میلیون مردم ستمدیده و پابرنه‌ی مسلمان و میلیارد‌ها مردم سراسر گیتی برای بهبود شرایط زندگی خود به توهمات مذهبی چنگ می‌اندازند. به چه مناسبت برای میلیون‌ها مردم، مذهب نه ابزار سرکوب بلکه وسیله‌ی رهایی بشریت جلوه می‌کند و بسیاری خواست‌های انسانی و آرزوهای آرمانی را در تحت پرچم مذهب و رهبری آن جستجو می‌کنند و در مبارزه به این سلاح توسل می‌جویند. این حکم که مذهب افیون توده‌هاست تا زمانی معتبر و تأثیر عملی دارد که معرفت علمی ناچیز باشد و اطمینان خاطر در این عرصه که زندگی مرفه و انسانی تنها در روی زمین و نه در آسمان‌ها ممکن است وجود نداشته باشد. تا لحظه‌ای که می‌شود مردم و به ویژه زحمتکشان را به دنیای مرفه آخرت تسلی داد و به آنها در آن دنیا زندگی بهتری وعده داد، خرافات مذهب در جامعه مؤثر است.

این جریان ضد اسلامی ایرانی، دموکرات هم نیست، زیرا از حق مردم عراق در تعیین سرنوشت خویش و بر ضد نیروی اشغالگر حمایت نمی‌کند. برای آنها این دستاورد بشری که در اثر فداکاری و از جان گذشتگی میلیون‌ها مردم جهان برای رهایی از یوغ استعمار کهن و نوین بوجود آمده است و در اسناد بین‌المللی به ثبت رسیده است، ارزشی ندارد. آنجا که پای دشمنی با اسلام به میان می‌آید حقوق بشر، حق خود تعیینی سرنوشت ملل در مبارزه با امپریالیسم، حق حاکمیت ملی و سایر حقوق دموکراتیک و مدنی ارزشی ندارد.

دموکرات بودن آنها نیز قلبی و فاشیستی است. آنها از نابودی ۱/۵ میلیون فلسطینی در نوار غزه که به گرسنگی محکوم شده‌اند و در محاصره‌ی صهیونیست‌های فاشیست بسر می‌برند، اظهار رضایت می‌کنند زیرا به نظر آنها ۱/۵ میلیون مسلمان کمتر می‌شود و حماس پایگاه خویش را از دست می‌دهد. این فاشیست‌ها هوادار استعمار، آدمکشی، و سرکوب ملت‌ها هستند و خویش را در پس تئوری‌های مدرن "اسلام سیاسی" و مبارزه با مسجد و مناره و مؤذن‌ها پنهان می‌کنند. آنها حتی قوانین ممالک سرمایه‌داری بورژوائی را که با تکیه بر دست‌آورد بزرگ انقلاب فرانسه، دین را از دولت جدا کرده و باید نسبت به مذهب نقش خنثی داشته و با آنها بطور مساوی برخورد کنند مورد احترام قرار نمی‌دهند و خواهان آن هستند که این اصل اساسی قانون اساسی که آزادی مذهب را تأمین می‌کند در مورد مسلمان‌ها اجراء نشود. این برخورد فاشیستی و ضد دموکراتیک بقدری بی‌شرمانه است که انسان از بیان آن حیرت می‌کند. پذیرش این اصل به تائید اخراج، زندان، شکنجه و اعدام مسلمانان می‌رسد و ما از آن زیاد دور نخواهیم بود. کار این فاشیست‌ها و یاران منصور حکمتی به آنجا می‌رسد که در کنار متحدین جدیدشان بر ضد مسلمانان مترقی و انقلابی غداره ببندند و در خدمت مقامات امنیتی اروپائی برای مبارزه با "تروریسم" در آینده. برای آنها ساختن صدها کلیسا و کنشت، نواختن ناقوس کلیساها در روزهای استراحت یکشنبه آزار دهنده نیست ولی ساختن یک مسجد و یا اذان روزانه آزار دهنده است. این تفکر فاشیستی با مبارزه‌ی ضد مذهبی هرگز قرابتی ندارد و تنها در خدمت ارتجاع جهانی و سیاست تجاوزکارانه‌ی امپریالیست‌ها در جهان است. این سیاست از چاپ کاریکاتور محمد شروع می‌شود و با تظاهرات فاشیست‌ها در کلن و کنگره‌های جهانی ضد مسلمانی ادامه می‌یابد. کمونیست‌ها باید مبارزه با مذهب را با مبارزه‌ی طبقاتی تلفیق دهند، علیه‌ی امپریالیسم و استعمارگران و اشغالگران امپریالیست و صهیونیست مبارزه کنند. باید از دست‌آوردهای بشری، حقوق دموکراتیک، از احترام به حقوق بشر برای همه و حتی مسلمانان دفاع کنند. تجزیه‌ی حقوق دموکراتیک آب ریختن به آسیاب امپریالیسم، فاشیسم و صهیونیسم است.

معترضین به این کنگره به درستی می‌گویند که سیاست ضد اسلامی در اروپا به معنی مشروعیت بخشیدن به جنگ‌های تجاوزگرانه و ناعادلانه‌ی کنونی، نقض آشکار حقوق ملل و دموکراسی و حقوق بشر و نقض آشکار حقوق برسمیت شناخته شده در قوانین اساسی ممالک پیشرفته‌ی اروپائی است. اگر بشود این حقوق را یکبار و به هر بهانه بزیر پا گذارد آنوقت راه برای نقض مکرر آن برای هر بار و به هر بهانه هموار شده است. وقتی احترام به قانون و حرمت، حفظ آن از بین رفت حال چه یکبار و چه صد بار. اتفاقاً توجه به این

امر مهم است که فرق میان کمونیست‌ها که دموکرات‌های واقعی و پیگیر هستند و لیبرال‌ها و فاشیست‌ها را نشان داده می‌شود.

سیر رویدادهای جهان نشان می‌دهد که مرزبندی‌ها هر روز روشن‌تر می‌شود. جنگ طلبان، تجاوزکاران، ضد بشرها، فاشیست‌ها، صهیونیست‌ها، مسلمان ستیزها، پیروان منصور حکمت با تئوری ارتجاعی "اسلام سیاسی"، مبارزه با "تروریسم"، یاران جرج بوش و دیک چنی و ایهود اولمرت، هواداران تجاوز به عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین، ایران و سوریه، هواداران ادامه‌ی اشغال عراق، افغانستان، فلسطین، لبنان و سوریه در یک طرفند و همه‌ی خلق‌های جهان بر ضد امپریالیست‌ها، صهیونیست‌ها و هواداران مبارزه‌ی آزادیبخش ملت‌ها در خاور میانه، دموکرات‌ها و انسان دوست‌ها، هواداران خروج بی قید و شرط تجاوزگران و اشغالگران از افغانستان، عراق، فلسطین، لبنان و سوریه در طرف دیگر قرار دارند. روشن می‌شود که این مسائل چون حلقه‌های زنجیر بهم وصلند و ناشی از یک سیاست واحد ارتجاعی جهانی هستند. چاپ کاریکاتور محمد و یا فیلمی علیه‌ی وی و تشویق به آتش زدن قرآن جدا از تجاوز به عراق و گرسنگی دادن به مردم فلسطین و جنایات نازی‌های صهیونیست نیست. این همان سیاستی که تدارک تجاوز به ایران را می‌بیند و از هم اکنون متحدین خویش را در تخریب در جبهه‌های ضد جنگ در خدمت سیاست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها پیدا کرده است. همان کسانی که به جای تکیه بر این سیاست که از جنگ جلو گیرند تکیه را بر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی گذارده‌اند تا در پا رکابی امپریالیست‌ها و در همدستی با آنها به ایران سرازیر شوند. در رأس آنها سازمان مجاهدین خلق قرار دارد که به جاسوس رسمی آمریکا بدل شده است. پاره‌ای "چپ"‌های مالیخولیائی و تروتسکیست‌های ضد انقلابی نیز در این گُر دستجمعی با امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها در پس حجاب "انقلابی" پنهانند. باید این حجاب ضد انقلاب را که برای بدنامی کمونیست‌ها آمده‌اند، درید. آنها حقیرانی هستند که جسارت آنرا ندارند تا به صراحت از نظریات منصور حکمت دفاع کنند. حزب کار ایران (توفان) از یک طرف و سیر رویدادها که در تائید ارزیابی‌های حزب ماست لاشه‌ی این انقلابی‌های کاذب را که خواهان ادامه‌ی اشغال عراق و فلسطین هستند به زباله دان تاریخ می‌ریزد.

\*\*\*\*\*

# روش‌های مبارزه‌ی بورژوازی با حزب طبقه‌ی کارگر

[به نقل از توفان شماره ۱۰۲]

حزب طبقه‌ی کارگر ارگان سیاسی و ستاد فرماندهی طبقه‌ی کارگر است که این طبقه را در پستی و بلندی‌های مبارزات اجتماعی رهبری می‌نماید. دشمنان طبقه‌ی کارگر که در چهره‌های گوناگون مخالف حزب و حزبیت طبقه‌ی کارگر هستند می‌کوشند با حزب طبقه‌ی کارگر به مبارزه پرداخته و آنرا از بین ببرند. روش‌هایی که بورژوازی در پیش می‌گیرد در اساس خود و تجربه‌ی کسب شده از جانب پرولتاریا، روش‌های شناخته شده است. ولی صفوف پرولتاریا و ترکیب آن ثابت نیست. کارگران جوان فاقد تجربه هستند و این روش‌های مودیان را نمی‌شناسند و از تجربه‌ی جنبش جهانی کمونیستی بی‌خبرند. پرولتاریای جوان به تدریج جای پرولتاریای مسن و از کار افتاده و با تجربه را می‌گیرد. هستند اقلاری که در اثر تجزیه‌ی اجتماعی از بورژوازی و خرده بورژوازی به دامن پرولتاریا پرتاب می‌شوند آنها نه تنها از تجارب مبارزه‌ی پرولتاریائی بی‌خبرند بلکه آلودگی‌های مسموم سایر طبقات را نیز به درون صفوف پرولتاریا موجب می‌شوند. این زمینه‌های مادی وضعیتی را ایجاد می‌کند که خطر فریب پرولتاریا افزایش می‌یابد و تجارب تلخ گذشته به طور مداوم تکرار می‌شود. حزب طبقه‌ی کارگر که مظهر حافظه‌ی تاریخی و تجارب جنبش کمونیستی است این وظیفه‌ی مهم را به عهده دارد که مرتب طبقه‌ی کارگر را در جریان شگردهای بورژوازی قرار دهد و دست بورژوازی را رو نماید. به همین جهت است که بورژوازی و نمایندگان سایر طبقات اجتماعی از حزب طبقه‌ی کارگر به عنوان سلاح پولادین طبقه‌ی کارگر هراسناکند و بر ضد حزبیت و حزب طبقه‌ی کارگر تبلیغات می‌کنند. زیرا جلوگیری از پیدایش و یا تقویت حزب طبقه‌ی کارگر شالوده‌ی کاخ ستم آنها را تقویت می‌کند.

بورژوازی در عرصه‌های مختلف با ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر یعنی با مارکسیسم لنینیسم به مبارزه می‌پردازد. این مبارزه در عرصه‌های سیاسی و ایدئولوژیک و سازمانی بازتاب می‌یابد.

در پاره‌ای موارد مبارزه‌ی ایدئولوژیک جنبه‌ی عمده دارد. بورژوازی با یاری اندیشمندان خویش می‌کوشد با ایجاد گرد و خاک و آشفتگی و تزلزل روحیه، پخش دروغ و جعلیات، اختراع شبه استدلال‌ات علمی برای نفی کمونیسم به یاری اندیشمندان مزدور خویش در صفوف پرولتاریا ایجاد تشتت و سردرگمی کند. آنها تلاش دارند ثابت کنند که نظام سرمایه‌داری بهترین نظام



جهان است و ابدی خواهد ماند و نمی شود این نظام را با چیز دیگری جایگزین کرد. در انبان بورژواها برای ایجاد گرد و خاک و سردرگمی نسخه های فراوانی از تجارب حال و گذشته پیچیده شده است. به عنوان مثال عمال بورژوازی در جنبش کمونیستی با این شعار پیدا می شوند که گویا آنها از "آزادی های بی قید و شرط" حمایت می کنند. این شعار گمراه کننده و ماهیتاً ارتجاعی هدفش نفی ماهیت طبقاتی، دمکراسی، آزادی و مفاهیم اجتماعی نظیر آن است. این شعار نفی ماهیت طبقاتی دولت می باشد. ولی این شعار، ظاهری فریبنده دارد و از طرف مغزهای غیر ورزیده و خالی از دانش طبقاتی بزودی پذیرفته شده و تبلیغ می گردد. مبارزه با این نظریه ی ارتجاعی طبیعتاً زمان می برد و وقتی شما ماهیت این شعار ارتجاعی را فاش ساختید ارتجاع با شعار جدیدتری به میدان می آید و مسایل دیگری طرح می کند. طبیعتاً حزب طبقه ی کارگر با تجربه ی عملی و علمی و تاریخی خود می تواند فوراً در مقابل این نظریات ارتجاعی مقاومت کند و آنها را خنثی نماید ولی افراد جداگانه به دام این نظریات می افتند. بورژوازی به نفی طبقات، مبارزه ی طبقاتی، ماهیت طبقاتی دولت می پردازد، پارلمانتاریسم بورژوائی را تبلیغ می کند و قهر انقلابی را نفی می نماید. این نظریات در طی مقالات و فیلم ها و کتب درسی و رسانه های گروهی تبلیغ می شود و مردم را توسط آن شستشوی مغزی می دهند. طبقه ی کارگر باید در مقابل این لشگرکشی روانی بورژوازی مسلح باشد. اگر حزب طبقه ی کارگر در کاری نباشد که با کار مستمر و تعقیب مسائل شگردهای بورژوازی را بر ملا کند، بورژوازی موفق می شود کار خویش را از پیش برد. بورژوازی تبلیغ می کند که کمونیست ها وطن فروشند و وطن ندارند حتی برای عوامفریبی به متونی از بیانیه ی حزب کمونیست متوسل می شود که بریده از متن، آنرا بخورد همه ی کسانی می دهد که خواهان تجاوز امپریالیست ها به ایرانند. مثنی مالیخولیائی حتی جنگ بزرگ میهنی ضد فاشیستی در شوروی سوسیالیستی استالینی را به عنوان ناسیونال شووینیسم محکوم می کنند. اینها همان قربانیان لشگرکشی و تجاوز امپریالیست ها هستند که مغزهای خالی شان را با اراجیف امپریالیستی پر می کنند. مبارزه با میهن پرستی کمونیستی که بورژواها تبلیغ می کنند، تدارک تجاوز به ممالک زیر سلطه است تا قبل از تجاوز، زمینه های روانی مقاومت توده های مردم را بشکنند و مانع شوند تا یک نهضت مقاومت آزادیبخش در مقابل امپریالیست ها به وجود آید. اندیشمندان بورژوازی تبلیغ می کنند که پدیده ی امپریالیسم و صهیونیسم وجود ندارند و این مقولات را کمونیست ها اختراع کرده اند. هدفشان از این کار این است که مبارزات مردم جهان را برای رهائی ملی تخطئه کنند و آنها را "تروریسم" جا بزنند. همین مبارزه علیه ی اسلام یک مبارزه ی ایدئولوژیک علیه ی مقاومت ملت ها در مقابل

زورگوئی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و جنایتکاران علیه بشریت است. نقش امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را باید در این مبارزه به خوبی افشاء کرد. اندیشمندان امپریالیستی ولی به بهانه‌ی مبارزه علیه اسلام و تبلیغات جنون آمیز ضد اسلامی و نه ضد مذهبی در سراسر جهان می‌خواهند فضائی خلق کنند که کشتن و قتل عام هر مسلمانی جایز باشد. تبلیغ خرافات و مذهب به طور کلی انتشار مسایل فلسفی انحرافی و جعلیات تاریخی به ویژه توسط تروتسکیست‌ها و نظایر آنها که تلاشی برای تلقین احساس گناه به کمونیست‌هاست تا از گذشته‌ی خویش اظهار ندامت کنند و گذشته‌ی افتخار آمیز جنبش کمونیستی را به لجن بکشند تا بورژوازی به آنها نشان افتخار دهد از جمله همین مبارزات ایدئولوژیک است که هر روز به رنگی در می‌آید. تنها وجود حزب است که می‌تواند با این نظریات انحرافی به طور مداوم و پیگیر مبارزه کند.

بورژوازی فقط با تخریب مغزها و نفوذ در آنها به خواست‌های خود نمی‌رسد. آنها برای کمونیست‌ها شکنجه‌خانه‌های مدرن می‌سازند و علوم را در خدمت شکنجه به کار می‌گیرند. پلیس، ارتش، سازمان امنیت و باندهای مافیائی و فراماسیونری و نظایر آنها را بر ضد کمونیست‌ها به کار می‌برند. آنها با شکنجه می‌خواهند به اسرار تشکلهای پنهان، به اسرار سیاسی کمونیست‌ها پی ببرند. آنها می‌خواهند با در هم شکستن اراده‌ی کمونیست‌ها و ساختن مثنی توابع از آنها و به نمایش گذاردن آنها، روحیه‌ی کمونیست‌ها را در هم بشکنند و تبلیغ کنند که مبارزه بی ثمر است و بهتر است که مخالفین نظام با همین که دارند سر کنند و به کار نظام کاری نداشته باشند. زندان و شکنجه و اعدام از روش‌های دیگری است که بورژوازی برای در هم شکستن مقاومت و ممانعت از تداوم مبارزه‌ی کمونیستی استفاده می‌کند. نابودی کادرهای کمونیست و احزاب کمونیستی پیوند میان نسل‌های گذشته و آینده و تبادل تجربه‌ی نسل‌ها را در هم می‌ریزد و بورژوازی در عین اینکه خودش این تجارب را برای خویش حفظ کرده است در مورد پرولتاریا به محو آن می‌پردازد.

بورژوازی برای به اسارت گرفتن کمونیست‌ها سعی می‌کند در تشکیلات آنها نفوذ کند. کمونیست‌ها نیز که از دانش مبارزه‌ی طبقاتی با خبرند و دشمن طبقاتی را می‌شناسند و می‌دانند که آنها هر لحظه مترصدند که از کمینگاه خویش به کمونیست‌ها یورش آورده و به شکار آنها پردازند اساس مبارزه‌ی خویش را بر سازمان پنهان و کار مخفی استوار می‌کنند. آنها می‌آموزند که در شرایط دموکراتیک به کار نیمه مخفی دست زنند و تلفیق مهمی میان شکل کار مخفی و کار علنی به وجود آورند. ولی اساس کار کمونیست‌ها در همه‌ی ممالک طبقاتی که بورژوازی بر سر کار است همان کار مخفی است. بورژوازی سعی می‌کند با نفوذ در این تشکلهای توسط آدم‌های خویش که خود را کمونیست جا

می زنند و یا توسط آدم‌های ضعیفی که خود فروشی می‌کنند به درون این تشکل‌ها نفوذ کرده و در لحظه‌ی مناسب ضرب‌ه‌ی قطعی را به این تشکل‌ها وارد آورد. این یکی از روش‌های شناخته شده‌ی بورژوازی است که در بسیاری موارد با موفقیت روبرو بوده است.

رویزیونیست‌ها که مبلغ پارلمان‌تاریسم بورژوازی بودند و پرولتاریا را به معجزات دموکراسی بورژوازی حواله می‌دادند طبیعتاً از این روش شناخته شده و تجربه‌ی گرانبهای جنبش کمونیستی که محصول شناخت از دشمن طبقاتی بود دست کشیدند. آنها در پی حزب علنی بودند تا خاطر بورژوازی از آنها جمع باشد.

در میان تشکل‌های ایرانی نخستین سازمان مدعی کمونیسم که مبلغ علنی گرائی بود و این تئوری ارتجاعی را به عنوان مظهر دموکراسی به حلق مشتی هواداران بی‌خبرش می‌ریخت حزب کمونیست کارگری ایران به رهبری منصور حکمت بود. رهبران این حزب "روئین تن" صفحات زیادی را در مزایای کار علنی در نشریات و رسانه‌های خود سیاه کردند تا هواداران خویش را با این تفکر ارتجاعی و ضد طبقاتی تربیت نمایند. همان موقع نشریه‌ی "توفان" در مقاله‌ی تحت عنوان "عسس بیا مرا بگیر" به این تفکر ارتجاعی و پلیسی برخورد کرد و مبارزان را از رفتن به این کژراهه برحذر داشت.

دارو دسته‌ی منصور حکمت نه تنها کنگره‌های علنی به سبک "شوهای آمریکائی" برگزار می‌کردند و راه را برای حضور هر کس و ناکس در کنگره‌های خویش باز می‌گذاشتند، تصاویر فتوژنیک کادرها و رهبران خویش را در کنگره و در بیرون کنگره در شبکه‌های اینترنت منتشر می‌کردند تا کار پلیس را آسان نمایند. در کنگره آنها رهبران خودفروخته و پلیس و سایر تشکل‌ها نظیر فدائیان اکثریت را که خون بسیاری از کمونیست‌ها و انقلابیون ایران را به گردن دارند، دعوت می‌کردند که از نزدیک مبارزان را بشناسند و به مقامات بالا خبر دهند. حتی مقالات متعدد می‌نوشتند که چرا دعوت از اکثریت و سلطنت طلبان و سایر نیروهای ضد انقلاب عین دموکراسی است. آنها برای لو دادن کادرها باز هم نفهمیده به بیانیه‌ی حزب کمونیست متوسل می‌شدند که گویا کمونیست‌ها خود را پنهان نمی‌کنند و همه جا از کمونیست بودن خود نام برده و خود را به عنوان کمونیست معرفی می‌کنند. ما البته در این مقاله وارد ماهیت این بحث ارتجاعی نمی‌شویم ولی این نظریه‌ی ارتجاعی، فرهنگی را در میان نسل جوان تبلیغ کرد که نتیجه‌ی آن تظاهر دانشجویان دانشگاه‌های ایران به "چپ" بودن "سوسیالیست" بودن و خودنمایی کمونیستی است. فرهنگ خود لو دهی، فرهنگ آسان کردن کار ارتجاع‌نشانه‌ی جسارت انقلابی نیست، نشانه خودفروشی خرده بورژوائی، فقدان شناخت دشمن طبقاتی، فخر فروشی و ارضاء

احساسات ضد پرولتری است. برای مبلغین این فرهنگ که در خارج کشور نشسته‌اند و نظریات ارتجاعی منصور حکمت را تبلیغ می‌کنند اعمال این سیاست غیر مسئولانه و جنایتکارانه تکیه بر تعداد "شهدا" و "قربانی‌ها" برای اثبات "حقانیت" خویش است. فاجعه‌ای که در اثر ضرب‌های پلیس به جنبش دانشجویی در ایران وارد آمده و بسیاری فعالین آن مورد هجوم قرار گرفته‌اند و "بی‌ضرر" گشته‌اند، نشان از نفوذ پلیس در این تشکل‌ها داشته و گویای آن است که زمینه‌ی فرهنگ خود لو دهی تا به چه حد کار پلیس و "سیاست عسس بیا مرا بگیر" را راحت کرده است.

امروز کافی نیست که فقط دانشجویان و یا کارگران را به شقاوت رژیم و توجه به پنهانکاری توجه دهیم. باید فرهنگ "عسس بیا مرا بگیر" را که سال‌ها پیروان منصور حکمت در جامعه‌ی ایران جا انداخته‌اند با یک انتقاد عمیق مورد یورش قرار داد و با یک جراحی موشکافانه و شفاف‌بخش تئوری‌های ارتجاعی منصور حکمت را که یک نظام فکری کامل لیبرالیستی است به دور افکند. طبیعتاً از این اقدام، صهیونیست‌های اسرائیل و امپریالیست‌ها که یک متحد بزرگ خود را در ایران و منطقه از دست می‌دهند خوشحال نخواهند بود ولی خلق ایران از وجود این خرابکاران نجات می‌یابد. تروتسکیسم و پیروان منصور حکمت در ایران دو جریان ارتجاعی و ضد انقلابی هستند که باید با آنها با تمام قوا مبارزه کرد. ضرباتی که این عده بعد از انقلاب به کمونیسم زده‌اند، بی‌ریشگی آنها، بی‌شناسنامه بودنشان، ماهیت قارچی آنها که بعد از انقلاب علمشان کردند، نقش مخرب آنها در جنبش کردستان، در جنبش کمونیستی ایران هر ایرانی میهنپرست چه برسد به کمونیست را فرا می‌خواند سر این مارها را با سنگ بکوبد تا نظریات منصور حکمت به گور سپرده شود.

\*\*\*\*\*

## همدستی پیروان منصور حکمت با فاشیست‌ها و صهیونیست‌ها

[به نقل از توفان شماره ۱۰۴]

تحلیل‌ها و پیشگویی‌های حزب کار ایران (توفان) در مورد پیدایش و تکامل نظریات تئوریک و ماهیت تشکیلاتی پیروان منصور حکمت روز بروز بیشتر صحت خویش را بروز می‌دهد. دارو دسته‌ی منصور حکمت در شهر کلن در کشور آلمان یکی از ستون‌های تبلیغاتی تدارک‌کنگره‌ی فاشیست‌های اروپا در این شهر هستند که تحت نام "بخاطر کلن" افکار عمومی را علیه‌ی مسلمانان و مذهب اسلام بسیج و تحریک می‌کنند. آنها با علم کردن دسته‌ای بنام "مسلمانان سابق" که با یاری صهیونیست‌ها جان گرفته است، تلاش دارند مبارزه‌ای را علیه‌ی مسلمانان سازمان دهند. رالف جوردانو صهیونیست فعلی یکی از متحدین این جریان است.

ظاهر قضیه این است که دارو دسته‌های فاشیستی قصد دارند مانع از ساختمان مسجدی شوند که مطابق قانون اساسی آلمان یک حق دموکراتیک پیروان مذهب اسلام است. قانون اساسی آلمان حق آزادی مذهب را برای همه‌ی مذاهب برسمیت شناخته است. توهین به مذهب و نه روشنگری در باره‌ی آن مطابق با قانون دارای مجازات است. در جایی که حتی کلیسای کاتولیک و پروتستان و پاره‌ای روشنفکران یهودی آینده‌نگرانه از این حق دموکراتیک به دفاع برخاسته‌اند و به اجرای قانون اساسی آلمان و حقوق مدنی شهروندان تکیه می‌کنند، دارو دسته‌ی صهیونیستی منصور حکمت به مدافعان فعال فاشیست‌های اروپائی در شهر کلن بدل شده و بر ضد جنبش دموکراتیک مردمی در این شهر قیام کرده‌اند. همین واقعیت که مراجع بزرگ مذهبی مخالفتی با ساختمان مسجد ندارند و آزادی فعالیت‌های مسلمانان و تبلیغ نظرات دینیشان را برسمیت می‌شناسند حاکی از آن است که فاشیست‌ها کاسه‌های داغتر از آتش هستند.

جالب این است که خود این فاشیست‌ها اعتقادات مذهبی ندارند ولی در دشمنی با مسلمانان یقه می‌درانند. دلیل این امر را تنها می‌توان در این واقعیت جستجو کرد که برگذاری این‌کنگره صرفاً یک عمل سیاسی است که با تکیه بر احساسات پست و نژادپرستانه و امت فریب، بنا شده است. در پس این حرکت سیاسی صهیونیست‌ها، سازمان‌های امنیتی و کارشناسان جنگ روانی جرج بوش و دیک چینی و همه‌ی محافل جنگ افروز اروپا و آمریکا ایستاده‌اند و از

چنین فعالیت‌هایی در جهان به عنوان مبارزه علیه‌ی "تروریسم" و یا "اسلام سیاسی" حمایت می‌کنند.

آنها با پرچم‌های قهوه‌ای خود عربده می‌کشند که باید اروپا را از چنگ اسلامیزه شدن نجات داد. آنها از جانب سامان سرمایه‌داری و فقر بیکران مردم نگرانی ندارند و از هم اکنون در پی قربانیان آتی نظام سرمایه‌داری در زمان بروز بحران‌ها می‌گردند. آنها مردم عادی را فرا می‌خوانند که بر ضد اسلامیزه کردن جامعه به مقاومت برخیزند و دمار از روزگار مسلمانان در آورند. تو گوئی این مسلمان‌ها هستند که محصول نا بسامانی جامعه‌ی سرمایه‌داری‌اند. آنها می‌کوشند با تکیه بر احساسات فرومایه و پست، بر هراس مردم از آینده‌ی ناروشن که محصول نظام بی وجدان سرمایه‌داری است از آب گل آلود ماهی بگیرند و خرده بورژوازی هراسناک و دنباله رو را به یاری حمایت سرمایه‌ی مالی برای قتل عام مسلمان‌ها به خیابان‌ها بکشند. آنها مبنای سیاست خویش را بر ایجاد رعب و هراس گذارده‌اند و تفکر ضد دموکراتیک و ضد بشری خویش را نمایش می‌دهند. آنها می‌دانند که برای مبارزه با کشورهای نفت خیز که در اکثریت خویش مسلمانند، برای اینکه حقوق این ملت‌ها را به زیر پا بگذارند، برای آنکه این ممالک را اشغال کنند و مردمش را به اسارت در آورند، لازم است که در درجه‌ی اول در جبهه‌ی داخلی به ساختن افکار عمومی بپردازند و از مسلمانان آن چنان چهره‌های کثیف و زشتی ترسیم کنند که از قتل عام آنها کسی ناراحتی بخود راه ندهد. کنگره‌ی فاشیست‌ها در کلن ادامه‌ی سیاست جنگ در افغانستان و عراق و تجاوز به فلسطین و لبنان است. در این جبهه‌ی متشکل از سازمان‌های نژاد پرست بلژیک (فلامز بلانگ Vlaams Belang)، فرانسه (فرونٹ ناسیونال Front National)، اطریش (اف.پ. او. FPÖ)، ایتالیا (لیگا نورد Lega Nord)، انگلستان (بریتیش ناسیونال پارتی British National Party) و فاشیست‌های آلمانی است پیروان منصور حکمت نیز فعالانه در تدارک نظری و عملی آن شرکت داشتند. اینها همانهایی هستند که برای "آزادی‌های بی قید و شرط" سر از پا نمی‌شناختند ولی این آزادی‌های بی قید و شرط را نه برای مسلمانان بلکه برای فاشیست‌ها و جاسوسان صهیونیست‌ها می‌خواهند. معلوم شد که آنها هوادار آزادی بی قید و شرط برای دشمنان دموکراسی هستند. حزب ما بارها و بارها تکرار کرده بود که مسئله‌ی دموکراسی یک امر طبقاتی است و دموکراسی ناب و غیر طبقاتی هرگز وجود نداشته است. شعار دفاع از "آزادی‌های بی قید و شرط" یک دروغ بزرگ و عوامفریبانه است. دموکراسی و آزادی چون مفاهیم اجتماعی هستند و با انسان‌های اجتماعی سر و کار دارند همیشه مشروطند. تمام آن دارو دسته‌هایی که پرچم "آزادی‌های بی قید و شرط" را برای فریب مردم

در دست گرفته بودند در عمل ناچار شدند جا خالی دهند و بدون انتقاد جسورانه از تئوری‌های لیبرالی و ارتجاعی منصور حکمت این شعار را در انتشارات خود کمرنگ کنند. آنها کار سیاسی را که باید موجب آموزش توده‌ها و تجربه‌ی آنها شود با دوز و کلک و سیاست بازی بورژوائی عوضی گرفته‌اند. سیاست آنها همانی است که مردم از آن با عبارت "سیاست پدر مادر ندارد" یاد می‌کنند. آنها مرز میان سیاست پرولتری و بورژوائی را می‌زدایند. آنها طوری رفتار می‌کنند که گویا خودشان نبوده‌اند که این دروغ‌ها را پخش می‌کردند. در حالیکه این جبهه‌ی ارتجاع، خود را در کلن بسیج می‌کرد و ساطور قصابی را علیه‌ی مسلمانان از غلاف در آورده بود تا قصاصشان کند، ده‌ها هزار کمونیست‌ها، سوسیال دموکرات‌ها، روشنفکران مترقی، دموکرات مسیحی‌ها، سندیکا‌های کارگری، کارگران کارخانه‌ها، پیشه‌وران، سازمان‌های حقوق بشر و مردم عادی کلن در مقابل این کنگره‌ی ضد اسلامی فاشیست‌های اروپائی به مقاومت برخاستند و حتی رانندگان تاکسی حاضر نشدند این آدمخواران را حمل و نقل کنند. کنگره‌ی آنها با شکست روبرو شد و آبروی دارو دسته‌ی پیرو منصور حکمت نیز بر باد رفت.

فاشیست‌ها و "مسلمانان سابق" معتقدند که همه‌ی مذاهب ارتجاعی از همه‌ی حقوق دموکراتیک برخوردارند بجز مذهب اسلام. مسیحیان، یهودیان و سایر ادیان حق دارند با اتکاء به قانون اساسی آلمان زیارتگاه‌های مذهبی داشته باشند ولی مسلمانان نباید دارای مسجد باشند. باید از ساختن مسجد در شهر کلن که صدها هزار مسلمان معتقد در آن سکنی دارند خود داری کرد. تو گوئی با بستن در مسجد و یا مراکز مذهبی ادیان، اعتقادات مذهبی از بین می‌رود و ریشه‌های این سنت چند هزار ساله یکشبه می‌خشکد. مبارزه‌ی این فاشیست‌های منصور حکمتی با مذهب به طور کلی نیست با مذهب اسلام به طور خاص است و این مبارزه جدا از مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی صورت می‌گیرد و به همین جهت نیز در خدمت مصالح صهیونیسم و امپریالیسم می‌باشد.

کنگره‌ی فاشیست‌های کلن تنها یک جریان ضد خارجی و ضد اسلامی نیست این کنگره می‌خواهد در اذهان عمومی یک توجیه تئوریک و "منطقی" تولید کند که کشتار مسلمانان را در سراسر جهان برحق جلوه دهد. این کنگره می‌خواهد زمینه‌ای در افکار عمومی بسازد که تجاوز امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را به ممالک مسلمان نظیر عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین و در آینده ایران منطقی و برحق جلوه دهد. این کنگره بخش جنگ روانی صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها برای نفوذ و توسعه طلبی و اشغال سرزمین‌های غیر است. جنگ بر سر مواد خام است. جنگ بر سر نفت و گاز است. امپریالیست‌ها برای توجیه تسلیحات نظامی و استقرار نظم جهانی نوین مبتنی بر

تئوری‌های ساموئل هانتینگتون صهیونیست به دشمن سازی نیاز دارند. مسلمان‌ها این دشمنان جدیدند که قتلشان را فتوای آیت‌الله جرج بوش و حجت‌الاسلام منصور حکمت مباح دانسته است.

\*\*\*\*\*

## مبارزه با حجاب اسلامی بهانه‌ی حمایت از صهیونیسم بی حجاب

[به نقل از توفان شماره ۱۱۲]

در شهر نورنبرگ در آلمان فدرال از طرف شهرداری با هدف تبلیغ برای ایجاد تفاهم و دوستی و پذیرش تنوع فرهنگی میان آلمان‌ها و مهاجرین و مهمانان خارجی پلاکات (آفیشی) چاپ شد که بر روی آن تصاویری سمبلیک از ملل و تنوع فرهنگی آنها نقش بسته بود. زیر آن نوشته بودند به شهر نورنبرگ خوش آمدید. بر روی پلاکات تصاویر زنان بی حجاب از قاره‌های گوناگون همراه با مردان در لباس‌های ملی دیده می‌شد. در میان این تصاویر چهره‌ی زنی به چشم می‌خورد که چادر با نقاب بر سر دارد و در میان سایرین ایستاده است. این چادر با نقاب باعث شد که دشمنان بی نقاب مردم قهرمان فلسطین به میدان آیند و چهره ننگین و خود فروخته خویش را بار دیگر برملا سازند. این پلاکات وسیله‌ای شد تا مجدداً تبلیغات ضد خارجیان و ضد اسلام و ضد مبارزات مردم جهان علیه استعمارگران اوج بگیرد و جریانات صهیونیستی در لباس "چپ" که شگرد جدید صهیونیست‌ها می‌باشد، به میدان آیند. این جریان‌های "چپ" باید همان نقش کثیفی را اجراء کنند که پیروان منصور حکمت در ایران و عراق اجراء کردند و شکست خوردند. اینان نسخه‌های دوم حزب کمونیست کارگری با همان نظریات ارتجاعی هستند و این خود نشانه‌ی آن است که سرمنشاء همه‌ی آنها جهانی و واحد است. یکی از این جریانات صهیونیستی سازمانی بنام "ضد آلمانی" Anti Deutsche می‌باشد که در تحت لوای انترناسیونالیستی سیاست‌های اسرائیل را در آلمان تبلیغ می‌کند و از پرچمداران مبارزه‌ی ضد اسلام است. در این مبارزه، صهیونیست‌ها در کنار فاشیست‌ها قرار گرفته و مشترکاً بر ضد خارجیان متحد شدند. این عمل را هم در برلین بر ضد مبارزات



مردم مسلمان فلسطین، هم در کلن بر ضد ساختن مسجد مسلمانان و هم در نورنبرگ بر ضد انتشار یک پلاکات همراه با یک زن محجبه انجام دادند. سخنگوی فارسی زبان اداره‌ی تبلیغات اسرائیل که پول خوبی خرج می‌کند و رسانه‌های گروهی در خدمتش هستند یکی از چهره‌های دست راستی شناخته شده‌ی ایرانی است.

خانم مینا احدی که معرف حضور همه‌ی ایرانیان است و خود را مسلمان سابق معرفی می‌کند (معلوم نیست که ایشان از کی تا به حال مسلمان بوده که حالا مسلمان سابق از کار در آمده است - توفان) از جانب این محفل در تاریخ ۷ ماه مه ۲۰۰۹ دعوت شده بود تا در مورد پلاکات شهرداری نورنبرگ سخنرانی کند و نظریات ضد اسلامی خویش را در مورد "اسلام سیاسی" بیان نماید. مدیر جلسه نخست سخنرانی بلند بالائی بر ضد اسلام که مظهر بربریت و خشونت و ترور است ایراد کرد و آن را در قیاس با سایر ادیان که مظاهر صلح و آشتی و دموکراسی هستند مذهبی غیر دموکراتیک دانسته و محکوم نمود و سپس سری به صحرای کربلا زد و در خاور میانه پس از حمله به سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی در مورد فلسطین و لبنان نتیجه گرفت که اسرائیل قربانی "اسلام سیاسی" است و تنها کشور دموکراتیک در منطقه می‌باشد که دارد فعالانه در سرزمین‌های فلسطینی با تروریسم مبارزه می‌کند. بر اساس گزارشی که بدست ما رسیده است یکی از برگزارکنندگان این جلسه خانم شناخته شده‌ای در میان نیروهای مترقی شهر نورنبرگ است که از روابطش با محافل صهیونیستی اسرائیل و نقش مخربش در این شهر همه آگاهند.

عده‌ای از ایرانیان که در جلسه شرکت داشتند در میانه‌ی کار متوجه شدند که این نشست اساساً برای حمایت از اسرائیل و حمله به فلسطینی‌ها به عنوان تروریست‌ها برگزار شده و تصویر یک زن با حجاب بر روی پلاکات شهرداری نورنبرگ تنها وسیله‌ای شده است تا سیاست‌های جنایتکارانه‌ی اسرائیلی‌ها توجیه شود. آنها به اعتراض برخاستند و جلسه را ترک کردند. عمال حزب کمونیست کارگری تلاش کردند تا مانع رفتن آنها شوند و نسبت به اعتراض آنها که می‌گفتند این جلسه مربوط به اسرائیل و موساد است، بیان می‌کردند ما با موساد مشکلی نداریم. البته این نخستین اقدام صهیونیستی این تشکل پیرو منصور حکمت نیست. ما نمونه‌ی دیگری از فعالیت شرم آور این تشکل را در بیانیه‌ی زیر به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

در روز جهانی آزادی بیت‌المقدس از دست صهیونیسم جهانی که بانی آن آیت‌الله خمینی بود و هر سال در ایران و پاره‌ای شهرها و کشورهای جهان برگزار می‌شود در شهر برلین آلمان جریانات صهیونیستی به مقابله برخاستند و تحت نام "علیه‌ی اسلام گرانی و یهود ستیزی متحد شویم" نمایشات اعتراضی و

بیانیه‌های پشتیبانی از صهیونیست‌ها منتشر کردند. آنها با یهودی ستیزی به درستی مخالفند ولی مفهومی بنام اسلام ستیزی نمی‌شناسند. به نظر آنها یهودی ستیزی مجاز نیست ولی اسلام ستیزی مجاز است. آنها بر ضد اسلام گرائی اند ولی بر ضد یهودی گرائی نیستند و بهمین جهت ریاکارانه یهودی ستیزی را نه در کنار اسلام ستیزی بلکه در کنار اسلام گرائی قرار می‌دهند و اشغال سرزمین‌های فلسطینی را توسط نژادپرستان اسرائیلی تائید می‌کنند و مبارزه‌ی مردم فلسطین را مانند جرج بوش و آریل شارون تحت عنوان تروریسم تخطئه نموده و هر حمایتی از مردم و جنبش فلسطین را اخلال در کار صلح قلمداد می‌کنند. در حالی که همه می‌دانند این اسرائیل است که موجب جنگ و خونریزی است و باید سرزمین‌های اشغالی را ترک کرده و به کشتار بی‌شرمانه‌ی ملت فلسطین خاتمه دهد. حال به منطق حامیان اسرائیلی ایرانی تبار توجه کنید: "حاکمان جبار ایران این روز را (منظور روز قدس است - توفان) وسیله‌ای جهت استقرار حکومت و منافع خود قرار داده و آنرا به روز تبلیغ و تشدید اختلافات میان فلسطینی‌ها و اسرائیل تبدیل کرده‌اند. آنها می‌کوشند با پشتیبانی مادی و معنوی خود از گروه‌های ترور حزب‌الله، جهاد اسلامی و حماس، عملاً جلوی هرگونه چشم اندازی که منجر به حل سیاسی مسالمت آمیز این معضل گردد را مسدود نمایند (تکیه از توفان) (نقل از بیانیه‌ی ضد روز قدس که توسط گروه‌های اسرائیلی منتشر شده بود).

این بیانیه را از جمله آقای Jochen Feilcke رئیس انجمن آلمان و اسرائیل در برلین.

خانم مینا احدی از طرف کمیته‌ی ضد سنگسار در کلن، (عامل حزب کمونیست کارگری ایران و مرید منصور حکمت - توفان).

انجمن همبستگی با اسرائیل و آلمان و اسرائیل در برمن.  
آقای Professor Dr. Roland Hornung رئیس محفل دوستی اسرائیل در رگنزبورگ.

آقای Bernhard Krane عضو ریاست انجمن دوستی آلمان و اسرائیل در برلین.

آقای Dr. Klaus Thörner رئیس انجمن آلمان و اسرائیل در اولدن بورگ.

آقای Dr. Werner Transier رئیس انجمن آلمان اسرائیل کار مشترک در فالتس، اشپایر.

خانم Maya Zehden انجمن همکاری مسیحیان و یهودیان در برلین.

اتحادیه‌ی دانشجویان یهودی در آلمان.

و تعدادی دیگر امضاء کرده‌اند.

می بینید بهترین از این نمی شود از اسرائیل و صهیونیسم جهانی و استعمار و امپریالیسم دفاع کرد، بهتر از این نمی شود به قتل عام انسان ها صحنه گذارد و شکنجه را تائید کرد، بهترین از این نمی شود جای علت و معلول را عوض نمود، بهتر از این نمی شود مبارزه ی مردم فلسطین را تخطئه نمود و اسرائیل متجاوز و اشغالگر و فاشیست را تبرئه کرد. از چه موقع تا به حال حمایت از مبارزه ی مردم فلسطین به هر صورت و با هر پرچم و انگیزه ای که صورت گیرد مفهوم دامن زدن به اختلافات فلسطین و اسرائیل و ماهیت تفرقه طلبانه و تروریستی دارد. مبارزه ی مردم قهرمان فلسطین بر ضد صهیونیست های اسرائیلی و همدستان ایرانی آنها "تشدید اختلاف" نیست مبارزه ای رهائی بخش برای اخراج آدمخواران صهیونیست از وطن فلسطینی است. فقط مزدوران می توانند واقعیت را چنین معیوب و مغرضانه بیان کنند. از کی تا بحال حمایت از مبارزه ی مردم فلسطین "عملاً جلوی هرگونه چشم اندازی که منجر به حل سیاسی مسألت آمیز این معضل گردد را مسدود" می گیرد؟.

عامل جنگ، فلاکت، بدبختی، بی خانمانی و جنایت در فلسطین صهیونیست های اسرائیلی هستند که حاضر نیستند سرزمین های اشغالی را ترک کرده و به راه حل مسألت آمیز تن در دهند. آنها به زور در فلسطین مانده اند و مردم فلسطین را از وطن خویش اخراج می کنند. فقط یک مزدور اسرائیلی می تواند تا به این حد بی شرمانه قلب حقیقت کند و شرم نداشته باشد. دارو دسته های صهیونیستی منصور حکمت که مأموریت دارند از صهیونیست ها دفاع کرده و در جنبش کمونیستی ایران اخلاص کنند، این وظیفه را به عهده گرفته اند. تئوری های ارتجاعی و غیر طبقاتی این جریان چون ویروسی در میان اپوزیسیون مالیخولیائی و آنهایی که چشمشان به مال و کمک های مالی امپریالیست هاست، دوخته است و رخنه کرده است. این تئوری ها از مبارزه ی طبقاتی بوئی نبرده است و نمی تواند با منطق دیالکتیکی دمخور باشد. تفکر بانیان آن متافیزیکی بوده همه چیز را ایستا می انگارند. برای آنها همه چیز ابدی است و غیر متحرک. مغزشان اجازه نمی دهد پدیده ها را در سیر تحولات خویش مورد ارزیابی قرار دهند. آنها دشمنان دیالکتیک اند. همه ی آنها که هراس دارند از مبارزه ی مردم لبنان و فلسطین به بهانه ی حضور حماس و حزب الله حمایت کنند و یا خواهان خروج بی قید و شرط امپریالیست ها از عراق و افغانستان باشند از این قماشند. همه ی آنها که می خواستند و می خواهند در صورت تجاوز امپریالیست آمریکا و صهیونیست های اسرائیل به میهن ما بجای مبارزه برای حفظ استقلال سیاسی ایران و تمامیت ارضی آن و دفع دشمن خارجی و نیروی امپریالیستی در دو جبهه موهومی بجنگند از این قماشند. همه ی آنها که با چک

بی محل احساس میلیاردری می کنند و با پُر عالی جیبشان خالیست از این قماشند. و حزب ما از افشاء آنها دست بر نمی دارد.

\*\*\*\*\*

## همکاری با اسرائیل جنایت علیه بشریت است

[به نقل از توفان شماره ۱۲۴]

نوار غزه در محاصره‌ی غیرقانونی دولت نژاد پرست اسرائیل است. رژیم مصر و همه‌ی رژیم‌های امپریالیستی نوکر امریکا از محاصره‌ی غیرقانونی و غیر انسانی نوار غزه حمایت می کنند. دولت نژاد پرست، تروریست و فاشیست اسرائیل قصد دارد همه‌ی مردم فلسطین را به قتل برساند. در اینجا سخن نه بر سر مجازات جمعی یک ملت سخن بر سر کشتار جمعی مردم فلسطین و مصادره‌ی سرزمین‌های آنها است. در اینجا پای جنایت هولناک علیه‌ی بشریت مطرح است. همه‌ی این "دموکراسی‌های" غربی و شرقی با خونسردی بر این جنایت، بر این فاجعه‌ی انسانی نظاره می کنند و دم بر نمی آورند. آنها همدست یک تروریسم دولتی صهیونیستی هستند. اینجاست که دست همه‌ی این "دولت‌های مبارزه با تروریسم" رو می شود. همه‌ی آنها همدست تروریست‌ها و به طور مصلحتی خواهان تحقق حقوق بشرند. حقوق بشر در دست آنها ابزار سیاسی برای تحمیل زورگوئی است. در این جاست که بار دیگر این پند در گوش آدم طنین می اندازد:

رو قوی شو اگر راحت جهان طلبی  
که در نظام طبیعت ضعیف پایمال است.

گناه مردم فلسطین چیست؟ گناه نابخشودنی آنها این است که در یک انتخابات دموکراتیک و زیر نظر سازمان‌های بین‌المللی از سازمان حماس که از خواست‌های سیاسی مردم فلسطین و از منافع ملی خویش دفاع می کند و حاضر نیست مانند محمود عباس به آمال ملی مردم فلسطین خیانت کند، حمایت کرده‌اند. مردم فلسطین با شرکت در انتخابات و بیان اراده‌ی قاطع خویش دسیسه‌ای را که امپریالیست‌ها با تحلیل نادرست خود چیده بودند بر هم زدند و این تحلیل نادرست

برای امپریالیست‌ها بسیار گران تمام شد زیرا از این بی‌عد سازمان حماس عملاً مشروعیت یافته بود. شکست کودتای محمود عباس با یاری سازمان موساد بر ضد حکومت قانونی حماس بر محبوبیت سازمان حماس افزود و دارودسته‌ی محمود عباس را که حتی پول و اسلحه پلیس‌اش را از اسرائیل می‌گیرد بکلی بی‌اعتبار کرد. دسیسه‌ی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها دقیقاً به عکس خود بدل شد. امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به مردم فلسطین دیکته می‌کنند که یا تسلیم زورگویی ما شوید و به شرافت و غرور خود تف بیاندازید و نوکری اسرائیل را بپذیرید و یا ما همه‌ی شما را از دم تیغ بیدریغ می‌گذرانیم. به شما آنقدر گرسنگی و تشنگی می‌دهیم تا نابود شوید. یک سرباز اسرائیلی متعلق به سازمان "سکوت را بشکنیم" در گزارش این سازمان در ۲۰۰۹/۰۷/۱۸ از قول فرماندهی خود گفت: "جمله‌ای به ویژه مرا تکان داد. وی گفت: "ظرفیت بیمارستان‌ها در نوار غزه پر شده است. خوشبختانه فلسطینی‌ها به این علت سریع‌تر می‌میرند". برخی تکان خوردند، ولی سایرین واکنشی نشان ندادند". این سیاست رسمی صهیونیستی در برخورد به فلسطینی‌هاست. ولی ملت قهرمان فلسطین حاضر نشد تسلیم شود و به مقابله با صهیونیست‌های اسرائیل پرداخت. مردم فلسطین به خواست‌های سیاسی که حماس طرح کرده بود وفادار ماند زیرا حماس علیرغم ایدئولوژی ارتجاعی از خواست‌های سیاسی ملی مردم فلسطین دفاع می‌کند. تنها عمال اسرائیل می‌توانند مدعی شوند که تضاد میان مردم فلسطین با اسرائیل فاقد ماهیت ملی بوده و تنها یک تضاد مذهبی میان اسلام و یهودیت است. نهضت فلسطین یک نهضت ملی برای آزادی سرزمین فلسطین از دست اشغالگران است. بسیاری از فلسطینی‌ها دارای مذهب مسیحی‌اند ولی در مبارزه‌ی انقلابی نفرت خویش را از اشغال سرزمین فلسطین ابراز می‌کنند. مبارزه‌ای که در فلسطین علیه اشغالگران در گرفته است یک نزاع مذهبی نیست نزاعی برای آزادی ملی است. وقتی که قشون نژاد پرست اسرائیلی‌ها بعد از مدت‌ها محاصره‌ی اقتصادی ناموفق، به نوار غزه حمله کرد و به کشتار مردم عادی دست زده و مدارس و بیمارستان‌ها را نابود نموده و با بمب فسفوری مردم عادی را به قتل رساند همه دیگر می‌دانستند که ما با یک پاکسازی قومی روبرو هستیم. تنها بی‌وجدان‌ها و فاشیست‌ها می‌توانستند دست روی دست بگذارند و مدعی شوند که این مبارزه به ما مربوط نیست. تنها دارودسته‌های پیروان منصور حکمت و چپ‌نماهای سوپر انقلابی ایرانی می‌توانستند مدعی شوند که ما طرف هیچکدام را نمی‌گیریم ما طرفدار "جبهه‌ی سوم" هستیم. کدام جبهه‌ی سوم؟ چنین جبهه سومی وجود ندارد. همه‌ی نیروهای انقلابی فلسطینی، کمونیست‌ها، لامذهب‌ها و مذهبی‌ها متحداً در یک جبهه علیه پاکسازی قومی می‌رزمند. سخن بر سر بود و نبود یک ملت است. همه‌ی ایرانی‌های "جبهه

سومی " متحد بالقوه اسرائیل بودند و هستند. آنها به جای حمایت از ملتی که برای آزادی و بقاء خویش می رزمند و به سرکردگی سازمان حماس به علت وجود همینگونه خیانتکاران پر مدعا و بی عمل گردن نهاده است، لبهی تیز حملهی خویش را بر ضد حماس قرار داده‌اند و برکشتار بربرمنشانهی صهیونیست‌های نژادپرست اسرائیلی مهر تائید می‌زنند. آنها برای جنایات اسرائیل افکار عمومی فراهم می‌کنند و در میان ایرانیان خودفروخته تبلیغ می‌کنند. برخورد آنها مانند برخورد حزب‌اللهی‌هاست که انسان‌ها را به مؤمن و کافر تقسیم کرده و خواهان کشتار همه‌ی کفار هستند. انسانیت در قاموس آنها حرف مفت است. آنها هوادار کمونیسم نیستند زیرا کمونیست‌ها بهترین انسان‌ها و از سرشت ویژه‌اند. آنها یار و یاور فاشیست‌ها هستند که با همان تفکر حزب‌اللهی به مسایل مبارزه‌ی طبقاتی می‌نگرند. حزب ما خواهان تشدید این تضادهاست زیرا تشدید این تضادها است که همراه با سیر تحولاتی که ما از قبل مسیر آنرا پیشگویی کرده‌ایم دست این فرصت طلبان را باز می‌کند و مانع می‌شود با مانورهای اپورتونیستی و عبارات بی‌محتوی دیپلماتیک از پشتیبانی از مبارزه‌ی مشخص مردم فلسطین سرباز زنند.

ایلان پاپه Ilan Pappه یک پژوهشگر و تاریخ‌نگار و کمونیست یهودی در مورد ماهیت سیاست صهیونیست‌ها در فلسطین که هرگز خواهان صلح نیستند و در پی پاکسازی قومی هستند نوشت:

« ... آدم‌هایی نظیر بن‌گوریون در یادداشت‌های روزانه‌ی خویش چه نوشتند؟ " اینجا پر از اجانب‌اند". انسان‌هایی که آنها را پذیرفتند برای آنها اجانب بودند. اگر کسی این را بفهمد طرز تفکر صهیونیستی را فهمیده است. در پس آن چنین برخوردی پنهان است: من این آدم‌ها را نمی‌خواهم، زیرا آنها اجنبی هستند و چیزی را تصاحب کرده‌اند که متعلق به ماست. فلسطینی‌ها بیگانه و اشغال‌گرند و ما آنها را بیرون خواهیم کرد. اگر کسی این را بفهمد درک می‌کند که چقدر سخت است با فلسطینی‌ها وارد مذاکره شود. »

انسانیت ولی نمی‌تواند در مقابل این همه توحش سکوت کند و باید سکوت خویش را با مبارزه‌ی پیگیر بشکند. عده‌ای افراد و سازمان‌های بشردوست که وجدانشان از اینهمه جنایت معذب بود و ریاکاری امپریالیست‌ها و "دموکراسی‌های شرق و غرب" را می‌دیدند مصمم شدند کشتی‌های مملو از آذوقه به نوار غزه بفرستند.

مطبوعات ایران با نقل از خبرگزاری فرانسه نوشتند: "چند مقام فرانسوی که مقدمات این اقدام را فراهم کردند به خبرنگاران گفتند، کشتی‌ها از سواحل کشورهای یونان، ترکیه، سوئد، ایرلند و الجزایر حرکت کردند و قرار است فردا پنجشنبه در مقابل شهر "لیماسول" در جنوب قبرس گرد هم آیند. این کشتی‌ها سپس عازم غزه خواهند شد و روز جمعه یا شنبه به سواحل آن خواهند رسید.

"فرانسواز کاستو" نماینده‌ی سوسیالیست پارلمان فرانسه در یک نشست مطبوعاتی گفت: در کشتی ما سوسیالیست‌ها، دمکرات‌ها و طرفداران محیط زیست حضور دارند، آنها موافق گرایش‌های سیاسی حماس نیستند اما خواهان ارائه‌ی کمک به ملت فلسطین هستند.

از جمله این نمایندگان از مجلس اعیان انگلیس و هنرمندان نیز در کشتی عازم غزه حضور دارند.

این کشتی‌ها محموله‌هایی به وزن پنج هزار تن شامل دارو، سیمان و لوازم‌التحریر به همراه دارند.

با ابتکار عمل یک سازمان غیر دولتی نزدیک به حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه نیز سه کشتی سواحل این کشور را به سوی غزه ترک کردند، همچنین سه کشتی دیگر سواحل یونان را ترک کردند.

"میشل سیبونی" سخنگوی اتحادیه‌ی یهودیان برای صلح در فرانسه گفت: به دلیل محاصره‌ی نوار غزه از سوی اسرائیل این منطقه برای یک و نیم میلیون فلسطینی به یک پادگان تبدیل شده است.

"الیمای بومدین" عضو مجلس سنای فرانسه که از طرفداران محیط زیست است نیز این سؤال را مطرح کرد که چگونه می‌توان به رژیم‌هایی که قصاب است و ۱۴۰۰ نفر را به قتل رسانده جایزه داد؟ منظور وی پذیرش عضویت رژیم صهیونیستی در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی است. بنیامین نتانیاهو نخست وزیر رژیم صهیونیستی قرار است فردا پنجشنبه در نشست این سازمان در پاریس حضور یابد.

واکنش رژیم فاشیستی اسرائیل چه بود؟ کماندوهای ویژه‌ی اسرائیلی در یک حمله‌ی نظامی راهزنانه در آبهای بین‌المللی، برخلاف همه‌ی موازین و حقوق بین‌المللی به یک کشتی غیر مسلح وحشیانه هجوم آوردند و ۱۹ نفر سرنشینان آن را به قتل رساندند. آنها مدعی شدند که تیراندازی آنها اقدامی برای دفاع از خود!! بوده است. کدام دفاع از خود. کسی به ناوگان اسرائیلی‌ها حمله نکرده بود که موجب شود آنها به دفاع از خود بپردازند. تجاوزگران همه اسرائیلی بودند که با بالگردهای نظامی و ناوهای جنگی به کشتی‌های آذوقه حمله می‌کردند. آنها بی‌شرمانه مدعی شدند که سرنشینان کشتی به چوب و چماق و کارد و تیرکمان مجهز بوده‌اند و کماندوهای تعلیم دیده‌ی اسرائیلی برای

دفاع از جان خود در مقابل چماق و تیروکمان و چاقوی آشپزخانه مجبور شده‌اند آنها را بکشند. برای اسرائیل بسیار آسان است که توسط کماندوهای خویش سلاح‌های ساخت ایران و یا چین و روسیه و کره شمالی را به عرشه‌ی کشتی ببرد و با صحنه سازی و فیلمبرداری و جعل سند مانند آموزگار و ارباب بزرگش جرج بوش مدعی شود که همه‌ی اینها جاسوسان ایران‌اند. مگر همین اسرائیلی‌ها نبودند که در چند ماه پیش با هجوم به یک کشتی باربری در آبهای بین‌المللی مدعی شدند که ایران برای حزب‌الله لبنان اسلحه ارسال می‌کرده و آنها با مصادره‌ی کشتی مانع تحویل محمولات نظامی شده‌اند؟ این دروغ شاخدار به قدری وقیحانه بود که همه‌ی مطبوعات ممالک امپریالیستی از این همه تحریک آشکار به خشم آمده بر روی این کثافتکاری سرپوش گذاشتند. هیچکدام از این ممالک حاضر نشدند اسرائیل را برای این عمل راهزانه‌ی دریائی و عوامفریبی محکوم کنند و یا اقدام ریاکارانه‌اش را تائید نمایند. اسرائیل در این مرتبه در واقع به تکرار دروغ قبلی خویش مبادرت ورزیده است.

آش صهیونیستی بقدری شور بود که حتی ممالک اروپائی و آمریکا مجبور شدند آنرا محکوم کرده و در شورای امنیت به محکومیت این عمل جنایتکارانه رأی دهند. ولی رأی بی پشتوانه به چه درد می‌خورد. چطور است که محکومیت ایران به خاطر پافشاری بر حق مسلم مردم ایران تهدیدات نظامی و تحریم اقتصادی را بدنبال می‌آورد ولی جنایات اسرائیل و محکومیت وی در شورای امنیت کوچک ترین عواقبی برای دولت صهیونیستی ندارد؟

دولت امپریالیستی با این مانور خود در پی آن هستند که با وقت‌گذرانی واقعه را بدست فراموشی بسپارند و از همان جائی آغاز کنند که بپایان رساندند. دولت آلمان حتی حاضر نشد جنایات اسرائیل را محکوم کند. انتقاد آنها به اسرائیل تنها این بود که اقدام آنها نامتناسب بوده است. اگر امروز دولت امپریالیستی انتقادی می‌کنند ناشی از دو جنبه است. نخست اینکه اتباع اروپائی، شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و چهره‌های سرشناس از ممالک گوناگون در میان سرنشینان کشتی‌ها بوده‌اند و به راحتی نمی‌شود بر کشتار مردم ممالک خود چشم ببندند و همه‌ی آنها را "تروریست" خطاب کنند و قتلشان را واجب بدانند. اگر در این کشتی‌ها، ایرانی‌ها، افغان‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، پاکستانی‌ها و یا مردم مسلمان بودند فوراً مهر تروریست را بر پیشانی آنها زده بودند و از "واکنش طبیعی اسرائیل برای حفظ امنیتش" حمایت می‌کردند. برای آنها مهم نبود که این اقدام راهزانه، مغایر همه‌ی قوانین بین‌المللی و اقدامی ضد بشری است برای آنها مهم بود که از سرپل امپریالیسم در منطقه دفاع کنند. ما می‌طلبیم که بانیان این کشتار وحشیانه به سرنشینان یک کشتی آذوقه در آب‌های بین‌المللی معرفی و در دادگاه کیفری جهانی محاکمه شوند.



جنبه‌ی دیگر این اقدام بسیار عمیق‌تر از آن است که در ظاهر به نظر می‌آید. امپریالیست‌ها به سرکردگی آمریکا احساس می‌کنند که لجاجت صهیونیستی در فلسطین و سرسختی بنیادگرایان مذهبی در اسرائیل در پذیرش راه حل "دو دولت" در فلسطین و سرباز زدن آنها در از سرگیری مذاکرات با فلسطینی‌ها منطقه را به مرز انفجار رسانده است. این سیاست صهیونیستی به آنجا منجر شده که نه تنها اسلامیت‌ها قدرت بگیرند، نه تنها دولت‌های نظیر جمهوری اسلامی قدرت گرفته، امکان مانور داشته باشند، بلکه حکومت‌های متمایل به آمریکا نیز پایه‌های خویش را از دست داده، میان مردم ممالکشان به شدت منزوی شوند. زورگویی قلدرها در دنیا خشم مردم جهان را شدت بخشیده و دورویی امپریالیست‌ها را در نزد مردم جهان برملا کرده است. دیگر مانورهای "بشردوستانه" و "دلسوزانه"ی آنها اثری ندارد و در سراسر دنیا در میان مردم به جوک بدل شده است. مردم جهان می‌بینند که همه چیز بر مبنای زورگویی و قلدری می‌چرخد و ممالک جهان با یکدیگر دارای تساوی حقوقی نیستند. آنها می‌بینند که تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی آنها هر لحظه در خطر است و ارگان‌های بین‌المللی که باید حافظین این حقوق باشند آلت فعل امپریالیست‌ها هستند. آنها بمب اتمی واقعی اسرائیل را می‌بینند و شاهد خونسردی امپریالیست‌ها هستند در حالیکه همه جا از بمب اتمی موهومی ایران و هوچی بازی بر سر آن سخن می‌رود. این بازی مسخره را نمی‌شود برای مدت طولانی ادامه داد. نمی‌توان مردم جهان را احمق و ساده لوح فرض کرد. نتایج این سیاست امروز برضد امپریالیست‌ها سربرافراشته است و آنها را در میان مردم جهان به انزوا کشانده است. این است که امپریالیست‌ها قصد دارند اسرائیل را گوشمالی دهند، به اسرائیل فشار آورند تا در همان کادری حرکت کند که منافع مجموعه‌ی سامانه‌ی امپریالیستی را حفظ می‌کند. بنظر نمی‌رسد که بدون رضایت امپریالیست‌ها، بدون فشار ممالک عربی به آنها به ویژه به آمریکا و به فرانسه که مناسبات حسنه با ممالک عربی دارد کسی موفق شود برای نوار غزه ۸ کشتی کرایه کند و از بنادر گوناگون با هماهنگی حرکت نماید و آذوقه جمع‌آوری کند. مسلماً آنها به این ابتکار مردم انسان دوست و معترض به جنایات اسرائیل میدان داده‌اند. در این واقعه منافع کاملاً متضاد و متفاوتی فصل مشترک پیدا کرده‌اند. این اقدام به هر صورت مثبت و ضربه‌ای کاری به صهیونیست‌هاست. امپریالیست‌ها به این چشم پوشی مجبور بوده‌اند زیرا که در غیر این صورت مهار مسائل از دستشان خارج می‌شد و همیشه در مقابل اعمال واقع شده‌ی اسرائیلی‌ها قرار می‌گرفتند. اسرائیلی‌ها فکر می‌کردند همان طور که در عرصه‌ی داخلی با سیاست خانه سازی و دیوار کشی، جهانیان را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهند در عرصه‌ی سیاست خارجی نیز می‌توانند

سر خود عمل کنند بدون اینکه از عواقب آن ترسی به خود راه دهند. تهدید حمله به ایران و مانورهای نظامی آنها و اعلام اینکه سر خود به چنین کاری دست می‌زنند، نمی‌تواند در ممالک امپریالیستی ایجاد واهمه نکند. یک سیاست ماجراجویانه، دسیسه‌گرا و تحریک‌آمیز می‌تواند منطقه را به آتش و خون بکشد که عواقب آن بر کسی روشن نیست. گوشمالی اسرائیل در خدمت منافع راهبردی امپریالیست‌هاست. ولی برخورد فاشیستی اسرائیل برای همه ناگهانی و غیر قابل محاسبه بود. شدت عملی که اسرائیل به صورت تحریک‌آمیز و با زور دروغ و دغل به کار گرفت افکار عمومی مردم جهان را به هیجان در آورد. میلیون‌ها مردم جهان به خیابان‌ها ریخته و بر ضد صهیونیست‌های اسرائیلی به تظاهرات پرداختند. این تظاهرات میلیونی در سراسر جهان حتی محمود عباس دست‌نشانده را نیز وادار کرد که از مبارزات مردم فلسطین حمایت کند. ضربه‌ای که در عرصه‌ی سیاست خارجی به اسرائیل خورد قابل ترمیم نیست. ترکیه در روابط خود با اسرائیل تجدید نظر کرد. ترکیه پایگاه مهمی برای اسرائیل بود. ترکیه به مرکز دسیسه و جاسوسی و توطئه صهیونیست‌ها بدل شده بود. این فشار در داخل اسرائیل به دولت آن، آنها را وادار کرد به عقب‌نشینی تن در دهند. تئمه‌ی آبروی اسرائیل نیز برباد رفت.

در مرز مصر حلقه‌ی محاصره به طور موقت شکست. شکست حلقه‌ی محاصره‌ی نوار غزه ادامه خواهد یافت. صهیونیست‌ها دیگر قادر نخواهند بود اراده‌ی مردم فلسطین را به یاری محمود عباس درهم شکنند. مقاومت مردم در نوار غزه، چه خواهیم و چه نخواهیم به رهبری سازمان حماس، مواضع حماس را تقویت خواهد کرد و زیر پای محمود عباس را جارو می‌کند. اسرائیل با سیاست آدمکشانه‌ی خویش قادر نخواهد شد به مردم فلسطین گرسنگی و تشنگی دهد و آنها را به مرگ تدریجی محکوم نماید. هم‌اکنون موج عظیمی از حمایت مردم جهان و دول جهان از مبارزه‌ی مردم فلسطین برخاسته است. مردم جهان به دنبال "جبهه‌ی موهومی سوم" نیستند. آنها شرط پایان محاصره‌ی نوار غزه را سلب اختیار از سازمان منتخب حماس قرار نداده‌اند زیرا در آن صورت در کنار اسرائیل و امپریالیست‌ها خواهند بود. شکست محاصره‌ی نوار غزه، شکست تئوری‌های پوچ و ارتجاعی "جبهه‌ی سوم" و حمایت از مبارزه‌ی غیر مشخص و نامرئی "مردم فلسطین" می‌باشد. مردم جهان از واقعیت‌ها حرکت می‌کنند و نه از ذهنیات و مهمل بافی‌های تئوریک و دیپلماتیک مغزهای مالیخولیائی برای فرار از موضعگیری‌های مشخص، مردم جهان می‌روند تا مشکلات را حل کنند و نه اینکه راه فرار تئوریک برای آسودگی وجدان و بیعملی خویش پیدا کنند. شکست محاصره‌ی نوار غزه به بهائی سخت برای امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها تمام می‌شود و مبارزه‌ی مردم فلسطین را ارتقاء خواهد داد. رفقا

و هواداران حزب ما باید در تمام این اعتراضات بر ضد آدمکشی صهیونیست‌ها شرکت کنند و فریب کسانی را نخورند که مردم را از شرکت در این نمایشات اعتراضی به این بهانه که به نفع حماس تمام خواهد شد منع می‌کنند. این جریان‌ها چه بخواهند و چه نخواهند ستون پنجم صهیونیسم در ایران هستند. هنر آنها تنها این است که در زمان تجاوز احتمالی آمریکا به ایران در جانب آمریکائی‌ها و اسرائیلی‌ها قرار بگیرند. در اینجا سخن بر سر دو سیاست راهبردی در جهان امروز است. یا باید به مبارزه‌ی طبقاتی وفادار ماند، به حقوق ملت‌ها احترام گذارد، از حق حاکمیت و تمامیت ارضی آنها حمایت کرد و از مبارزه‌ی ملی و ضد امپریالیستی آنها دفاع نمود و یا باید در کنار امپریالیست‌ها با تئوری‌های منصور حکمتی "به من چه و لاش کن"، و یا "بی طرفی در جنگ گلاذیتورها" قرار گرفت، راه دیگری نیست. سیر حوادث تا کنون صحت نظریات حزب ما را نشان داده و از این به بعد نیز نشان خواهد داد. مسلح به مارکسیسم لنینیسم بودن این مزایا را نیز دارد.

\*\*\*\*\*

## از کتابسوزی تا آدمسوزی فقط یک گام است

[به نقل از توفان ۱۲۸]

جنگالی که بر سر آتش زدن قرآن در آمریکا بر پا شد ما را بر آن داشت تا بار دیگر در مورد راه صحیح برخورد به مذهب دست به قلم بریم. یک کشیش گمنام آمریکائی که گویا زبان انگلیسی را نیز با مشکلات حرف می‌زند بنام تری جونز متعلق به کلیسای انجیلی شهر کوچک گینزویل در فلوریدا جشن کتابسوزان راه انداخت و مردم را فراخواند در جشن آتش زدن قرآن شرکت کنند. این کشیش در حال حاضر شهرت جهانی یافته و نامش بر سر زبانهاست. برخی اوقات دیوانه‌ای سنگی به چاه می‌اندازد که صداها عاقل از بیرون آوردن آن عاجزند و این حکایت این آقای کشیش در آمریکاست. جشن کتابسوزان که به استناد آزادی بیان صورت می‌گیرد طبیعتاً نقض غرض است و نمی‌تواند این گونه تفسیر مورد تردید قرار نگیرد این اقدام مانند آن می‌ماند که کسی به استناد آزادی بیان جلوی آزادی بیان سایرین را بگیرد. تاریخ نشان داده که فاصله‌ی میان کتابسوزی و آدمسوزی فقط یک گام است. کتاب‌ها را که سوزاندی و کسی دم بر نیآورد، می‌توان معتقدان به آن کتاب‌ها را نیز با خیال

راحت از سر راه برداشت. کتابسوزی مقدمه‌ی آدمسوزی است. ولی آیا می‌شود بیش از یک میلیارد انسان مسلمان را که به قرآن اعتقاد دارند با بمب‌های خوشه‌ای، فسفری، میکروبی، شیمیایی و آغشته به رادیو آکتیو و... به قتل رسانید؟ پاسخ به این پرسش مسلماً منفی است. دوران جنگ صلیبی به پایان رسیده است و برای بشریت راه گشا نیست.

نشریه‌ی کلنر اشتات آنسایگه در شماره ۵ اکتبر ۲۰۱۰ خود خبر می‌دهد که ساکنین آبادی نشین‌های یهودی به یک مسجد مسلمانان در بتلهایم حمله کرده تعدادی قرآن سوزانده، فرش‌های مسجد را به آتش کشیده بر ضد مسلمانان و پیامبر اسلام به زبان عبری به درو دیوار شعار نوشته و مسجد را در حالی که می‌سوخته ترک کرده‌اند. بنا به ادعای شهود این نخستین اقدام آنها نبوده است. فلسطینی‌ها معتقدند که این عملیات سازمانیافته و تحریک‌آمیز برای ایجاد یک جنگ مذهبی است. آیا می‌توان بروز این وقایع همزمان را در آمریکا، اروپا و اسرائیل اتفاقی دانست؟

هواداران آتش زدن قرآن که خود از بنیادگران مذهبی مسیحی و یا یهودی هستند با این اقدام تحریک‌آمیز آهنگ آن دارند تا با اسلام مبارزه کنند. توگوئی که مذهب اسلام تنها مذهبی است که عقبگرا و ضد پیشرفت و علم است. استدلال آنها این است که ما از حق آزادی بیان و حقوق دموکراتیک شهروند آمریکائی و ما اضافه می‌کنیم شهروند اروپائی استفاده می‌کنیم و قرآن را آتش می‌زنیم. لازم به توضیح نیست که هیچکدام از مذاهب توحیدی حقوق دموکراتیک شهروندان را به رسمیت نمی‌شناسند و مردم را فاقد قدرت تشخیص دانسته و رهبری پیامبران را برای ممانعت از "انحراف و فساد" آنها ضروری می‌دانند و مسیحیت و یهودیت مذاهب مجزائی نیستند. دموکراسی و مذهب مانند آب و آتش‌اند. اینکه به یکباره کشیشی به یاد دموکراسی و حقوق شهروندی می‌افتد و برای سرکوب مخالف مذهبی به این اسلحه توسل می‌جوید بسیار سوء ظن برانگیز است. در آلمان کشیش‌ها سال‌ها در حجره‌های خویش به جوانان و کودکان تجاوز می‌کردند و بر روی برملا شدن اعمال زشتشان سرپوش می‌گذاشتند و زمانی که برحسب اتفاق پرده از واقعیهی زشتی به کنار می‌رفت دادگاه ویژه روحانیت در درون کلیسا به آن رسیدگی می‌کرد و بر روی آن ماله می‌کشید. دادگاه ویژه روحانیت در قرن بیست و یکم در اروپا تحت کنترل قوهی قضائیه نبود و در خارج از چارچوب آن عمل می‌کرد. رسانه‌های گروهی در حمایت ضمنی و یا مصلحتی از مذهب و کلیسای پرنفوذ کاتولیک بر این افتضاح شرم‌آور حقوقی دست نمی‌گذاشتند و آن را به بحث افکار عمومی برای تنویر آنها نمی‌گذاشتند به طوریکه مردم عادی فکر می‌کردند همه در مقابل قانون از حقوق مساوی برخوردارند و قانون استثناء را نمی‌پذیرد. آنها

نمی دانستند که کلیسای کاتولیک مصونیت قضائی دارد و قدرت قوهی قضائیه قادر نیست از در کلیسا به درون رود. دادستان حق نداشت کشیشی را به جرم تجاوز مورد تعقیب قانونی مانند هر شهروند عادی آلمانی قرار دهد. در این جا روحانیت مدافع حقوق شهروندی و برسمیت شناختن قوهی قضائیه نبود و از حقوق ویژهی خویش که متعلق به دوران بربریت بود دفاع می کرد.

استفاده از حقوق مدنی برای روحانیت تا جایی برد دارد و مورد احترام است که منافع آنها را تأمین کند. البته بسیاری از سیاستمداران لامذهب نیز چون میدان را برای تبلیغات سیاسی جانبدرانهی خویش مناسب می دانند و می خواهند تجاوز به عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین و... توجیه کنند در شیپور مبارزه با اسلام می دمند تا افکار عمومی لازم را برای قتل عام مسلمانان و به زیر سلطه کشیدن کشورشان فراهم آورند.

واقعیت مذاهب بیانگر نادانی عمومی است. هرچه بشریت به آموزش و علم بیشتر دسترسی پیدا می کند از دامنهی نفوذ مذهب کاسته می شود. مذهب در زمینی رشد می کند که کود آن بی سواد و عقب ماندگی است. مذهب دواي درد همه نادانستنی هاست، بذر مذهب در زمین جهل کاشته می شود و می روید و لذا تنها با این ارزیابی ریشه‌ای است که می توان راه مبارزه با مذهب به عنوان افیون توده‌ها را پیدا کرد.

در مبارزه با مذهب نمی توان به زور اسلحه متوسل شد و با قهر و اجبار مردم را وادار کرد از تعلقات مذهبی و اعتقادات دینی خویش دست بردارند. این اعتقادات ریشه‌ای چند هزار ساله در میان مردم دارند و زمینه‌های مادی برچیدن آن که به درجهی آگاهی عمومی نیاز دارد هنوز به طور کامل فراهم نشده است. این است که شمشیر کشیدن بر روی مذهب و از جمله مذهب اسلام دواي درد نیست و نظر کسی را نسبت به اسلام تغییر نمی دهد برعکس منجر به آن می شود که مسلمانان و نه تنها مسلمانان حتی اتباع لامذهب این ممالک نیز خود را مورد تعرض و تهاجم حس کنند و در مقابل یورش دشمن مذهبی که در حقیقت انگیزه‌ی سیاسی را به یدک می کشد جبهه گیری کرده به یورش متقابل دست زنند. ما از شکست بیسمارک در آلمان در مبارزه با مذهب با توسل به زور سخن نمی رانیم چون به گذشته نزدیک تعلق ندارد ولی خوب است به گذشته نزدیک و تجربه‌ی چند ده سال اخیر نظری افکنیم.

نازی‌ها در جنگ جهانی دوم میلیون‌ها یهودی را سربه نیست کردند و بطور سیستم یافته و ماشینی تصمیم گرفتند آنها را از بین ببرند. آیا در کارشان موفق شدند؟ هرگز! نتایج کار نازیها واکنشی را در جهان و در میان یهودیان موجب شد که از آن واکنش کشور متجاوز و صهیونیستی اسرائیل پدید آمد که خودش با عدم آموزش از گذشته مانند نازی‌ها در پی قتل عام فلسطینی‌هاست.

دولت ایران سال‌هاست که بهائیان را مورد تضييق و زندان و شکنجه و اعدام قرار می‌دهد و اماکن مقدس آنها را نابود می‌سازد و جان و مال و ناموسشان را آزاد اعلام می‌کند. آیا رژیم اسلامی ایران قادر شده است از نفوذ بهائیان بکاهد؟ هرگز! قرن‌ها اکثریت سنی، شیعیان را مورد تعقیب و آزار قرار می‌دادند و ما با آخرین نمونه‌ی آن در لبنان و عراق و عربستان سعودی و یمن و بحرین و پاکستان و... روبرو هستیم. آیا آنها قادر شده‌اند از نفوذ شیعه جلوگیری کنند؟ هرگز! برعکس این اقدامات موجب مظلوم نمایی این مذاهب شده و زمینه‌ی همبستگی و قدرت آنها را افزایش داده است.

امپریالیست‌ها که هم اکنون در ممالک اسلامی در جنگی جنایتکارانه درگیرند به تبلیغات ضد اسلامی نیاز دارند. آنها از اسلام هیولائی می‌سازند که گویا تمام زندگی خصوصی و دستاوردهای مردم غرب را تهدید می‌کند و با ایجاد چنین فضائی از ترس و وحشت اشغال سرزمین‌های دیگران را توجیه می‌کنند. امپریالیست‌ها دفاع از منافع اقتصادی کنسرن‌ها را با پرده‌ی استتار حمایت از حقوق مدنی و دموکراتیک و حقوق بشر می‌پوشانند تا مردم خویش را برای دادن قربانی در عراق و افغانستان آماده کرده اشغال سرزمین‌های فلسطینی را توجیه نمایند. افکار عمومی فکر می‌کند که این همه مخرج و قربانی برای حفظ دستاوردهای بشریت و نوع زندگی غربی که آنها برگزیده‌اند ضرورت دارد.

این اقدام کشیش آمریکائی که باید در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۰ سالگرد تخریب برج‌های دوقلوی تجاری در نیویورک صورت می‌گرفت موجهی از حمایت افکار عمومی آمریکا را به همراه داشت و برنامه ریزان توانستند تا آنجا که نیازشان ایجاب می‌کرد از آن استفاده‌ی تبلیغاتی کنند. سپس فرماندهی ارتش آمریکا در افغانستان و شخص اوپاما وارد میدان شدند و با تکیه بر خطراتی که این اقدام می‌تواند برای سربازان آمریکائی و اتباع آمریکائی در جهان داشته باشد کشیش ماجراجوی آمریکائی را رام کردند که از قرآن سوزی فعلاً دست بردارد.

اوپاما گفت: "این اقدام گروه القاعده را تقویت کرده و می‌تواند به خشونت‌های جدی در کشور پاکستان و افغانستان منجر شود".

ریشه‌ی بازگشت به اصل و پناه بردن به مذهب در تهاجم جهانی سرمایه برای هویت زدائی ملت‌ها، برای سامان دادن برده داری مدرن است و این در شرایط تسلیم رویونیسم در زیر نقاب سوسیالیسم در دوران جنگ سرد به امپریالیست‌های جهانخوار و متجاوز، به بحران هویت سیاسی - اجتماعی - ایدئولوژیک بر جوامع منجر شد که سایه‌ی سنگینش را بر سر آنها افکنده است. فرار به عقب، بازگشت به منشاء در جستجوی هویت جدید برای تعریف

موجودیت خویش آنهم در متن نادانی عمومی از ناگزیری وضع فعلی منشاء می‌گیرد.

بیش از یک میلیارد انسان روی کره زمین به قرآن به عنوان کتاب آسمانی احترام می‌گذارد. در همین سرزمین ایران که یک رژیم اسلامی خونخوار، فاسد و آدمکش بر سر کار است و مردم دستشان از دست آنها بر هواست و مستمراً به جمهوری اسلامی توهین می‌کنند، جسارت آنرا را ندارند که قرآن را کتاب مقدس به حساب نیاورند. در ایران در خانه‌ای نیست که قرآن یافت نشود.

آیا با این وضعیت چنین بسیجی برای توهین و تحقیر قرآن برای بی اعتبار کردن دین اسلام موفقیت آمیز است؟ مسلماً این عمل با شکست کامل روبرو می‌شود و بنیادگرایی را تقویت می‌کند.

فراموش نکنیم که در سال گذشته یک روزنامه نگار اروپایی کاریکاتوری از پیامبر اسلام به عنوان تروریست کشیده بود. این عمل وی که با همین اصل آزادی بیان و احترام به دموکراسی با جنجال رسانه‌های غربی توجیه می‌شد و مورد حمایت قرار گرفت آغاز آتش زدن قرآن است. اگر کسی که قرآن بر وی نازل شده تروریست است پس قرآن‌اش نیز تروریستی است. اگر می‌شود پیامبری را به استناد اصل آزادی بیان تروریست نامید و تصاویرش را به مسخره ترسیم کرد و آتش زد چرا نشود کتابش را آتش زد. موافقت با کار نخست منطقاً موافقت با کار بعدی را به دنبال دارد و موجب تناقض نباید بشود. ولی تناقض گوئی غربی‌ها که اقدام نخستین را صحیح ارزیابی کرده و اقدام دومی را نادرست می‌دانند از فقدان اصولیت آنها ناشی شده و این تناقض ناشی از ریاکاری آنهاست. اصل آزادی مذاهب و آزادی بیان که در قوانین اساسی این ممالک ذکر شده است با تفسیر قوه‌ی مجریه بر اساس مصالح سیاسی روز تفسیر می‌شود.

پیروان منصور حکمت که سیاست ضد مذهبی آنها در خدمت صهیونیست‌ها و بنیادگرای مسیحی است با افتخار از تروریست خواندن پیامبر اسلام حمایت کردند، در تائید سیاست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها اعلامیه پخش کردند و به عنوان مسلمانان توبه کار سازمان علم نمودند و در کنار صهیونیست‌ها همه‌ی حقوق دموکراتیک مهاجرین مسلمان را در اروپا در کنار نازی‌ها و صهیونیست‌ها بزیر پا گذاردند. باید از آنها پرسید که چرا در جشن کتابسوزان که نتیجه‌ی منطقی اقدامات گذشته‌ی آنهاست شرکت نمی‌کنند؟ به چه مناسبت رهبران این جریان صهیونیستی در شهر کلن آلمان فدرال مراسم چهارشنبه سوری آتش زدن قرآن را به استناد حمایت از آزادی اندیشه و بیان، مطرح نمی‌کنند؟ از چی می‌ترسند؟

حقیقت این است که این عده در کادر سیاست امپریالیست آمریکا که خطوط اساسی آنرا می توان در اثر ساموئل هانتینگتون تحت نام "نزاع تمدن‌ها" یافت حرکت می کنند و با اشاره‌ی دست اوباما بالا و پائین می روند. وگرنه اگر ذره‌ای به اصول ادعائی خویش اعتقاد داشتند باید مراسم قرآن سوزی راه انداخته، فراخوان می دادند و از کشیش آمریکائی مانند بار گذشته که از کاریکاتورریست دانمارکی حمایت نمودند پشتیبانی می کردند. این تناقض گوئی و سردرگمی آنها در بهترین حالت ناشی از آن است که آنها ماهیت این مبارزه‌ی را که در گرفته است نمی بینند و نمی فهمند. آنها در سطح باقی می مانند و تصور می کنند که گویا واقعاً نزاع بر سر آن است که یکی هوادار تمدن و ضد مذهب است و دیگری هوادار مذهب و دنباله رو سنت است. در حالیکه این یک مبارزه‌ی سیاسی است و باید آنرا در کادر سیاست نظم نوین امپریالیست آمریکا و سیاست‌های راهبردی آن تحلیل کرد.

مبارزه با مذهب، مبارزه با نادانی و جهل عمومی است و این امری نیست که در طی ده‌ها سال عملی باشد. به این جهت کمونیست‌ها همیشه مبارزه با مذهب را در متن مبارزه‌ی طبقاتی دیده و از دریچه‌ی منافع مبارزه‌ی طبقاتی به آن برخورد کرده‌اند. یک کارگر نمازخوان که در تظاهرات و اعتصاب شرکت می کند و قرآن کوچکی در جیب دارد، صدها بار ارزش و تأثیرش برای مبارزه بیشتر از یک روشنفکر ژيگولوئی است که در کافه‌ای در کلن نشسته می‌گساری کرده و قرآن را آتش می زند و برضد پیامبر اسلام به عنوان فرد تروریست اعلامیه پخش می کند. مبارزه با مذهب مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه‌ی طولانی است که حتی بعد از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در کشور نیز به پایان نمی رسد. باید ریشه‌های رشد مذهب را با تنویر افکار و اقناع خشک کرد و نه با چوبه‌ی دار.

\*\*\*\*\*

## مبارزه با دین بر متن مبارزه‌ی طبقاتی

[به نقل از توفان شماره ۱۲۹]

اندیشمندان ضد کمونیست در تحلیلیشان از اوضاع کنونی جهان مدعی می شوند که خصلت سیاسی جهان کنونی را تضاد میان اسلام و میلیتاریسم آمریکا تعیین



می کند. این تئوری ارتجاعی با نگارش سناریوی سفید و سیاه، مبارزه‌ی طبقاتی را بدور انداخته و به جای آن با ساموئل هانتینگتون در عرصه‌ی نبرد فرهنگ‌ها متحد شده و افکار عمومی را بر ضد مسلمانان تحریک می کند. آنها بجای اینکه به اثر داهیان‌هی مارکس توجه کنند که در بیانیه‌ی حزب کمونیست می آورد:

تاریخ کلیه‌ی جوامع بشری از کمون اولیه تا کنون تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه میان ستمگران و ستمکشان به عنوان موتور تاریخ بوده است، تاریخ جاری جهان را نه مبارزه میان ستمکشان مستقل از دین و نژاد و رنگ پوست و زبان و ملیت علیه‌ی ستمگران بلکه مبارزه میان مسلمانان و نظامیگری آمریکا می دانند (توجه کنید نظامیگری آمریکا و نه امپریالیست آمریکا-توفان).

این جعل تاریخ و سوسیالیسم علمی بویژه وقتی تحت لوای کمونیسم صورت می گیرد، نتایج دردناکی دارد، زیرا از طرفی این افراد را به بلندگویان اسرائیل در دنیا بدل می کند که کرده است و در عمل آنها را متحد سلطنت طلبان و امپریالیست آمریکا می گرداند که کرده است و از جانب دیگر در ممالک سرمایه‌داری پیشرفته آنها را به یکی از ارکان‌های مبارزه بر ضد خارجیان و حقوق دموکراتیک آنها بدل می نماید که کرده است. این عده در دشمنی هیستریک با اسلام به همدست صهیونیست‌ها و فاشیست‌ها بدل می شوند. در حالیکه عوامفریبانه و مکارانه عربده می کشند که هوادار آزادی‌های بی قید و شرط هستند وقتی بحث بر سر حقوق مسلمانان است از هیچ عملی برای ایجاد محدودیت برای آنها رویگردان نیستند. آنها در حرف از دموکراسی ناب برای عوامفریبی استفاده می کنند ولی در عمل باید همانی را اجراء کنند که به آن اعتقاد دارند و آن هیچ چیز بجز آن نیست که دموکراسی طبقاتی است و از این ابزار برای تحکیم قدرت سیاسی استفاده می شود.

یکی از بحث‌هایی که در این عرصه در گرفته است این است که آیا مسلمانان حق دارند در شهرهای اروپا برای خویش اماکن مذهبی بسازند یا خیر؟ صورت مسئله در اینجا با سوء نیت مطرح است. زیرا تمام کارزاری که براه افتاده است نه بر ضد مذهب بطور کلی یعنی مسیحیت و یهودیت است، بلکه تنها بر ضد اسلام است. همین طرح نادرست صورت مسئله حاکی است که مبارزه‌ای که در می گیرد نه بر ضد جهالت و نادانی بطور کلی، نه بر ضد خرافه مذهبی بطور کلی، بلکه بر ضد یک قاعده‌ی استثنائی و از من در آوردی بنام اسلام است. توگویی سایر مذاهب همه پاک و پاکیزه‌اند و به تحمیق افکار عمومی و انسان‌ها مبادرت نمی ورزند و این تنها اسلام است که در پی فریب مردم است.

می شود با روحیه‌ی مسلمان ستیزی و نژادپرستی و خارجی ستیزی به این مسئله پاسخ گفت و با سلاح دشمنی با مذهب به جنگ مذهب اسلام رفت و برخوردی غیر دموکراتیک را بر پرچم خویش به نگارش در آورد، ولی

می توان در عین حال به قوانین مدنی و قانون اساسی و چگونگی حقوقی که در آن نسبت به مذاهب در نظر گرفته شده است توجه کرد و پرچم حمایت از دموکراسی و حقوق شهروندان را بدست گرفت. این قوانین مندرج در قانون اساسی که ناظر بر جدائی دین از حکومت است، دست‌آورد بشریت بوده و در آن به عنوان حقوق بورژوائی حدود و ثغور اعتقادات و فعالیت‌های مذهبی در متن قانون با علم به جدائی دین از حکومت تعیین شده است. دولت بورژوائی نسبت به مذهب باید بی طرف باشد. آزادی فعالیت مذهبی را باید برای همه بطور مساوی برسمیت بشناسد. این حق دموکراتیک است. همانگونه که نمی توان کسی را به علت اعتقادات مذهبی از حق رأی دادن محروم کرد، نمی توان وی را نیز از انجام فرایض مذهبی و پیروی از اعتقاداتش باز داشت. تا موقعی که قوانین اساسی مورد احترامند باید این حقوق قانونی را برای همه برسمیت شناخت.

این سنگ بنای دموکراسی و همزیستی مردم در یک جامعه دموکراتیک است. اگر بنا شود حق یک مسلمان را در بنای اماکن مذهبی به علت مسلمان بودن از وی گرفت بهمین بهانه می توان وی را از حق انتخاب کردن و یا انتخاب شدن محروم کرد کاری که مشابه آنرا در نوار غزه می کنند و آراء مردم فلسطین را که حماس را به عنوان نماینده سیاسی خویش انتخاب کرده‌اند به رسمیت نمی شناسند. طبقات حاکمه همواره مترصدند که حقوق و آزادی‌های دموکراتیک را از بین ببرند. برای حفظ و بقاء این حقوق باید همواره مبارزه کرد و بیدار بود. بیچاره آن انتقامجو و کینه توزی که فکر کند با حمله به حقوق مدنی مسلمانان حقوق مدنی خودش خدشه دار نمی شود. این دشمنان دموکراسی بر شاخه نشسته و آنرا از بن اره می کنند.

عده‌ای فکر می کنند که مبارزه‌ی ضد مذهبی یعنی زندان، شکنجه و اعدام. جرج بوش این اسلام ستیزی را در منطقه با قتل عام میلیون‌ها انسان، آزموود و شکست خورد. جلوگیری از حق بیان دموکراتیک مذهبیون و نقض حقوق قانونی آنها در ممالک میزبان که بر اساس قوانین دموکراتیک این کشورها در اختیار آنها گذاشته شده است درست نتایج معکوس، آنها به ضرر نیروهای انقلابی و دموکرات بیار می آورد. اگر اسلام بنیادگرا خطرناک است، چرا کمونیسم بنیادگرا خطرناک نباشد. امروز مد است که اسلام بنیادگرا تروریست است، مگر کمونیستها سال‌ها مجبور به حمل این برچسب از جانب امپریالیست‌ها نبودند و نهضت‌های آزادیبخش در جنوب شرقی آسیا و افریقا به عنوان جریان‌های تروریستی مورد تجاوز قرار نمی گرفتند؟ آمریکائی‌ها سال‌ها یعنی تا همین دهه‌ی نود قرن گذشته به کمونیست‌ها روادید ورود به آمریکا را نمی دادند، تفتیش عقاید می کردند، زیرا کمونیسم را مساوی بیماری قرار داده و

کمونیست‌ها را دارای بیماری واگیر دانسته و تروریست معرفی می‌کردند. حال واژه‌ی کمونیسم را به تروریسم تغییر داده‌اند و به تروریست‌ها روایت نمی‌دهند و اینکه تروریسم چه تعریفی دارد تا کنون در هیچ کجای جهان موفق به تعریف آن نشده‌اند زیرا که این یک مفهوم حقوقی نیست، مفهوم سیاسی است و سیاست نیز علم طبقاتی است و منافع طبقات را در نظر می‌گیرد و منافع آشتی‌ناپذیر طبقات را نمی‌شود با هم جمع کرد.

جالب است مسلمان ستیزها که همدست صهیونیست‌ها هستند، با فاشیست‌ها راه می‌افتند و مخالف ساختن مسجد برای مسلمانان می‌شوند. آنها واقعاً اگر یک جو صمیمیت داشته باشند و ریگ در کفشان نباشد باید علیه‌ی کلیسا و کِنِشت نیز نمایشات اعتراضی بگذارند ولی از این کار پرهیز می‌کنند. اگر در قوانین اساسی ممالک میزبان، دولت از مذهب جداست، اگر دولت باید روش بی‌طرفانه نسبت به مذاهب داشته باشد منطقاً باید به عنوان یک انسان دموکرات که حقوق مدنی را برای همه‌ی انسان‌ها به رسمیت می‌شناسد، باید از این حق دموکراتیک دفاع کرد. مذاهب خوب و بد ندارند همه‌ی آنها ارتجاعی و خرافات محض هستند. مخالفت ما با مخالفین بنای مساجد دفاع از یک دست‌آورد بشریت و یک حق دموکراتیک است. این وظیفه‌ی دولت نیست که با قانون تقلبی یک اصل اساسی قانون اساسی را به زیر پا بگذارد. این وظیفه‌ی شهرداری‌هاست که ببینند از نظر نقشه‌ی شهر، شهرسازی و امکانات آبادانی و تأمین احتیاجات یک مسجد، ساختن آن در این یا آن محل منع قانونی دارد یا ندارد. دولت در مقابل مذاهب باید بی‌طرف باشد. متأسفانه لابی صهیونیستی در اروپا قوی است و با هزینه‌های گزاف می‌خواهد با اسلام ستیزی استتاری بر جنایتهای ضد بشریش در منطقه بکشد و ایرانیانی که دنباله‌رو تئوری‌های ارتجاعی منصور حکمت هستند در خط نخست جبهه‌ی صهیونیست‌ها برای مسلمان‌کشی قرار دارند و رسانه‌های گروهی اروپا نیز آنها را تقویت می‌کنند.

هیچوقت با گردن کلفتی قانونی و استناد به اکثریت نادان و مغرض نمی‌توان برضد جهل عمومی مبارزه کرد. آنها که با آتش زدن قرآن موافقت، با کاریکاتور محمد به عنوان تروریست موافقت با ممانعت از ساختن مسجد موافقت در مبارزه با مذهب به هیچ جا نمی‌رسند و بهترین تقویت‌کنندگان جهالت و نادانی و کینه‌توزی هستند. آنها به انسان‌ها و حیثیت و توانائی‌های آنها اعتقادی ندارند.

ما می‌توانیم این پدیده را با مبارزه‌ی کمونیست‌ها برای ایجاد تساوی حقوق زن و مرد در تمام زمینه‌های اجتماعی مقایسه کنیم. وقتی ما از یک حق دموکراتیک بورژوائی به دفاع برمی‌خیزیم آن را مشروط بر این نمی‌کنیم که فلان زن مسلمان بنیادگرا، صهیونیست، فاشیست، مسیحی ارتجاعی و یا کمونیست است. اساساً مهم نیست این زن مفروض دارای کدام اعتقادات و ایدئولوژی است. این

به رسمیت شناختن حقوق بورژوائی به مفهوم آن است که ما برای آنچه که نبوده است و تا کنون به عنوان اسلحه‌ی تبعیض در دست مردان و یا طبقات حاکمه مورد استفاده قرار می‌گرفته است و پایه‌ی مردسالاری در جامعه است مبارزه می‌کنیم. مبارزه برای کسب این حقوق بورژوائی مبارزه برای رفع تبعیض بطور کلی است. حال اگر کسی پیدا شود که اساس را نه بر رفع تبعیض، بلکه بر ایجاد تبعیض بگذارد در هیچ زمینه‌ای دموکرات نیست، اساساً مفهوم دموکراسی بورژوائی را نفهمیده است و کلاش است. جامعه‌ای را تصور کنید که عده‌ای با نقاب کمونیست و یا کمونیست کارگری حاضر شوند و مدعی شوند ما هوادار تساوی حقوق زن و مرد هستیم ولی زنان سلطنت طلب، مسلمان مجاهد و یا غیر مجاهد و... حق ندارند از این حقوق برخوردار باشند، آنوقت چنین جامعه‌ای نه ارباب دموکراسی بورژوائی است و نه صاحب یک جامعه‌ی کمونیستی. این جامعه‌ی فاشیستی و صهیونیستی است که در آن فقط یهودیان صاحب حقوق‌اند.

صورت مسئله این نیست که باید جلوی بنیادگراها را گرفت یا نگرفت، صورت مسئله این است که با نادانی چند هزارساله با چه طریقی باید مبارزه کرد. می‌شود مبارزه با مذهب را جنگ گلاادیاتورها دید و می‌شود برای مبارزه با مذهب با حوصله با سیاست با تاکتیک و با زبان مناسب و در متن مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی، مبارزه کرد. با هتاک‌ی به پیامبر اسلام کسی لامذهب نمی‌شود. با فحاشی به قرآن کسی قانع نمی‌شود که آدم و حوا دروغی بیش نیستند و نباید به افسانه‌ی آفرینش دل بست. وقتی کسی و یا کسانی در اینترنت برای بیان کینه‌ی ضد اسلامی خود می‌نویسند: "... به اسلام" و یا از اسلام استقراغم می‌گیرد" کوچک‌ترین قدمی در جهت آگاهی توده‌ی مردم برنداشته‌اند و تنها دق دلی خویش را خالی کرده‌اند که اگر ضرر نداشته باشد پیشیزی ارزش ندارد. هر ساله در اروپا میلیون‌ها انسان مذهبی برای دست بوسی به واتیکان می‌روند آیا در اروپا کتب افشاءگرانه‌ی مذهبی کم انتشار یافته است؟ کتب کمونیستی و فلسفه مادی را در هر گوشه‌ای می‌توانید به راحتی تهیه کنید، پس چرا این کتب معجزه نمی‌کنند؟ زیرا مبارزه با مذهب امری طولانی، با حوصله، روشنگرانه و به طور عمده بر متن مبارزه‌ی طبقاتی صورت می‌گیرد. زیرا دشمن شما نیز بیکار ننشسته است تا شما بدون موانع با وی مبارزه کنید. این یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک است. یک مبارزه‌ی فلسفی است که هر دو زیرمجموعه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی می‌باشد.

اسلام ستیزی آنهم تا بحدی که حاضر باشیم همه‌ی حقوق دموکراتیک و دستاوردهای بشری را به زیر پا نهیم، ما را به عمال ارتجاع و فاشیسم بدل می‌کند. این اسلام ستیزی دست‌آورد کسانی است که تصویر سیاسی جهان را

جنگ اسلام با آمریکا جا می زنند و نه جنگ ستمگران بر ضد ستمکشان. آنها همدستان امپریالیسم و صهیونیسم در جهان اند. ما در اینجا به انتشار یک اثر لنین دست می زنیم تا حداقل برای کمونیست‌ها روشن شود که اسلام ستیزی جورج بوش و منصور حکمت و دارودسته‌های آنها به فاشیسم و همدستی با صهیونیسم می انجامد همانطور که انجامیده است. رهبران حزب کمونیست کارگری به بلندگوی فاشیست‌ها و ضد خارجیان در آلمان بدل شده‌اند. به مقاله‌ی دیگر ما تحت نام "دین از دید لنین" در همین شماره مراجعه نمایید.

\*\*\*\*\*

## انترناسیونالیسم پرولتری، کسموپلیتیسم و پان اسلامیسیم

[به نقل از توفان شماره ۱۳۸]

این سه مقوله از یک جنبه با یکدیگر خویشاوندی دارند.

### انترناسیونالیسم پرولتری

همکاری برادرانه و متقابل طبقه‌ی کارگر جهان به یکدیگر در مقابله با طبقه‌ی سرمایه‌دار جهان است. طبقه‌ی کارگر که در تمام ممالک تحت سلطه‌ی سرمایه، استثمار می شود، و ارزش اضافی تولید کرده، به جیب سرمایه‌داران سرازیر می کند، می خواهد به سلطه و سرکردگی سرمایه‌داری در جهان، با محو ستم طبقاتی و از نابودی بهره کشی انسان از انسان پاسخ دهد. کل طبقه‌ی کارگر جهان در ممالک مشخص خود، در مقابل جبهه‌ی سرمایه‌داری جهانی که هوادار غارت است قرار می گیرد. زمینه‌ی اقتصادی این نزدیکی در این است که وضعیت اقتصادی طبقه‌ی مزدبگیر جنبه‌ی جهانی و نه جنبه‌ی ملی داشته و دشمن وی نیز دشمن مشترک بهره کش، جهانی است. از این گذشته پیروزی نهائی و پایدار طبقه‌ی کارگر نیز تنها در عرصه‌ی نبرد جهانی تحقق می یابد. باین جهت مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در هر عرصه‌ی ملی، بخشی از کل این مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در سطح جهانی است و به آنها برای برافکندن ستم سرمایه‌داری یاری می رساند. طبقه‌ی کارگر به خاطر منافع مشترک ایدئولوژی، سیاسی و اقتصادی و دارا بودن دشمن مشترک در عرصه‌ی جهانی،

از یک خانواده‌ی مشترک است که شکست و پیروزی وی در هر واحد جغرافیائی ملی، شکست و پیروزی همه‌ی طبقه‌ی کارگر به حساب می‌آید و باین جهت طبقه‌ی کارگر باید در هر سرزمینی که زندگی می‌کند، از این دست‌آورد مشترک طبقه‌ی کارگر، در سایر سرزمین‌ها نیز حمایت کرده و این پیروزی را جزئی از پیروزی خانواده‌ی خود بداند. این داشتن هدف و آرمان مشترک، این همسرنوشتی مشترک، بیان منسجم خویش را در همبستگی برادرانه‌ی جهانی طبقه‌ی کارگر همه‌ی کشورها نسبت به هم می‌یابد.

انترناسیونالیسم پرولتری در دوران معاصر متکی بر مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا بر ضد سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیسم است. این مقوله به پرولتاریا می‌آموزد که برای غلبه بر دشمن مشترک، سرمایه‌داری جهانی، کارگران همه‌ی دنیا باید با هم متحد شده به یکدیگر یاری رسانند و در جبهه‌ی جهانی پرولتری در مقابل جبهه‌ی جهانی سرمایه‌قرار گیرند. درست است که سرمایه‌داران از نظر جغرافیائی و حقوقی در ممالک متعددی ساکنند، ولی از نظر منافع مشترک سرمایه‌داری با یکدیگر در رقابت و تباہی هستند تا سود حداکثر را بدست آورند. همه‌ی آنها مخالف کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر هستند. انترناسیونالیسم پرولتری به کارگران می‌آموزد که آنها باید برای براندازی نظام سرمایه‌داری با یکدیگر متفق باشند. مرزهای ملی و جغرافیائی نباید در زیر پوشش ملی‌گرائی و یا "میهن پرستی" کاذب، آنها را از یکدیگر مجزا کند. ارزش یک کارگر کمونیست کشور مفروض "دشمن"، از ارزش بورژوازی مفروض خودی بمراتب بیشتر است. آنچه کارگران را بهم پیوند می‌زند، نه منافع میهنی معین، بلکه منافع طبقاتی آنها است. کارگران هوادار یک حکومت جهانی بر مبنای نابودی طبقات هستند که در آن دولت از بین برود و تمرکز اداری نه بخاطر سرکوب سیاسی، بلکه برای اداره‌ی امور کشور پدید آید. دستگاه اداری ماهیت طبقاتی و سرکوبگر ندارد. این نظام اداری، دستگاهی انسانی برای ایجاد رفاه و آسایش برای همه‌ی بشریت است. پس نتیجه می‌گیریم که کمونیست‌ها خواهان حکومت واحد جهانی و دنیای بدون مرز هستند. ولی این حکومت جهانی تنها بر گورستان سرمایه‌داری و در دنیای بی طبقه می‌تواند وجود داشته باشد. این حکومت جهانی تنها می‌تواند یک حکومت کمونیستی باشد که بر گورستان سرمایه‌داری و امپریالیسم بنا شده است و راه نیل به آن نیز مبارزه با سرمایه‌داری، امپریالیسم و ستم طبقاتی بطور کلی است.

انترناسیونالیسم پرولتری بیان علاقه‌ی واحد و اتحاد خدشه‌ناپذیر طبقه‌ی کارگر سراسر جهان در مبارزه‌ی متحد آنها علیه دشمن مشترک یعنی سرمایه‌داری و امپریالیسم است. انترناسیونالیسم بیان وحدت اهداف آنها برای برچیدن بهره‌کشی انسان از انسان و تقویت روحیه‌ی برادری بین‌المللی میان

کارگران جهان است. برچیدن مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و ساختمان جامعه‌ای انسانی و بدون ستم و بهره‌کشی است. این ایدئولوژی کارگران صرف‌نظر از ملیت، نژاد، مذهب و قومیت آنهاست. انترناسیونالیسم پرولتری مظهر برادری بی‌شائبه و همبستگی جهانی کارگران است. آنها برای هدف واحد که عبارت از جامعه‌ای بی‌طبقه و جهانی باشد که در مرکز آن انسان و حیثیت وی قرار داشته باشد و به مقام ارزشمند خویش نایل شود، مبارزه می‌کنند.

انترناسیونالیست‌ها با الهام از این ایده به حمایت از انقلاب سوسیالیستی اکتبر پرداخته و شوروی لنینی - استالینی را مورد حمایت بی‌دریغ خود قرار دادند.

روزا لوکزامبورگ نوشت:

«... بدین ترتیب ابتدائی‌ترین و پایه‌ای‌ترین تعهد سوسیالیست‌ها و پرولترهای همه‌ی کشورها آنست که علی‌ه‌ی هرگونه اتحادی با ضد انقلاب روسیه با تمام قدرت به مقابله برخیزند.» (سخنان روزا لوکزامبورگ به نقل از مقاله‌ی لنین درباره‌ی "میلیتاریسم جنگ طلبانه و تاکتیک ضد میلیتاریستی سوسیال دموکراسی").

**کسموپلیتیسم: "جهان وطنی" (Kosmopolitismus)** و یا (Cosmopolitanism) با انترناسیونالیسم پرولتری متفاوت است و نه تنها متفاوت است، ضد آن است و کوچک‌ترین قرابتی با انترناسیونالیسم پرولتری ندارد.

کسموپلیتیسم نیز موافق حکومت جهانی است و بر این اساس طبیعتاً بر ضد مرزهای ملی و مبارزه‌ی ملی و میهنپرستی مردم هر کشور جداگانه‌ی معین بوده و با مرزهای ملی و افکار میهندوستی به عنوان افکار عقب مانده و غیر مترقی، مبارزه می‌کنند. این جهان وطنی‌ها که جهان را وطن خود می‌دانند و نه هر کشور معین را، مبارزه برای حکومت جهانی را، نه بر مبنای مبارزه‌ی طبقاتی، ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی، بلکه بر مبنای مبارزه‌ی ضد ملی و ضد میهن دوستی به پیش می‌برند. آنها مخالف ملیت و ملت و مبارزه‌ی ملی و رهائی بخشند. از تمامیت ارضی کشورها به بهانه‌ی تعلق خاطر به حکومت جهانی در مقابل تجاوزات و اشغالگری‌های امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها حمایت نمی‌کنند و یا از ترس افکار عمومی سیاست‌موزیان‌های را در پیش می‌گیرند که پیروی از آن منجر به نابودی واحدهای ملی شود. آنها مثلاً در میهن ما ایران تحت عنوان این ادا و اطوار "معصومانه" مدعی می‌شوند: ما هوادار دنیای بدون مرز و زندگی برادرانه‌ی مردم در کنار هم هستیم و لذا بر

این نظریه که باید یک حکومت جهانی جدا از نژاد، مذهب، قومیت و ملیت برپا ساخت و با هر انگیزه‌ی ملی و میهنپرستی و حمایت از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی در هر کشوری به مخالفت برخاست. پیروان اندیشه‌ی جهان وطنی چون این مبارزه را از مبارزه‌ی طبقاتی جدا می‌سازند در عمل همدست امپریالیسم جهانی‌اند، زیرا نفی مبارزه‌ی ملی و میهندوستی در مقابل تجاوز و هجوم خفاشان خونخوار امپریالیسم، یعنی خلع سلاح روحی و فکری مردم، تا به اتکاء بر موهومات و خرافه‌ای که در مغز آنها با پوسته‌ی "انساندوستی" وارد کرده‌اند، آنها را وادار کنند از مقاومت در مقابل امپریالیسم دست بکشند و کشورشان را به امپریالیست‌ها با خیال راحت و بدون عذاب وجدان برای غارت، دو دستی تقدیم کنند. جهان وطنی‌ها ستون پنجم امپریالیسم هستند. آنها تلقین می‌کنند که اگر به عنوان مثال امپریالیست آمریکا ایران را به جزئی از ایالات متحده‌ی آمریکا بدل کند، ما به حکومت جهانی یک گام نزدیک تر شده‌ایم، پس تجاوز به کشورها و ضمیمه سازی آنها، ما را به "جامعه‌ی انسانی جهانی" با کشور و حکومت واحد نزدیک می‌کند. بزعم آنها این تجاوزات و اشغالگری‌ها ماهیتاً مترقی و مثبت است. این ایدئولوژی امپریالیستی، پوششی بر ماهیت جنگ‌ها و تجاوزات امپریالیستی برای غارت جهان است. تاریخ زندگی از دوران استعمار و دو جنگ جهانی و تجاوزات اخیر، این امر را به ما می‌آموزد که هدف از توسعه طلبی امپریالیستی غارت جهان و باقی گذاردن بیابان و مناطق بی آب و علف برجاست. استعمار و امپریالیسم هرگز با هدف ارتقاء سطح فرهنگی، توسعه دانش، رشد صنایع و تبادل تجربه و استقرار تمدن به کشوری نرفته‌اند، زیرا در ماهیت آنها نیست. آنها مبشران آزادی و انسانیت نیستند، برده‌داران روح و جان انسانی هستند. آنها موافق برداشتن مرزها هستند، زیرا تجاوز آنها دیگر بدون حد و مرز خواهد بود و احساسات ملی و غرور ملت‌ها را با این تئوری‌ها قبل از تجاوز نابود می‌کنند. به این جهت جهان وطنی‌ها به شدت ضد میهن دوستی هستند و غرور ملی را تحقیر نموده و دفاع از مرزها را مذموم دانسته و با تجاوز امپریالیست‌ها به سایر ممالک به عنوان گامی مترقی کاملاً موافقت می‌کنند. امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها بهترین جهان وطنیست‌ها هستند. به مصداق مال من مال خودم مال تو هم مال من.

پاره‌ای کرده‌های ناسیونال شوونیست به یکباره "انترناسیونالیست" می‌شوند تا ناسیونالیسم خود را به کرسی بنشانند. انترناسیونالیسم ناسیونال شوونیست‌های گرد، روپوششی بر ناسیونالیسم آنها است که آنرا با علم و کتل "انترناسیونالیستی" پنهان کنند. آنها در مقابل خلق‌های ایران به ویژه فارس و آذری "انترناسیونالیست" اند و این "انترناسیونالیسم" را به آنها نیز تجویز و توصیه می‌کنند و با شمشیر این "انترناسیونالیسم" به جنگ آنها می‌آیند تا خود



را پشت این سپر پنهان کنند. وگرنه در مقابل اکراد، بسیار هم ناسیونالیست هستند و تجویز انترناسیونالیسم برای غیر، به خاطر تقویت ناسیونالیسم برای خود است. بسیاری از سازمان‌های سیاسی آنها، هوادار تجاوز امپریالیسم به ایران هستند و از تجاوز امپریالیسم به عراق و روی کار آوردن حکومت‌های گرد دست نشانده‌ی امپریالیسم حمایت می‌کنند و آنرا تحقق "آرزوهای ملی" جا می‌زنند و هرگز خواهان خروج بی قید و شرط تجاوزکاران از خاک عراق نیستند. آنها مبارزه‌ی ملی و مبارزه برای رفع ستم ملی را در دوران امپریالیسم، بخشی از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و حل آنرا از طریق دست یازی به این مبارزه نمی‌بینند، بلکه امپریالیست‌ها را مبشران آزادی و دموکراسی و ناجیان خلق گرد جا می‌زنند. البته کردهای مارکسیست لنینیست و انقلابی نیز که در اقلیت هستند وجود دارند که بر ضد این تفکر نه تنها مبارزه کرده‌اند و می‌کنند، بلکه بر ضد آنها اعلامیه داده و این تفکر ارتجاعی را افشاء کرده‌اند. این کردهای انقلابی در واقع نمایندگان واقعی مصالح ملت گرد هستند و متحد پرولتاریا در مبارزه بر ضد ستم ملی و امپریالیسم خواهند بود. این جهان وطنی‌ها، دفاع از تمامیت ارضی در دوران امپریالیسم و مبارزه‌ی ملی را نادرست دانسته بر ضد آن مدام تبلیغ می‌کنند. اگر آنگونه که ناسیونال شوونیست‌ها مطرح می‌کنند، امپریالیست‌ها ناجی خلق کردند، از کجا معلوم که ناجی خلق فارس و ترک و عرب نباشند؟ پس می‌بینیم که جهان وطنی‌ها با انواع و اقسام ابزار حتی مقوله‌ی "انترناسیونالیسم" می‌کوشند، چهره‌ی امپریالیسم و صهیونیسم را آرایش کنند و طبقه‌ی کارگر و آزادیخواهان را فریب دهند.

حزب کار ایران(توفان) در نشریه‌ی توفان شماره ۳۲ نوشت: "جهان وطن" کسی است که هوادار حکومت جهانی و دنیای بدون مرز است و آن را مودیان مظهر مدرنیسم و ترقی جلوه می‌دهد، با این تفاوت که به ملت و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، استقلال ملل، حق حاکمیت هر ملت مفروض، تمامیت ارضی کشورها، اعتقادی ندارد، روابط میان ملت‌ها و اساساً مقوله‌ی ملت را کهنه شده می‌داند و می‌خواهد آن را با مقوله‌ی اتحادهای فراملی جایگزین کند. "جهان وطن" سنن و فرهنگ ملی را نفی می‌کند، "جهان وطن" این گونه تبلیغ و القاء می‌کند که به این دلیل که خودش واژه‌ی ملت را نمی‌پذیرد و "فراملی" فکر می‌کند و مرزها را قبول ندارد، مترقی است. وی پدیده‌ی ملت را به گذشته‌ی دور متعلق می‌داند. ایدئولوژی "جهان وطنی" که جهان را وطن خود می‌نماید و تعلقات ملی ملل، استقلال ملی آنها را، آن هم در دوران امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه‌داری نفی می‌کند. یک ایدئولوژی ارتجاعی در خدمت امپریالیسم جهانی، در خدمت نفی حقوق ملل و حاکمیت ملی

و تمامیت ارضی آنها قرار دارد. این ایدئولوژی، ایدئولوژی استعمارگران است. که فقط جهانی را در زیر سلطه‌ی انحصارات می‌خواهند و مردم را با این تئوری به تسلیم در قبال آنها دعوت می‌کنند. جهان بدون مرز آنها جهانی نیست که کمونیست‌ها می‌خواهند بر قبر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نفی بهره‌کشی فرد از فرد به پا دارند. در جهان مورد نظر آنها همه‌ی دول و ملل باید به حلقوم امپریالیسم روان شوند و از هویت‌های ملی خویش دست بردارند. آنها با این ایدئولوژی که با خرواری از اتهام به دیگران که گویا ناسیونالیست و شوونیست هستند و برای ملت خود و نه انسان‌ها !!! ارجحیت قایلند به جنگ کمونیست‌ها می‌روند تا زیر این پوشش عوامفریبانه و به ظاهر مترقی و مدرن به دور از "محدودیت‌های تنگ نظرانه‌ی ملی"، سیاست گستاخانه و تجاوزکارانه و مداخله‌گرانه‌ی امپریالیسم را در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی توجیه کنند، تا ملل و دول ضعیف‌تر را حتی دول امپریالیستی ضعیف‌تر را به حلقوم امپریالیسم متفوق بکشانند و زمینه‌ی فکری این نوع ادغام‌ها، منضم‌گردانی‌ها و یا استعمار نوین را فراهم آورند. ما در اینجا از اهداف استثماری آنها و این که توده‌های ستمدیده‌ی مردم را به زیر یوغ سرمایه‌ی امپریالیستی می‌کشند، سخنی نمی‌گوئیم. در چارچوب همین درک "جهان وطنی" است که سازمان تجارت جهانی ممالک کوچک را به دام سرمایه‌ی جهانی کشانده و خون آنها را به طریق "دموکراتیک" و قراردادهای منعقد و "قانونی" در شیشه می‌کند و حاکم بر سرنوشت آنها می‌گردد.

ایدئولوژی "جهان وطنی" اروپای متحد را به قیمت برتری پاره‌ای ممالک امپریالیستی، نظیر آلمان و فرانسه و تضعیف سایر ممالک سرمایه‌داری اروپا نظیر یونان، پرتغال و اسپانیا و ..... برپا کرده و سطح دستمزد و رفاه اجتماعی توده‌ی زحمتکشان را در این ممالک به بهانه‌ی ادغام و وحدت و یگانگی به سطح نازل‌ترین دستمزد و حقوق ناچیز دموکراتیک پاره‌ای از همین ممالک عضو اتحادیه در طی زمان کاهش می‌دهد. مسخره است که در این نظام متحد، از ممالک دارای "حقوق مساوی" سخن گفته شود. حقوق آن کشوری مساوی‌تر از سایرین است که حرف آخر را در زمینه‌ی سیاسی - اقتصادی می‌زند. نظیر آلمان.

سوسیال دموکرات‌های ممالک امپریالیستی پوشش دیگری بر این تئوری "جهان وطنی" آفریده‌اند و مدعی‌اند که اصل حق حاکمیت ملی مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولده است، که با برجسته شدن مرزها از میان می‌رود و لذا هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسند - البته به جز مرزهای کشور خودشان را - همه جا متعلق به آنهاست. "جهان وطن" که ناشر ایدئولوژی امپریالیستی است با احساسات ملی، با علاقه‌ی ملی و با غرور ملی در ممالک زیر سلطه مبارزه

می‌کند و سعی دارد پرولتاریا و زحمتکشان این ممالک را در مقابل هجوم امپریالیسم از نظر روحی خلع سلاح کند و انگیزه‌ی کسب رهبری مبارزه‌ی ملی را با این داروی سکر آور که استقلال و هویت ملی به ما مربوط نیست و امر بورژوائی است، از وی بستاند. این در حالی است که امپریالیست‌ها نوع شیوه‌ی زندگی خویش را تبلیغ می‌کنند. "جهان وطنی"ها دست ملی‌گرائی امپریالیستی را برای سرکوبی میهن پرستی سایر ملل باز می‌گذارند.

"حزب کمونیست کارگری" که در ایران ناشر این افکار شوم "جهان وطنانه" است در نشریه‌ی انترناسیونال شماره‌ی دوم خرداد ۱۳۷۱ که در آن مبانی فکری خود را شرح داده است، می‌آورد:

« همین امروز به وضوح پیداست که، کسی که کوچک ترین تعلق خاطری به مقوله‌ی میهن دارد و آن طیفی از چپ که وقتی از کارگران حرف می‌زند و مطالبه‌ای برای کارگران مطرح می‌کند، هنوز آنها را "کارگران میهن ما" اطلاق می‌کند، به این حزب نپیوسته و نمی‌پیوندد. ناسیونالیسم در سنت ما بار منفی زیادی دارد و راستش مشکل ما این است که کاری کنیم رفقا در حمله به ناسیونالیسم جانب اعتدال را رعایت کنند! «آیا سند ننگین تری در اعتراف به خیانت ملی تحت نام "انترناسیونالیسم" دیده اید؟»

پان اسلامیسیم یک ایدئولوژی مذهبی است که بر ضد هویت ملی است. لنین در مقاله‌ی خویش تحت عنوان "طرح اولیه‌ی تزه‌های مربوط به مسئله‌ی ملی و مسئله‌ی مستعمراتی(برای کنگره‌ی دوم انترناسیونال کمونیستی در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۰)" می‌آورد:

« ۱۱- در مورد کشورها و ملت‌هایی که در حالت عقب ماندگی بیشتری هستند و مناسبات فئودالی یا پاتریارکال(پدر شاهی-مترجم) و مناسبات دهقانی-پاتریارکال در آنها تفوق دارد باید به ویژه این نکات را در نظر داشت:

.... ثانیاً مبارزه علیه‌ی روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطائی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذند ضرورت دارد؛ ثالثاً، مبارزه علیه‌ی پان اسلامیسیم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهائی بخش ضد امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکان و آخوندها و غیره توأم سازند لازم و ضروری است؛.... »

پان اسلامیت‌ها ملت را قبول نداشته و امت را که افراد متعلق به جامعه‌ی اسلامی جهانی هستند می‌پذیرند. برای آنها شرط تمایز ایمان است و نه هویت ملی. مؤمنین به اسلام، عضو جامعه‌ی جهانی اسلامی بوده و برادران ما هستند. دین رابطه‌ای میان انسان و آسمان بود و از طریق این رابطه، و این چگونگی پیوند آسمانی بود که انسان‌ها هویت پیدا می‌کردند و تعریف می‌شدند. اعراب وقتی ایران را فتح کردند به ایران و سایر ممالک مفتوحه به عنوان جهان اسلام برخورد می‌کردند که حکام منطقه‌ای باید با خلیفه اسلامی، هر بار بیعت می‌نمودند و در مناطق خویش به رتق و فتق امور می‌پرداختند. بسیاری از این حکام در آغاز کار خود، چه اعراب و سپس ایرانی‌ها و یا ترک‌ها و یا مغولان، به اسلام ایمان آورده و با خلیفه بیعت کرده بودند. جهان اسلام به پهنای اندلس تا اندونزی وسعت یافت. این سرزمین گسترده در بخش بزرگی از آسیا و آفریقا، زیر نفوذ یک حکومت جهانی با یک مذهب و بر اساس اخوت اسلامی رهبری می‌شد. بگذریم از اینکه در میان قبایل عرب همیشه بر سر برتری و نسب و سرکردگی رقابت بیرحمانه‌ای وجود داشت (بنی هاشم، قریش و...). زبان، زبان قرآن بود. علمای دینی از همان زمان امام محمد غزالی و مجلسی نظر واحدی در مورد ملیت و نفی آن داشتند. رشد مبارزه‌ی طبقاتی که طبقات ستمگر مسلمان را، در مقابل طبقات ستمکش مسلمان قرار داد، این اخوت اسلامی را به واقعیت ایجاد نواحی مستقل جغرافیائی و ضد نظریه‌ی پان اسلامیت بدل کرد. در عین اینکه مسلمانی باقی ماند، ولی دربار خلافت اسلامی برهم ریخت و در دوران معاصر، ما با ممالک گوناگون مسلمان روبرو هستیم که هر کس با توجه به درجه‌ی رشد سرمایه‌داری و تحولات تاریخی و عوامل دیگر به هویت ملی خویش دست یافته است. ولی تفکر پان اسلامیم از بین نرفته است و این پان اسلامیم طبیعتاً به تضعیف مبارزه‌ی ملی و هویت ملی می‌کشد و به بهانه‌ی حمایت از اسلام، مرزهای ملی را نفی کرده، مبارزه‌ی ملی را منتفی دانسته و دست امپریالیسم را در غارت ممالک باز می‌گذارد. البته در عمل کار به ویژه در اواخر سده بیستم و آغاز سده بیست یکم که بسیاری از این ممالک به شیوه تولید سرمایه داری دست یافته و نفوذ خان‌ها را برچیده‌اند، به همین سادگی نیست، زیرا امپریالیسم غیر مسلمان و قدرتمند و خواهان توسعه است و بقاء حکومت اسلامی بدون مبارزه با تشبثات امپریالیسم مقدور نیست. حکومت‌های اسلامی نمی‌توانند به بهانه‌ی اعتقاد به پان اسلامیم، ممالک تحت سلطه‌ی خویش را در اختیار تجاوزگران جنگ‌های صلیبی بگذارند. درست است که از نظر تئوری نفی ملیت و هویت ملی و میهنپرستی زمینه‌ی تجاوز امپریالیستی را از نظر روانی فراهم می‌سازد، ولی در عرصه‌ی عملی باید از مرزهای ملی و در ایران از ایرانیت و تاریخ گذشته‌ی ایران و... حمایت به عمل آید و این، آن

تناقض در تئوری و عمل است، که میان تفکر پان اسلامیستی دوران خلافت عمر در عصر آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری و تولد امپریالیسم، پدید آمده است. پان اسلامیسم باید خویش را بر این شرایط، برای ادامه‌ی بقای خود انطباق دهد و جان سختی آن در وجود مذهب است و در عمل ناچار است به عکس خود عمل کند. ما در ایران در مرحله‌ی اول انقلاب و سپس در زمان تجاوز عراق به ایران که امت و اسلامیت جای خویش را به ملیت و ایرانیت می‌داد می‌بینیم و حتی امروز نیز در دعوای رئیس‌جمهور و ولی فقیه شاهد آن هستیم.

مرتضی مطهری یکی از اندیشمندان و فیلسوفان جنبش اسلامی در ایران می‌گوید:

« مسئله‌ی ملت پرستی، در عصر حاضر برای جهان اسلام مشکل بزرگی به وجود آورده است. گذشته از اینکه فکر ملیت پرستی بر خلاف اصول تعلیماتی اسلامی است، زیرا از نظر اسلام همه عنصرها علی السوا هستند، این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمانان... ما به حکم آنکه پیرو یک آئین و مسلک و یک ایدئولوژی به نام اسلام هستیم که در آن عنصر قومیت وجود ندارد، نمی‌توانیم نسبت به جریان‌هایی که بر ضد این ایدئولوژی تحت نام و عنوان ملیت و قومیت صورت می‌گیرد بی تفاوت بمانیم». (خدمات متقابل ص ۵۰ و ۵۲).

در این سه مقوله روشن است که پان اسلامیسم عقب مانده و کسموپلیتینسم "مترقی" از نقطه نظر همدستی با امپریالیسم در نفی هویت ملی به نتایج واحد می‌رسند. "حزب کمونیست کارگری ایران" که در دشمنی با ایراندوستی و حمایت از هویت ملی در کنار پان اسلامیسم ایستاده است، عملاً همدست امپریالیسم می‌باشد. موضعگیری‌های سیاسی این حزب در حمایت از تجاوز امپریالیست آمریکا به افغانستان، به عراق، به لیبی و تجاوز صهیونیسم به لبنان و به نوار غزه به روشنی پرده از ماهیت دو دوزه بازی آنها بر می‌دارد. یکی از وظایف جنبش کمونیستی ایران افشاء این جریان منحرف و بی‌هویت تاریخی در جنبش کمونیستی ایران است. این جریان سیاسی تنها جریان سیاسی در تاریخ مبارزات احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران است که اصل و نسبش معلوم نیست و یک باره بعد از انقلاب مانند قارچی در میان جنبش انقلابی ایران حضور یافته است و دست‌های نامرئی در موردش به تبلیغ پرداخته‌اند از ارگان‌های سلطنت طلب گرفته تا رادیو اسرائیل.

هم اکنون نیز کادرهای آنها با محافل صهیونیستی و امپریالیستی همکاری نزدیک دارند و جنایات جمهوری اسلامی را سپر توجیهی این همکاری کرده‌اند تا اعضاء خود را فریب دهند. بلندگوهای امپریالیستی و صهیونیستی از آنها در جهت منافع خود حداکثر استفاده کرده و می‌کنند. وظیفه‌ی آنها نه تنها در خدمتگذاری به امپریالیسم و صهیونیسم است، بلکه تلاش دارند بر مارکسیسم انقلابی یک پیرایه‌ی لیبرالیستی بپوشانند و برای حل بسیاری معضلات و مسایل اجتماعی پاسخی غیر طبقاتی به جنبش تحمیل نموده و یا برای آن اختراع کنند و آنرا بخورد روشنفکران جنبش بدهند. تئوری پوسیده و غیر طبقاتی "آزادی‌های بی قید و شرط" که آنرا آگاهانه توسط آموزگاران‌شان برای درهم شکستن انضباط حزبی و غیر طبقاتی کردن مقولات اجتماعی خلق کردند، همانطور که حزب ما بارها بیان کرد از جانب ارگان‌های تبلیغاتی خود آنها به زیر پا گذارده می‌شد و می‌شود. آنها هرگز حاضر نیستند و نبودند نظریات حزب ما را در افشاء خودشان به استناد همین اصل پذیرش "آزادی‌های بی قید و شرط" منتشر کنند. آنها این نسخه را به دیگران تجویز می‌کنند تا اشغال و تسخیر حیطه‌ی تفکرشان را آسان نموده و آنها را به عنوان مستبد مرعوب نموده و مسخ کنند. این جریان فکری منتسب به منصور حکمت جریانی ناسالم در طیف گسترده‌ی نیروهای کمونیست و یا مدعی کمونیست در ایران است. انشعابات‌ی که در درون این جریان ناسالم رخ داده است گرچه مثبت و موجب تضعیف و روشن تر شدن ماهیت آن شده است ولی بر ضد جریان‌های ضد انقلابی هرگز نباید مبارزه را تعطیل کرد. حزب ما در این عرصه پیشگام بوده است و مجدداً مصمم است ماهیت این جریان را افشاء نماید.

\*\*\*\*\*

## پیرامون حمله‌ی احتمالی به ایران جبهه‌ی دشمنان مردم ایران را بهتر بشناسیم

[به نقل از توفان ۴۲ شماره]

در ماه نوامبر ۲۰۱۱ "راديو همبستگی" مصاحبه‌ای با رهبر "حزب کمونیست کارگری ایران" آقای حمید تقوائی ترتیب داد تا نظریات این حزب را در مورد خطر تجاوز به ایران و تاکتیک نیروهای انقلابی، آزادیخواه، دموکرات

و کمونیست در قبال جنگ و تجاوز بداند. صفحه‌ی خط داری که آقای حمید تقوایی بکار بردند، تکرار همان تئوری‌های پوچ و غیر طبقاتی منصور حکمت است. سخنان ایشان همان نظریات تکراری در حمایت از خط مشی تجاوزکارانه‌ی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل در تمام جهان و منطقه است. این حزب همواره حامی تجاوزکاران آمریکائی و اسرائیلی در افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین و لیبی بوده است و طبیعتاً در مورد ایران نیز نمی‌تواند طور دیگری سخن براند. فرق موضعگیری این حزب در مورد ایران با موضعگیری پیرامون لبنان و یا لیبی در آن است که به علت حساسیت مردم میهن ما و به علت اینکه مردم ایران در صورت تجاوز، بلا واسطه با خطرات ناشی از تجاوز بربرمنشانه روبرو هستند، آنها نمی‌توانند سخاوتمندانه و بی‌پرده از کشتار مردم ایران حمایت کنند و از منافع امپریالیسم و صهیونیسم آشکارا به دفاع برخیزند. به همین جهت سخنان ارتجاعی خویش را در لایه‌ای از مهمات می‌پیچند تا آنها را برای همگان "قابل بلع" نمایند. تحلیل‌های این حزب، مانند همیشه تهی از مضمون طبقاتی است و با ساختن سناریوهای پیچیده نظیر سناریوی "سیاه و سفید" در گذشته و یا مکمل آن بنام سناریوی "سه جبهه"، خویش را از درگیری با مفاهیم طبقاتی خلاص کنند و به پیچیده‌گویی بپردازد.

این حزب در مقابل خطر بروز جنگ مجدداً به همان سناریوی بی‌سرو ته "سه جبهه" متوسل می‌شود. به ادعای آنها در "جبهه‌ی اول"، هواداران قوای مهاجم آمریکا و اسرائیل قرار دارند که فقط هوادار تجاوز به ایران و سرنگونی رژیم ایران توسط قوای خارجی هستند.

"جبهه‌ی دوم"، جبهه‌ی مخالفین این تجاوزند که از رژیم جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند و "جبهه‌ی سوم" که مرکب از "حزب کمونیست کارگری ایران" و پاره‌ای از اپوزیسیون چپ اندر قیچی ایران باشند، هوادار جنگیدن با مهاجمین از یک طرف و همزمان مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌باشند. این "جبهه سومی"ها که در هر دو دست شمشیر دارند، و مانند طاهر ذوالیمینین به میدان رفته‌اند، صد البته خود مستقلاً عمل نمی‌کنند، و نمی‌توانند هم عمل کنند، آنها منتظر می‌نشینند تا هواپیماهای ناتو ایران را بمباران کنند، تا مانند اپوزیسیون لیبی زمان مناسب برای عملیات فعالانه و قهرمانانه‌ی آنها برسد و اعلام موجودیت نموده و مبارزه را آغاز نمایند، در غیر این صورت موجودیتشان تنها در روی صفحه‌ی کاغذ است و حضوری در عرصه‌ی مبارزه نداشته و نخواهند داشت. اگر تبلیغات فضای جنگی فروکش کند، آنها هر دو شمشیر خویش را غلاف خواهند کرد و چه در ایران و چه در خارج، دیگر به جنگ جمهوری اسلامی نمی‌روند تا کارش را برای همیشه یکسره کنند.

موجودیت عملی و عینی این "جبهه سومی"ها، موجودیت عملی مستقلی نیست و تنها با موجودیت تهاجمی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها قابل تعریف است.

در میان این "جبهه سومی"ها که البته اقلیتی بیش نیستند، شما با طیف گسترده‌ای روبرو می‌شوید از کسانی که آگاهانه از امپریالیسم و صهیونیسم دفاع کرده تا کسانی که از روی نادانی سیاسی و یا اتخاذ خط مشی‌های به ظاهر انقلابی و منزله طلبی "انقلابی"، یا چپ‌روانه و نظایر آن، حتی پاره‌ای با حسن نیت در این طیف قرار گرفته‌اند. آنها حامل ادعاهای بی پشتوانه، مانند چک بی محل‌اند که با محاسبه‌ی اینکه احتمالاً جنگی در نمی‌گیرد تا دست ما رو شود، زمینه‌ی گزافه‌گویی و انقلابی‌نمائی را به حد اعلی می‌رسانند. آنها مسئولیت و واقع‌بینی انقلابی کمونیستی را با تئوری‌های پوچ و من در آوردی جایگزین کرده‌اند. پوچی این تئوری‌ها حتی بر رسولان آن نیز روشن است وگرنه نیازی نداشتند که آنها را در کلافی پیچیده برای فرار از تحلیل مشخص از شرایط مشخص به پیچانند. طبیعتاً در دنیای مجازی آنها و در عرصه‌ی تخیلات موهومی، می‌توان بر توسن افسار گسیخته‌ی انقلابی‌نمائی به عرش گزافه‌گویی رفت و بر سر کاربرد عبارات "انقلابی" با یکدیگر به رقابت برخاست. پاره‌ای نه تنها می‌خواهند امپریالیسم و صهیونیسم را از ایران بتاراندند و رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، بلکه حتی آهنگ آن دارند با یک انقلاب قطعی سوسیالیستی و ضد استثمار، مناسبات ظالمانه‌ی سرمایه‌داری را نیز از ریشه برافکنند و جامعه‌ی آزاد سوسیالیستی در ایران برقرار کنند. آنها در حقیقت "جبهه‌ی چهارمی" در تخیلات خود اختراع کرده‌اند، که فقط کارگران و زحمتکشان را در بر می‌گیرد و نه خلق ایران را. ببینید تجاوز امپریالیستی و صهیونیستی به ایران چه ثمراتی به بار می‌آورد. انسان از این همه بیگانگی نسبت به شرایط ایران در شگفت می‌ماند. آیا این عده نمی‌فهمند که حتی اگر بر فرض محال، در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیز، در روند جنگ موفق شوند، قادر نیستند بهره‌کشی انسان از انسان را از میان برداشته و از ادامه‌ی جنگ تجاوزکارانه جلوگیری کنند؟ آیا باید پیغمبر بود تا درک کرد امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل و ناتو هرگز پیدایش یک ایران سوسیالیستی و انقلابی و مردمی را بعد از رژیم جمهوری اسلامی نمی‌پذیرند و ایران را با خاک یکسان خواهند کرد؟ آیا باید پیغمبر بود تا دانست هدف تجاوز به ایران سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم نیست؟ آیا این سخنان نشانه‌ی این واقعیت نیست که عده‌ای ماهیت امپریالیسم را نمی‌شناسند و قادر نیستند از اوضاع کنونی تحلیل انقلابی به دست دهند؟؟

البته بر خلاف سناریوی "جبهه‌ی سوم" "حزب کمونیست کارگری ایران"، شما حتی یک شخصیت شناخته شده و یا سازمان سیاسی و یا گروهی را پیدا



نمی‌کنید که به صراحت بگوید ما خواهان تجاوز نظامی به ایران هستیم. زیرا چنین اعترافی پایان عمر سیاسی آنها محسوب می‌شود. زیرا مردم ایران چنین هیولاهائی را به عنوان رهبر خویش هرگز نخواهند پذیرفت. به این جهت این وظیفه‌ی نیروهای آگاه سیاسی است که از لابلای ادعاهائی که می‌شود، ماهیت گفتار و کردار آنها را بر ملا گردانند و بشکافند. ما در اینجا به نمونه‌های گوناگون هواداران امپریالیسم و صهیونیسم و دشمنان مردم ایران اشاره می‌کنیم:

"بیانیه‌ی ۱۷۵ نفر از فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران علیه‌ی جنگ و فعالیت‌های نظامی هسته‌ای ایران" که بیانیه‌ای در تائید آشکار تجاوز به ایران و حمایت آشکار از امپریالیسم و صهیونیسم بین‌الملل است و در یک کلام مظهر خیانت ملی و خود فروشی به امپریالیسم است، مانند همه‌ی بیانیه‌های جنگ طلبانه با تزویر تدوین شده است و از چهره‌ی جنگ طلبان جهانی، که هنوز خون تازه‌ی مردم لیبی از دستانشان می‌ریزد، چهره‌ی بشر دوست و صلح طلب و دلسوز به حال ایرانیان می‌سازند. این ریاکاری را شما در مقایسه با اسناد مشابه به خوبی کشف خواهید کرد و درک می‌کنید که سرمنشاء همه‌ی این تبلیغات در تمام این اعلامیه‌ها واحد است. روح کلیه‌ی این تحلیل‌های خائنانه، تعویض جای علت با معلول و آرایش جنایات و ریاکاری و دودوزه بازی امپریالیسم و صهیونیسم و مجامع جهانی دست‌نشانده و زیر نفوذ آنهاست. به این مستخرجات از بیانیه توجه کنید و خود داوری نمائید: (در تمام موارد تکیه از ماست-توفان).

« هر نگاهی به چگونگی و علت بحران خارجی کنونی داشته باشیم باز در تحلیل آخر نظام جمهوری اسلامی و بخصوص بخش افراطی آن است که با خطای محاسباتی خود شعله‌های جنگ محتمل را بر خواهد افروخت »

به سخن دیگر امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و عمالشان از قبیل عربستان سعودی و امارات متحده عربی و... که به عراق و افغانستان و لیبی و بحرین و یمن تجاوز کرده‌اند، گناهی ندارند و همه‌ی آنها صلح طلبند و قربانیان تجاوز جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند که در پی افروختن جنگ است. و بعد ادامه می‌دهند:

« جمهوری اسلامی تنها مظلوم حقوق و کرامت انسانی شهروندان ایران زمین نیست، بلکه تهدیدی علیه صلح و ثبات جهانی نیز بشمار می آید.»

به سخن دیگر ایران با "قدرت افسانه‌ای" خود، صلح جهان را تهدید!! می کند و ناتو و آمریکا و اسرائیل، هرگز به جنگ متوسل نشده و کشوری را به زیر سلطه‌ی خویش در نیاورده‌اند و آرامش و صلح جهان را بهم نزده‌اند و برای هیچ کشوری تهدید نبوده‌اند!؟!

و سپس اضافه می کنند:

« باید با ارائه‌ی راه حلی به جهان نشان داد که جنبش دموکراسی خواهی مردم ایران این ظرفیت را دارد تا اجازه ندهد تنش آفرینی حکومت از آستانه‌ی تحمل نهادهای بین‌المللی عبور کند. در این راستا پرهیز از سیاه و سفید دیدن مناسبات جهانی و مبنا قرار دادن دو گانه دوست و دشمن دائمی و یا دیو و فرشته و عبور از انگاره‌های مربوط به دوران جنگ سرد ضروری است.»

به سخن دیگر امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها که بسیار مؤدب و مظهر خیراند و نه شرّ و در اثر تحریکات جمهوری اسلامی کاسه‌ی صبرشان لبریز شده است، باید بدون احساس تقصیر، به عنوان قربانیان تحریک و تجاوز جمهوری اسلامی، به ایران حمله کنند و نگذارند که صبر و تحملشان بازیچه‌ی دست ایرانی‌ها قرار گیرد. و بیانیه‌ی مزبور ضروری می‌داند که مردم ایران از غارتگری و جنایتکاری امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها که به گذشته‌ی تاریخ تعلق دارد، بزرگوارانه چشم‌پوشند و آن را فراموش کنند و تاریخ جهان را به سطل خاکروبه بیاندازند و از آنها برای حمله به ایران و "نجات" ایران، دعوت به عمل آورند.

این ۱۷۵ خود فروخته تنها نیستند. خوب است به سند زیر و مخرج مشترک نظریات آنها توجه کنید.

ببینیم مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران رضا پهلوی در پیامش مورخ ۱۸ آبان ماه ۱۳۹۰ چه می گوید:

«... در این شرایط حساس تاریخی که سرزمینمان ایران با آن روبروست، وظیفه‌ی همه‌ی بخش‌های جامعه به ویژه نیروهای مسلح مدافع و مطیع حقوق و خواسته‌ی ملت است تا دست در دست یکدیگر، در چارچوب یک جنبش نافرمانی و با ایجاد شبکه‌های وسیع اجتماعی، برای اجتناب از بروز یک حمله‌ی نظامی که می‌تواند آغازگر یک سیر قهقرائی و پرهزینه برای مردم ایران باشد، به پا خیزیم.

تمام تلاش خود را به کار خواهیم بست تا خواست صلحجویانه‌ی مردم کشورم را به گوش جامعه‌ی جهانی برسانم و خطاب به آنان تأکید نمایم که «...»

در ضمن در طی پیام، رضا پهلوی فراموش نمی‌کند، که مودیان به جستجوی "مسبب جنگ" پردازد و به مردم این فکر را القاء نماید، در صورتی که جنگی توسط قوای خارجی (تو گوئی این قوای خارجی بی نام و نشان‌اند. وی از بکار بردن حتی نام آمریکا و اسرائیل و ناتو پرهیز می‌کند - توفان) به ایران حمله کنند، دلیلش خود جمهوری اسلامی است. این جمهوری اسلامی است که "مسبب جنگ" است و نه امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها. وی می‌نویسد:

« نظام مستبد و تمامیت خواه اسلامی ... باعث ایجاد بحران و آشوب در کشورهای منطقه و به خطر انداختن صلح و آرامش جهانی است. »

و یا در جای دیگر

« دیکتاتوری جمهوری اسلامی با نادیده گرفتن معاهدات بین‌المللی و همچنین حمایت همه جانبه از گروه‌های تروریستی و در منطقه، کشورمان را با بحران عمیق روبرو ساخته و به انزوای کامل بین‌المللی کشانده است.

حکومت اسلامی برای انحراف اذهان عمومی از مشکلات اجتماعی و... به دنبال افروختن آتش جنگی دیگر است.

حاکمان جمهوری اسلامی، همانند گذشته جنگ را نعمتی برای بقای حکومتشان می‌دانند و بر این اساس، با اتخاذ سیاست‌های ماجراجویانه و تحریک آمیز، خشم جامعه‌ی بین‌الملل را بر افروخته و کشورمان را با خطر حمله‌ی گسترده‌ی نظامی روبرو کرده‌اند.

توجه داشته باشیم که حمله‌ی نظامی (توسط کی؟ - توفان) الزاماً  
منجر به سقوط رژیم جمهوری اسلامی نخواهد شد و می‌تواند  
هزینه‌های گزاف و جبران ناپذیری را برای مردم کشورمان و منطقه  
در بر داشته باشد.

مشروع‌ترین و کم هزینه‌ترین راه برای گذر از نظام جنگ طلب  
جمهوری اسلامی، آزادی ایران به دست خود مردم ایران است.»  
(تکیه همه جا از توفان است).

سخنان روشنی است. مشروع‌ترین و کم هزینه‌ترین راه، آزادی ایران به  
دست مردم ایران است، ولی اگر این راه کم هزینه مقدر نشد، چون مردم ایران  
یا فعلاً خواهان آن نیستند و یا توانائیش را ندارند، نباید از راه پرهزینه چشم  
پوشید، زیرا رژیم جمهوری اسلامی خشم جامعه‌ی بین‌الملل را بر افروخته  
است. پیشنهاد رضا پهلوی و سلطنت طلبان این است که سرنوشت ایران نه با  
دخالت نظامی خارجی، بلکه تنها باید توسط مردم ایران و با حمایت جامعه‌ی  
بین‌المللی تعیین شود. این بدان معناست که جامعه‌ی بین‌المللی که منظور حتماً  
حاکمیت کویت یا سومالی و زلاند نو نیست، بلکه امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها  
هستند، مانند نمونه‌ی تازه‌ی لیبی، به یاری سلطنت طلبان که خود را نماینده‌ی  
مردم ایران جا می‌زنند، می‌آیند و ایران را "نجات" می‌دهند. البته در این  
عرصه، ما اقلیت‌های ملی ناسیونال شوونیست، نظیر بخشی از کردها را داریم،  
که خود را به دروغ نماینده‌ی خلق گرد، جا می‌زنند و همدست امپریالیسم و  
صهیونیسم در منطقه هستند و حاضرند نقش شورشیان لیبی یا سوریه را در  
ایران ایفاء کنند. "حزب دموکرات کردستان ایران" با صراحت ریاکارانه و  
مابقی با کمی شرم و حیا این نظریه را تبلیغ می‌کنند. در این میان "سازمان  
مجاهدین خلق ایران" نیز در پابوسی امپریالیسم آمریکا و جاسوسی برای آنها با  
دیگران مسابقه گذارده است و حاضر است با خیانت به گذشته‌ی پرافتخار  
مجاهدین خلق و سنت‌های انقلابی آن، متأسفانه به هر خیانتی تن در دهد.

خوانندگان عزیز "توفان" می‌بینند، که هیچکس به صراحت، حامی تجاوز  
به ایران و تحریم اقتصادی مردم ایران و ساختن نوار غزه از ایران، نیست.  
حامیان تجاوز به ایران، مسئولیت تجاوز را به گردن جمهوری اسلامی انداخته  
و جای علت و معلول را عوض می‌کنند. معلوم نیست چرا جمهوری اسلامی  
باید هزاران کیلومتر دورتر به آمریکا حمله کند؟ این امریکاست که تدارک  
تجاوز به ایران را می‌بیند و به دور ایران پایگاه نظامی ایجاد کرده و نقض  
حقوق بشر، استبداد مذهبی، شکنجه‌ی زندانیان سیاسی و اختناق حاکم در ایران  
را بهانه کرده است تا در منطقه حضور داشته باشد و نه جمهوری اسلامی در

همسایگی آمریکا. اسرائیل ۶۰ سال است که فلسطین را اشغال کرده است، مسبب چندین جنگ در منطقه بوده است، ایران محمد رضا شاه به ظفار حمله کرده و پاکستان و هندوستان با یکدیگر بارها درگیر شده و شوروی به افغانستان وارد شده و القاعده توسط آمریکا و عربستان سعودی و سازمان امنیت پاکستان پروار گردیده و به افغانستان اعزام شده است و منطقه را به آشوب کشیده اند. آنها بیاری فرانسه و آلمان و آمریکا و انگلیس به اسرائیل بمب اتمی داده‌اند و... آیا همه‌ی این تحریکات و ماجراجوئی‌ها در منطقه که به صورت عمده، قبل از استقرار رژیم جمهوری اسلامی در منطقه بوده است، در زیر سر جمهوری اسلامی است؟ و یا زیر سر صهیونیسم اسرائیل و توسعه طلبی امپریالیست‌ها در منطقه؟ تروریست‌ها صهیونیست‌ها هستند و یا فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها که کشورشان در اشغال به سر می‌برد. دنیا را واژگونه نشان دادن برای اینکه تجاوز امپریالیست‌ها را به ایران توجیه کردن، کمال بی‌شرمی و مودبگری و فقدان صمیمیت است. فقط این امر از آدم‌های بی‌وجدان و نوکران امپریالیست و موجوداتی بر می‌آید که کوچک‌ترین عشق و علاقه‌ای به مردم ایران و به سرزمین ایران ندارند و میهن پرستی را مسخره می‌کنند.

مطالعه‌ی این نظریات مودبانه‌ی به اصطلاح "جبهه‌ی اول" این است، که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها بی‌آزار بوده و به تحریک و ماجراجوئی بین‌المللی دست نمی‌زنند. این "نیروهای خارجی"، هوادار صلح و آرامش‌اند و با تروریسم مخالف بوده و به خواست‌های مردم ایران احترام می‌گذارند. اگر جمهوری اسلامی خواهان برافروختن جنگ نباشد، آنها با ایران کاری ندارند. رضا پهلوی در لابلای گفتار خویش به طور مودبانه شرایط امپریالیست‌ها برای تسلیم را نیز بازگو می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی باید از دستیابی به دانش هسته‌ای دست بردارد، رژیم جمهوری اسلامی باید از حمایت جنبش مردم لبنان و فلسطین دست بردارد، رژیم جمهوری اسلامی باید اسرائیل را به رسمیت بشناسد و بپذیرد که عامل تحریک و فتنه و جنگ در منطقه اسرائیل نیست و از حمایت از مبارزه‌ی مردم بحرین و یا یمن دست بردارد و روابطش را با دولت سوریه قطع کند و...

اگر جنگی در بگیرد که حزب ما احتمالش را در شرایط کنونی کم می‌داند و تحریکات کنونی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها را در خدمت مبارزات انتخاباتی آمریکا و تشدید تحریم‌های اقتصادی ضد بشری علیه مردم ایران ارزیابی می‌کند، در آنصورت ایران به مخروبه بدل خواهد شد. شهودی که از لیبی آمده‌اند، گزارش می‌دهند که شهرهای لیبی مانند شهرهای آلمان بعد از جنگ جهانی دوم مخروبه‌اند. همین که اخباری از لیبی به گوش مردم نمی‌رسد، همینکه رسانه‌های گروهی بعد از قتل معمر قذافی و روی کار آمدن حکومت

دست نشاندهی لیبی از خرابی‌ها و کشتار جنگ و عقد قراردادهای پر نان و آب خبری نمی دهند، نشانه‌ی دامنه و عمق فاجعه در لیبی است.

جنگ با ایران یعنی نابودی شهرها، یعنی نابودی دستاوردهای چندین نسل فرزندان این آب و خاک، یعنی غارت ثروت‌های ایران، یعنی عدم امنیت و تجزیه کردن ایران در خدمت منافع امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها. مثنی بیمار روانی و نادان سیاسی تصور می کنند، امپریالیست‌ها دارای آنچنان موشک‌های هوشمندی هستند، که فقط مستبدین مذهبی را هدف قرار می دهند و آنها را نابود می کنند. آنها سفیهانه بر تجارب عراق و افغانستان و لیبی چشم می بندند. خود امپریالیست‌ها در صورت اجبار، مُقَر می آیند که این موشک‌ها و بمب‌های هوشمند عوارضی از خود باقی می گذارند که هزاران کشته به همراه دارد. جنگ یعنی بی خانمانی و بیکاری، فقدان بیمارستان و دوا و دکتر، جنگ یعنی نبودن آب سالم آشامیدنی و...

جنگی که امپریالیست‌ها راه بیاندازند برای آزادی ایران نیست برای اسارت ایران است. باید خائن و فرومایه بود تا مدعی شد، امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها هوادار آزادی و دموکراسی و تحقق حقوق بشر و عدالت اجتماعی در ایران هستند و برای این منظور به ایران می آیند تا این حقوق را برای مردم ایران به ارمغان بیاورند و از کشور ما بهشت برین بسازند و بعد از اینکه در عرض چند روز به این اهداف انسانی رسیدند، بدون چشم داشت از مخارج جنگی سرسام آوری که کرده‌اند، بدون اظهار تاسف از کشته شدن هزاران سرباز آمریکائی و متحدینشان، بزرگوارانه، به خاطر چشم و ابروی مردم ایران، از این همه خساراتی که دیده‌اند، چشم می پوشند و خاک ایران را داوطلبانه ترک کرده و همه‌ی پایگاه‌های نظامی خویش را در منطقه بر می چینند و به آمریکا بر می گردند و اجازه می دهند نفوذ چین و روسیه در ایران زیاد شود. مردم ایران خواهان چنین جنگی هرگز نیستند و با آن به مقابله می پردازند.

پس می بینیم آن "جبهه اولی" که آقای تقوائی در تخیلات خود ساخته‌اند، هرگز به این نحو وجود ندارد. "جبهه‌ی اول" ایشان همان جبهه‌ی "حزب کمونیست کارگری ایران" است که برچسب "سوم" را به آن زده‌اند، تا همکاری و همدستی خویش را با امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها پنهان کنند.

حال با اطلاع از سخنان رضا پهلوی که در نوکریش برای بیگانگان تردید نیست، خوب است به سخنان رضا پهلوی دوم بنام حمید تقوائی رئیس "حزب کمونیست کارگری ایران" که همیشه سیاست حمایت و سرسپردگی از اسرائیل را تبلیغ کرده است توجه کنید.

ایشان در پاسخ به پرسش مجری "راديو همبستگي" که سرانجام، نظر ایشان را در صورت وقوع جنگ می خواهد، چنین پاسخ می دهد:

«... حتی در شرایط جنگی هم باید نشان داد که جمهوری اسلامی منبع تمام این وضعیت هست اگر این فضای جنگی همچنان بالای سر ایران الان سالهاست ادامه دارد و هر چند وقتی مسئلهی حملهی نظامی از طرف آمریکا یا اسرائیل و غیره مطرح می شود به خاطر اینکه این رژیم اونجا هست که شرایط، این شرایط جنگی را اصلاً ایجاد کرده است و بنابراین من فکر می کنم حتی در شرایط جنگی باید مبارزه علیهی جمهوری اسلامی و نشان دادن اینکه بالاخره با سرنگونی جمهوری اسلامی هست که خطر جنگ، خطر هسته‌ای، بمب اتمی و غیره و همه از سر ایران و منطقه کم می شه باید این وظیفه را باید به پیشبرد و به همه نشان داد که اتفاقاً در شرایط جنگی باید حمله علیهی جمهوری اسلامی و مبارزه علیهی جمهوری اسلامی تشدید بشود برای اینکه ریشه مسایل آنجا هست.»

در پاسخ به پرسش باید در ایران چکار کرد تا از جنگ جلوگیری کرد؟  
می گوید:

«... راه مقابله با جنگ و هر نوع تأثیرات جنگی و حتی اگر این جنگ اتفاق بیفتد... باید جمهوری اسلامی را به زیر بکشیم. ختم جنگ رابطه‌اش این است، بالاخره مردم ایران نمی توانند حکومت اسرائیل و یا آمریکا را به زیر بکشند کاری که می توانند بکنند این است که جمهوری اسلامی را در چنین موقعیتی قرار بدهند، زیر ... فشار انقلاب مردم، اولاً کسی به خودش جرأت ندهد که حمله کند و بگه که خود مردم دارند تکلیف را روشن می کنند، ثانياً اگر چنین جنگی اتفاق افتاد ابتکار عمل دست خود مردم باشد نه نیروهای مهاجم، آنها نباشند که آیندهی ایران را تعیین می کنند، اینکه جمهوری اسلامی بره یا نره و یا رژیم .. و غیره... باید آلترناتیو مردم این باشد که خود به قدرت خودمان این حکومت را بزیر بکشیم و به این ترتیب به جنگ طلبی‌ها، به جنگ، به بمب هسته‌ای و تروریسم در منطقه و غیره جواب دهیم، تنها جواب انسانی به مسئلهی سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی به قوت انقلاب مردم است. بهمین خاطر ما فکر می کنیم حتی اگر جنگی هم اتفاق افتاد بهیچوجه نباید یک جبهه‌ی ضد جنگ تشکیل داد،

برعکس اگر کسی می خواهد جبهه‌ای درست کند توی این شرایط باید  
جبهه‌ی ضد جمهوری اسلامی درست کند و اعلام کند منبع و منشاء  
این جنگ و ناامنی و تروریسم و وضعیت کاملاً اختناق و فشاری که  
به مردم ایران وارد میشه جمهوری اسلامی هست ...» (تاکیدات از توفان است).

با یک نگاه ساده معلوم می شود که نظریات رضا پهلوی از "جبهه‌ی اول" با نظریات حمید تقوایی از "جبهه‌ی سوم" یکی است. هر دو جای علت و معلول را عوض می کنند تا تجاوز به ایران را توجیه کنند. تقوایی حتی در آستانه‌ی جنگ، در شرایطی که اسرائیل و آمریکا بر طبل جنگ می کوبند موافق آن نیست که یک جبهه‌ی ضد تجاوز به عنوان یک عامل بازدارنده در وقوع جنگ و تجاوز ایجاد شود. بر عکس وی بر آن است که باید جبهه‌ی وسیعی به وجود آورد و رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. وی هوادار ایفای نقش احمد چلبی است. وی آرزوی تحقق نمونه‌ی لیبی را در ایران دارد. وی که همواره آرایشگر امپریالیسم بوده است، چنین جلوه می دهد که گویا امپریالیسم اساساً نه توسعه گر است و نه به دنبال سرکردگی و غارت جهان می گردد. اگر رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود، منطقه در امن و امان بسر می برد. آیا می شود به این عوامفریبی صهیونیستی دل بست؟ آیا این واقعاً درست است که منطقه از بعد از پیدایش جمهوری اسلامی نا امن شده است؟ نا امنی آمریکای جنوبی و جنوب شرقی آسیا را چگونه می شود توضیح داد؟ آیا آنها نیز به اسلام گرویده‌اند؟

در نظریات آقای تقوایی همه‌ی خواست‌های اسرائیل و آمریکا بازتاب کامل یافته است، از درخواست انصراف ایران از دستیابی به فناوری هسته‌ای که ایشان آن را به دروغ مانند اربابانش "بمب اتمی" جلوه می دهد، تا خطر جنگ و تحریک و تروریسم. ایشان به مردم القاء می کنند، برای پایان دادن به جنگ، باید جمهوری اسلامی را به زیر بکشیم چون زورمان به اسرائیل و آمریکا نمی رسد. آقای تقوایی فراموش کرده‌اند که بت اعظم ایشان منصور حکمت که ویروس انحرافات فکریش را به جنبش کمونیستی ایران سرایت داد، بر این نظر بود که خصلت اوضاع کنونی را تضاد میان "اسلام سیاسی و میلیتاریسم آمریکا" تعیین می کند و مردم جهان باید با هر دو جبهه ارتجاعی بجنگند. در تحلیل اخیر آقای تقوایی روح گفتار منصور حکمت تجلی یافته است. این دقیقاً همان ارزیابی است که حزب کار ایران (توفان) از نظریه آنها ارائه داده است. این سخنان آقای تقوایی اعتراف بسیار صریحی در مورد ماهیت "جبهه سوم" و مبارزه با تئوری "هر دو جبهه‌ی ارتجاع" ایشان است. با این اعتراف معلوم



می شود، تئوری جنگ همزمان در دو جبهه، یعنی هم با آمریکا و هم با جمهوری اسلامی، هم با اسلام سیاسی و هم با میلیتاریسم آمریکا، از راه تشکیل و شرکت در "جبهه‌ی سوم"، یک تئوری عوامفربانانه‌ای بیش نیست. ما می‌پرسیم، اگر مردم ایران زورشان به اسرائیل و آمریکا نمی‌رسد، پس چرا شما مسئله‌ی جنگ از طریق "جبهه‌ی سوم" را که گویا باید با هر دو طرف بجنگد، طرح می‌کنید؟ چگونه است که مردم ایران زورشان به دو نیروی آمریکا و اسرائیل نمی‌رسد، ولی زورشان به سه نیروی جمهوری اسلامی و آمریکا و اسرائیل رویهم می‌رسد؟! پس "جبهه‌ی سوم" شما فقط جبهه‌هایی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است و مبارزه با "اسلام سیاسی" است و نه مانند ظاهر ذوالیمینین برای شمشیر کشیدن همزمان به روی نیروهای خارجی و نیروهای داخلی؟ پس شما در حقیقت در دو جبهه نمی‌جنگید، تنها در یک جبهه می‌جنگید، در جبهه‌ی جنگ برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، چون زورتان به جمهوری اسلامی می‌رسد و به اعضاء فریب خورده‌ی خودتان تلقین می‌کنید، که ما با آمریکائی‌ها و اسرائیلی‌ها به خاطر هدف مشترک در یک جبهه قرار داریم و آنها وقتی ببینند که ما رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده‌ایم راضی شده عقب نشینی می‌کنند و میلیاردها دلاری را که خرج کرده‌اند و ناوگان‌های خود را به منطقه آورده‌اند بر می‌گردانند و به ما خواهند بخشید. آیا می‌توان به این افسانه سرائی باور کرد؟

### واقعیت چیست؟

کمونیست‌ها در شرایط مشخص کنونی چه باید بکنند؟ شرایط کنونی این است که جبهه‌ای قدرتمند که قابلیت مانور و مبارزه‌ی مستقل داشته باشد بنام "جبهه‌ی سوم" وجود ندارد. می‌شود آنرا در روی صفحه‌ی کاغذ اختراع کرد و در پرگویی‌ها از آن استفاد نمود، ولی این جبهه در عمل فاقد هر گونه تأثیر انقلابی است و تنها دواى درد بی‌عملان و خانه نشینان است. برای کسانی که می‌خواهند مسئولانه در جنبش شرکت کنند و با تلاش خویش مهر خود را بر جنبش بزنند، تنها دو راه باقی می‌ماند.

در مرحله‌ی نخست ما در آستانه‌ی تجاوز و تحریم قرار داریم و هنوز تجاوزی صورت نگرفته است و دشمن تنها بر طبل جنگ می‌کوبد تا جنگ روانی را آغاز کند و به طرح‌های طرف مقابل و واکنش‌های جهانی پی برد. در این صورت نیروهای انقلابی باید در یک جبهه‌ی گسترده و وسیع همه‌ی نیروهای را که خواهان جلوگیری از جنگ هستند و تحریم‌های بربرمنشانه‌ی اقتصادی علیه‌ی مردم ایران را محکوم می‌کند، گرد آورند و به فعالیت تبلیغاتی

در این عرصه دست بزنند. تا در حد توان خود با بسیج افکار عمومی نقشی بازدارنده در وقوع جنگ ایفاء کنند. به این جهت ما به جبهه‌ای نیاز داریم که در مقابل جبهه‌ی تجاوزکاران و جنگ طلبان ایستاده است. مرز جدائی در این جبهه قبول انقلاب و یا سوسیالیسم و نفی بهره‌کشی انسان از انسان و این قبیل مقولات نامربوط نیست. این مقولات اگر با زبان ملایم بیان کنیم، تنها خرابکاری چپروانه در ایجاد چنین جبهه‌ای است و عملاً در خدمت اهداف امپریالیسم و صهیونیسم قرار می‌گیرد. این جبهه باید مخرج مشترک تمام آن نیروهائی باشد که مخالف تجاوز و تحریم‌اند، زیرا بر این نظرند که تجاوز و تحریم به ضرر مردم ایران است و کوچک‌ترین مساعدتی به تغییرات دموکراتیک و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نمی‌کند.

در این مرحله کار افشاء گری در مورد رژیم جمهوری اسلامی و ماهیت ارتجاعی و استبدادی آن، افشاء فساد و سرکوبگری مافیای در قدرت، باید به صورت ترویجی و روشنگرانه در متون اطلاعیه‌های ما و یا مقالات تحلیلی ما بازتاب یابد تا به افکار عمومی، دلایل موضعگیری ما را نشان دهد و نه به صورت نمایشات خیابانی و یا آنگونه نمایشاتی که عملاً توجیه‌گر تجاوز امپریالیستی به خاک ایران باشد. در این مرحله باید از مبارزه‌ی دموکراتیک بحق مردم ایران که مستقل از خواست ما، در جریان بوده و رژیم جمهوری اسلامی را آماج حملات خویش قرار داده است، حمایت کرد و توضیح داد که سرنگونی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، که عامل بازدارنده‌ی تحولات دموکراتیک در ایران است، یک امر ضروری و خواست باطنی ملت ایران است. باید آگاه بود که مبارزه‌ی ضد امپریالیستی جدا از مبارزه‌ی دموکراتیک مقدور نیست و وظیفه‌ی نیروهای انقلابی در این وضعیت، تلاش در جهت سمت دهی به این جنبش دموکراتیک در پرتو تحولات و اوضاع کنونی جهان است. باید آگاه بود و تبلیغ کرد که سرنگونی این رژیم فاسد و دزد و سرمایه‌داری مافیائی وظیفه‌ی خلق ایران است و نه نیروهای استعمارگر خارجی که با اشک تمساح در مرزهای ایران به کمین نشسته‌اند.

در مرحله‌ی دوم احتمال وقوع جنگ است که در این صورت کار با یک بمب و موشک حل نمی‌شود. جنگ امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها تنها برای سرنگونی رژیم مستبد، ارتجاعی، عقب مانده و وحشی و یا بربرمنش جمهوری اسلامی نیست، برای اشغال ایران و غارت منابع طبیعی و ثروت‌های کشور ما و در درجه‌ی اول نفت و گاز و مس و اورانیوم است. این جنگ تنها یک حمله‌ی برق آسا نخواهد بود، که ۲۴ ساعته تمام شود. در چنین اوضاع دهشتباری تنها دو جبهه وجود دارد، چه در خارج و چه در داخل. جبهه همه‌ی کسانی که خواهان قطع جنگ و خروج نیروهای تجاوزکار به ایران در خارج از کشور

هستند، در مقابل جبهه‌ی کسانی که خواهان ادامه‌ی جنگ می‌باشند. همین وضعیت نیز در داخل ایران است. مردم ایران یکپارچه برای اخراج متجاوزین بپا می‌خیزند و به مقابله با آنها دست می‌زنند. فقط آن دیوانگانی که قدرت تخیلشان مافوق انسانی است، فکر می‌کنند مردم بجای اخراج اشغالگران نخست به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دست می‌زنند و یا با سربازان موهومی "جبهه‌ی سومی" ایجاد خواهند کرد که هم مخالف متجاوزین خواهند بود و هم "سوسیالیسم" را در ایران مستقر خواهند کرد!!؟؟.

چه در آستانه‌ی جنگ و چه در زمان وقوع جنگ تنها دو جبهه وجود دارد. جبهه‌ی همه‌ی ایرانیان میهندوستی که مخالف تجاوز به ایران هستند و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را وظیفه‌ی داخلی مردم ایران می‌دانند و جبهه‌ی هواداران تجاوز به ایران که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را نیز با یاری امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها نظیر احمد چلبی و یا محمود جبرئیل در دستور کار خود قرار داده‌اند. این ایرانی‌های خود فروخته هرگز مورد احترام و اعتماد مردم ایران نخواهند بود.

در چنین شرایطی امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به امری درجه دو تبدیل می‌شود و این را شرایط به نیروهای انقلابی تحمیل می‌کند. برخورد اپوزیسیون منحرف و خودفروخته‌ی ایرانی نسبت به حمله‌ی احتمالی به ایران همان برخوردیست که اپوزیسیون خودفروخته و منحرف عراقی در دوران تدارک اشغال این کشور در قبال جنگ آمریکا علیه رژیم صدام حسین اتخاذ کرد. نمونه‌ی عراق برای آنهایی که دل در گرو رهائی کارگران و زحمتکشان و موجودیت ایران دارند، نمونه‌ی آموزنده‌ای برای پرهیز از هرگونه چپ روی کودکانه و در غلتیدن به خیانت ملی است.

ما باید بدانیم که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط نیروهای انقلابی در ایران هرگز به معنای جلوگیری از جنگ نیست، زیرا امپریالیست‌ها برای تسلط بر ایران و غارت میهن ما به تجاوز متوسل می‌شوند و نه تنها برای تغییر رژیم جمهوری اسلامی. تاکتیک درست مبارزه بر اساس همه‌ی تجارب مثبت تاریخی، نشان می‌دهد که باید امر مبارزه‌ی ملی را در دستور کار قرار داد و تنها از این طریق است که نیروهای مترقی و انقلابی قادر خواهند شد، متشکل شده، در میان اقشار مردم نفوذ کرده، ارتجاع داخل ایران را که حتماً بخشاً به همدستی با متجاوزین دست خواهند زد افشاء و منزوی کرده و راه را برای کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در مرحله‌ی بعد آماده نمایند. به سخن دیگر در شرایط تجاوز و اشغال، مبارزه برای کسب قدرت سیاسی در ایران از گذرگاه مبارزه‌ی ملی برای دفع تجاوز خارجی می‌گذرد. مبارزه‌ی ما یک مبارزه‌ی طولانی است و میزان موفقیت آن به تناسب قوای ملی

و بعد طبقاتی وابسته است. این واقعینی انقلابی است که منجر به اتخاذ تاکتیک‌های درست در مبارزه می‌شود.

آنها که می‌خواهند در "سه جبهه" بجنگند که توهم خنده داری بیش نیست، چه در داخل و چه در خارج ایران، در جبهه‌ی نیروهای تجاوزکار قرار می‌گیرند. در عمل دو جبهه بیشتر نیست. "جبهه‌ی سوم" تنها تا زمانی که مسایل جدی نشده است، امکان پر حرفی و ایفای نقش دوگانه و جای ایفای ادا اطوار انقلابی را باز می‌گذارد. وقتی مسایل جدی شد، کار مانور آنها نیز به پایان می‌رسد، زیرا زمان تعیین تکلیف فرارسیده است. تصورش را بکنید که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها به ایران تجاوز کرده‌اند و در لحظه‌ای که حزب ما مانند همیشه به میدان می‌آید و محکومیت امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و قطع بمباران و خروج اشغالگران را همراه با مردم جهان می‌طلبد، یک گروه ایرانی‌های "جبهه سومی" پیدا شوند که می‌خواهند با شعار "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی" و برای خالی نبودن عریضه، بیان "ما خواهان قطع بمباران ایران هستیم"، به نمایشات اعتراضی بپوندند. همه‌ی شرکت کنندگان به آنها خواهند گفت شما به مالیخولیا دچارید. شما با بمباران مشروط و تجاوز مشروط موافقت می‌کنید. پوچی این تئوری‌های منصور حکمتی نیازی به بحث ندارد و پوچی آن کاملاً روشن است.

ما آرزو داریم این شرایط به جنگ خانمانسوز بدل نشود، ولی حزب ما از وضعیت فعلی که دوستان و دشمنان خلق را مجبور به اتخاذ موضع کرده است خوشحال است. باید این تضادها را تشدید کرد تا سره از ناسره تشخیص داده شود و همدستان امپریالیسم و صهیونیسم شناخته شوند. هم اکنون نقش روشنفکران خود فروخته و نقش ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم در قالب پاره‌ای سازمان‌های زنان و یا سازمان‌های غیر دولتی و نظایر آنها برملا شده است. این خائنین با پنهان کردن خویش در پشت جنایات جمهوری اسلامی در پی ایجاد فاجعه‌ای به صد برابر بدتر در ایران هستند.

\*\*\*\*\*

## سخنی پیرامون منافع ملی ایران و تحریکات امپریالیستی در مورد جزایر سه گانه

[به نقل توفان شماره ۱۴۷]

مبارزه با رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، نباید مبارزه با ایران باشد. غنی‌سازی اورانیوم حق مسلم مردم ایران است و به ماهیت رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نیز ربط ندارد. کشورهای جهان صرفنظر از اینکه چه نوع حکومت‌هایی بر آنها حاکمند، از حقوق برابر در عرصه‌ی جهانی، در نشست‌های بین‌المللی و مجامع عمومی برخوردارند و باید این حقوق از همه‌ی جانب و از همه‌ی جوانب مورد احترام و حمایت قرار گیرند.

تنها کشورهای قلدر و زورگو در جهان هستند، که این اصل اساسی منشور ملل متحد را برسمیت نشناخته و حقوق کشورهای تحت سلطه، ضعیف‌تر و نامطیع را به زیر پا می‌گذارند. این کشورهای متجاوز برای تأمین منافع استیلاگرانه‌ی خویش، در حالی که دستانشان تا آرنج به خون آلوده است، از اسلحه‌ی حقوق بشر برای پیشبرد مقاصد شوم خود و انحراف افکار عمومی بهره می‌برند. ایران از جمله چنین کشورهایی است که قربانی چنین سیاستی است و رژیم حاکم بر ایران نیز با نقض مستمر حقوق بشر در همه‌ی زمینه‌ها، با تقویت استبداد آشکار و خودکامگی ولی فقیه، زمینه‌ی چنین سوء استفاده‌هایی را فراهم می‌کند.

امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها کوشیدند و می‌کوشند که ممالکی نظیر ایران و سوریه و در سابق لیبی را از همه‌ی حقوق قانونی خود محروم کنند، استدلالی که آنها برای فریب افکار عمومی به یاری‌یادی خود در جهان و در این ممالک مطرح می‌کنند، مستبد بودن و نادیده گرفتن حقوق بشر از جانب این کشورهاست. در حالی که رژیم‌هایی نظیر کویت، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی و... از رژیم ایران به مراتب مستبدتر و عقب مانده‌تر و ارتجاعی‌ترند. آنها حتی نیازی نمی‌بینند که این روش دورویانه‌ی خویش را توجیه کنند. هیلاری کلینتون یک بار در مصاحبه با بی بی سی به صراحت به این تناقض اشاره کرد، ولی آنرا موجه و ناشی از منافع امنیتی آمریکا دانست.

عده‌ای که از نظر سیاسی عقب مانده و تفکرشان ارتجاعی است، با نقاب‌های "انقلابی" و حتی ماوراء انقلابی، خود را در جلوی کارزار تبلیغاتی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها قرار می‌دهند، به اسب‌گاری آنها بدل شده و عربده می‌کشند، که هر پیشرفت و موفقیتی که نصیب کشور ایران شود، تنها به

صرف بر مسند قدرت بودن رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، که یک رژیم ارتجاعی و مستبد است، باید محکوم و بدور انداخته شود. هر موفقیت ورزشی باید تخریب شود، هر موفقیت هنری و ادبی و فرهنگی باید به سخره گرفته شود و محکوم گردد، هر موفقیت علمی باید تکذیب شده و یا بی اهمیت جلوه داده شود. این عده که در تخریب ایران و نه جمهوری اسلامی فعالند، در واقع نه به کشورشان و نه به مردم کشورشان اهمیت می‌دهند و نه علاقه‌ای نسبت به آنها در سینه دارند. آنها سخنگویان بیگانگان هستند. آنها حتی ارزیابی روشنی از امکانات مردم وطنشان و روحیات و فرهنگ آنها ندارند. دستاوردهای مردم ایران در هر زمینه‌ای برای آنها، دستاوردهای جمهوری اسلامی جا زده می‌شود. این عده شاید در اثر جهالت و سفاهتشان نمی‌دانند، که با این کارشان برای جمهوری اسلامی امتیاز جلب می‌کنند و برای این رژیم تبلیغ می‌کنند. پیشرفت‌های ایران علیرغم فشارها و سرکوب‌های جمهوری اسلامی در تمام عرصه‌های علمی و فرهنگی و ادبی و هنری و نظایر آنها وجود داشته، بدست آمده و در آینده هم وجود خواهد داشت. رژیمی که از همان بدو پیدایشش مخالف دانشگاه‌ها بوده و با انجام انقلاب فرهنگی ارتجاعی اسلامی، دانشگاه‌ها را به پادگان بدل کرده و در آنها نماز میت برگزار می‌کند، این رژیم هوادار علم و دانش و پژوهش و پیشرفت نیست. این رژیم در پی ساختن امامزاده و چاه جمکران است تا با توسل به معجزات آنان کشورداری کند. پیشرفت با ماهیت رژیم جمهوری اسلامی در تناقض است. در حالی که آخوندها در اتومبیل‌های ضد گلوله آمد و رفت می‌کنند، دانشمندان اتمی ایران در ماشین‌های معمولی هستند، که به دست تروریست‌های دست پرورده‌ی موساد با حمایت سازمان مجاهدین خلق به قتل می‌رسند.

### تحریکات امپریالیستی در مورد جزایر سه گانه محکوم است

امروز با یاری عربستان سعودی و شیخ نشین‌های عربی کرانه‌ی خلیج فارس، تحریکات وسیعی در تخریب سوریه و دست اندازی به منافع ملی ایران در منطقه صورت گرفته است. این منافع ملی ما همواره منافع ملی ایران باقی می‌ماند، چه جمهوری اسلامی بر سر کار باشد و چه نباشد. اینکه نام خلیج فارس از نظر تاریخی خلیج فارس بوده است و می‌ماند، اینکه سه جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی به ایران تعلق دارد، هرگز ربطی به جمهوری اسلامی و یا هر حکومت حاکم بر ایران ندارد. فقط دشمنان ایران و عمال بیگانه هستند که با جعل مفهوم میهنپرستی و "انترناسیونالیسم" تلاش می‌کنند برای تجاوز عربستان سعودی و امپریالیسم در ایران افکار عمومی تهیه کنند. امروز

جستجوگر گوگل نام خلیج فارس را در نقشه‌ی جغرافیا حذف کرده است. آیا این اقدام اتفاقی صورت گرفته است؟ طبیعتاً چنین نیست. وقتی مسئول رادیو بی بی سی از مسئول گوگل در این مورد پرسش کرد، وی مدعی شد که "قرار نیست هر بخشی از آب های جهان در نقشه‌ی گوگل نام داشته باشد". در مقابل پرسش مجدد که برخی از این محل‌های بی نام را در نقشه گوگل نام ببرد، مسئولان گوگل حرفی برای زدن نداشتند. روشن است که خلیج فارس یک "لکه" معمولی بر روی کره زمین نیست. هزاران سال سابقه‌ی تاریخی دارد و تحریکات امروزی که صورت می‌گیرد صرفاً جنبه‌ی سیاسی و سلطه جویانه دارد.

عربستان سعودی و شیخ نشین‌های امارات متحده عربی که با مقاومت مردمشان بر ضد مستبدان حاکم روبرو شده‌اند، با واهمه‌ی فراوان تلاش می‌کنند به جای تحقق خواست‌های مردم کشورشان، جنبش‌های آنها را وابسته به ایران و حضور شیعیان در کشورشان جلوه دهند و آنها را سرکوب کنند. دامن زدن به جنگ شیعه و سنی یکی از شگردهای آنان است که با یاری آمریکا در عراق به رهبری نگرپونته سفیر سابق آمریکا در عراق، شروع کردند و امروز عربستان سعودی جایش را گرفته است. موج بزرگی از تبلیغات ارتجاعی را، در ممالک عربی برای تحریک علیه‌ی ایرانی‌ها به راه انداخته‌اند و با هزینه کردن مبالغ گزاف و چرب کردن سبیل سازمان‌های علمی، سیاسی و شرکت‌های انتفاعی... تلاش می‌کنند، تا تاریخ جهان را تحریف کنند. وقتی گوگل حاضر می‌شود در ازای رشوه‌گیری نام خلیج فارس را از شبکه‌ی اینترنت حذف کند، ملاحظه کنید با سایر حقایق تاریخی چگونه برخورد می‌کنند.

این کنسرن‌های جهانی با یاری ارتجاع جهانی، تاریخ جهان را بر اساس منافع مالی خود می‌نویسند. این اقدامات عربستان سعودی که از بمب گذاری‌هایش با یاری قطر و یاری تسلیحاتی عظیم امپریالیست‌ها، در منطقه، در پاکستان و عراق و سوریه و لیبی و شروع شده است، در همدستی با امپریالیسم در جهت نقض منافع ملی ایران در منطقه است. این مسلمانان دو آتشه در مورد جعل مرزهای اسرائیل در نقشه‌ی جغرافیای گوگل حرفی نمی‌زنند و اشغال سرزمین‌های فلسطینی را می‌پذیرند، ولی حاضرند میلیاردها دلار خرج کنند، تا نام خلیج فارس تغییر کند، تا زمینه‌ای برای اقدامات بعدی باشد که در آینده تغییرات اساسی تری به نفع امپریالیسم آمریکا در خلیج فارس به نفع آنها ایجاد نمایند. آنها تلاش دارند همه را بر ضد ایران بشورانند. این امر اساساً ربطی به جمهوری اسلامی ندارد، ایران با توانائی‌های معنوی، مردمی، علمی، فنی، تاریخی، جمعیتی، فرهنگی و امکانات عظیم انسانی که دارد، طبیعتاً قدرتی بالقوه در منطقه است و این امر مورد خوش آیند همسایگان ایران، از ترکیه

گرفته تا عربستان سعودی نیست. اگر جمهوری اسلامی هم بر سر کار نباشد، این مخالفت با اشکال دیگر با ایران ادامه دارد، برای آنها خلیج فارس، خلیج عربی است، خوزستان بخشی از عراق بوده و سه جزیره‌ی ایرانی خلیج فارس متعلق به امارات ساخته و پرداخته دست استعمار است. در این گُر ارتجاعی همه‌ی گروه‌های تجزیه طلب گُرد و آذری که مورد حمایت امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها برای تجزیه ایران هستند، دخالت آشکار دارند. آنها مدعی‌اند که ادعاهای شیوخ عرب به ما مربوط نیست. آنها به هر صورت نسبت به واژه‌ی "فارس" حساسیت دارند. با منطق آنها یک "فارس" کمتر، بهتر. آنها ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم در ایران هستند و خودشان را پشت "ستم ملی" پنهان کرده‌اند. این تلاش‌ها با رنگ کمتر، از زمانی که شاه بر سر کار بود صورت می‌پذیرفت. تضادهای آن روزها در کادر نوکری از امپریالیسم آمریکا دامن‌هی بروزش کمتر بود و تأثیر این سر و صدای جهانی امروز را نداشت. عربستان سعودی به جزایر سه گانه‌ی ایران چشم دوخته است، زیرا این جزایر نه تنها از نظر راهبردی اهمیت فراوان دارند و کنترل نقل و انتقالات را در خلیج فارس زیر نظر خواهند داشت، سواحل آنها نیز می‌تواند چه از نظر توریستی و چه از نظر وجود ذخایر نفت و گاز که در این مناطق بسیار فراوان است، مورد بهره برداری قرار گیرد.

دولت متجاوز و گرگ صفت اوباما، سفر احمدی نژاد را که چه خوب و یا چه بد، به هر صورت رئیس جمهوری قانونی، چه تقلبی و چه غیر تقلبی ایران است، به جزیره‌ی ابوموسی محکوم کرده است. بی شرمی امپریالیست آمریکا حد و مرزی ندارد. احمدی نژاد حتی اگر فاسدترین و جنایتکارترین عنصر ایرانی باشد، حق دارد به عنوان یک ایرانی به هر گوشه‌ی کشورش سفر کند. اوباما با این اظهار نظر بی شرمانه‌اش که اپوزیسیون خودفروخته‌ی ایران در موردش سکوت کرده است، تلویحاً اعلام می‌کند، که جزایر سه گانه به امارات متحده عربی و عربستان سعودی تعلق دارند و امپریالیست آمریکا برای تسلط بر این جزایر ایرانی، در سمت امارات ایستاده است. آمریکا به امارات می‌گوید، که باید به روی حمایت تسلیحاتی، تبلیغاتی، حقوقی و سیاسی وی حساب کند و تا می‌تواند، علیه‌ی ایران تحریک نماید. امپریالیست آمریکا با فراهم کردن تسلیحات لازم و اعزام خلبان‌های آمریکائی که حتماً تابعیت امارات را می‌پذیرند، می‌خواهد به تجزیه‌ی ایران بپردازد. اوباما از طرح مسئله‌ی سه جزیره در دادگاه لاهه سخن می‌راند. هیچ کشوری حاضر نیست که در دادگاهی شرکت کند که در مورد منافع ملی و حق حاکمیتش تصمیم بگیرد. البته اساس این خیانت به رژیم محمد رضا شاه بر می‌گردد که با یک زد و بند استبدادی و بدون شرکت دادن مردم در بحث‌ها، با استقرار سانسور، بحرین استان چهاردهم



ایران را به امپریالیست‌ها بخشید و حق حاکمیت ملی و تاریخی ایران را بر سه جزیره، بعد از خروج انگلیس‌ها از خلیج فارس، مستقر ساخت. شاه خودفروخته اقدامی نکرد تا در دوران حکومتش، از نفوذ خویش در آن دوران، برای تثبیت مالکیت ایران بر این جزایر در عرصه‌های جهانی استفاده کند.

## دفاع از تمامیت ارضی ایران، ربطی به ماهیت سیاسی رژیم ندارد

اینکه اپوزیسیون سیاسی ایران باید از حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران دفاع کند، ربطی به ماهیت رژیم حاکم در ایران ندارد. این اپوزیسیون خودفروخته در تمام عرصه‌های خودفروشی، چه در مورد جدائی از ایران و تجزیه‌ی ایران، و چه در عرصه‌ی غنی‌سازی اورانیوم که حق مسلم مردم ایران است، و چه در زمینه‌ی اشغال سه جزیره‌ی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی، توسط امپریالیست‌ها و یا تجاوز امپریالیسم و صهیونیسم به ایران و یا تحریم مواد غذایی و داروئی مردم ایران و محکوم کردن آنها به گرسنگی، با تئوری‌های پوچ و من در آوردی، در سمت امپریالیست‌ها ایستاده است و برای آنها دست می‌زند. بهانه‌ی این اپوزیسیون خودفروخته این است، که رژیم جمهوری اسلامی استبدادی و مذهبی است و در سرکوب مخالفان از هیچ جنایتی رویگردان نیست. این اپوزیسیون رنگ‌های گوناگون به خود می‌زند، ولی در ماهیت امر همه‌ی آنها چه بخواهند و چه نخواهند، در کنار امپریالیست‌ها اند. برخی خود را "انترناسیونالیست" جا می‌زنند و بر ضد میهن پرستی می‌نویسند، تا تجزیه‌ی ایران و اشغال جزایر سه گانه را توسط امپریالیست‌ها بی اهمیت جلوه دهند. خنده دار است که این "انترناسیونالیست‌ها" که خود را "کمونیست" جا می‌زنند، تا نیروهای سالم کمونیست را فریب دهند، یک دل و یک زبان از تمامیت ارضی اسرائیل و میهن پرستی صهیونیستی دفاع کرده و سرزمین‌های اشغالی فلسطین را بخشی از خاک اسرائیل می‌دانند. قلمبدستان مزدور آنها فقط بر ضد میهن پرستی ملت‌های در بند و ممالک زیر سلطه قلمفرسائی می‌کنند، برخی اسلام ستیزی را عمده می‌کنند، زیرا که در این صورت مبارزه‌ی ضد امپریالیستی تحت الشعاع مبارزه‌ی ضد مذهبی قرار گرفته و همه‌ی اپوزیسیون بالقوه ضد رژیمی را، در صورت حاد شدن خطر اشغال، در کنار امپریالیست‌ها قرار می‌دهد. "حزب کمونیست کارگری ایران" و همه‌ی مریدان منصور حکمت از زمره این افراد هستند. آنها اسلام ستیزی و بی وطنی را بر فرق خود نوشته‌اند. در حالیکه جنگ فرسایشی در ایران در جریان است و تهدید به اشغال جزایر ایرانی در دستور کار است، عمال خودفروخته‌ی آنها راه می‌افتند و تبلیغ می‌کنند، که باید جنبش لختی‌ها به راه

انداخت. زیرا با لخت شدن گویا اسلام سرنگون می‌شود. آنها "انترناسیونالیست" اند، زیرا از لخت و عور شدن دختران مصری و همدردی دختران لخت اسرائیلی با آنها حمایت می‌کنند و خودشان نیز فرمان لخت شدن دختران ایرانی را صادر می‌کنند و تقویم لختی‌ها چاپ می‌کنند و آنرا به شرط عضویت در حزبشان بدل می‌سازند. کنگره‌ی حزب این لختی‌ها و مبانی وحدتشان واقعاً تماشائی است. اعضاء حزب لخت و عورهای منصور حکمت با تبلیغ این نظریات زن ستیزانه و مبتذل که زنان را مانند همه‌ی تبلیغات نیازمندی‌های عمومی سرمایه‌داری، به کالا بدل می‌کند، افکار عمومی را از مسایل مهم جامعه‌ی ایران، منحرف می‌سازند و مانند خود جمهوری اسلامی که همه‌ی مشکلات جهان را مشکل جنسیتی جلوه می‌دهند، آنها نیز در همان عرصه با رژیم جمهوری اسلامی به رقابت می‌پردازند. کارزارهای آنها صرفاً برای منحرف کردن افکار است، تا کسی به سخنان اوباما که دخالت آشکار در امور داخلی ایران بوده و صدور فرمان تجاوز محسوب می‌شود، توجه نکند. برای آنها مهم نیست که خلیج فارس خلیج عربی شود و سه جزیره به مالکیت امارات در آیند، مهم این است که یک رژیم مذهبی اسلامی صدمه بخورد و به زعم آنها تضعیف شود. این عده فقط نقش جاسوسی خویش را کم اهمیت جلوه می‌دهند، زیرا روشن است که رژیم جمهوری اسلامی در ایران نمی‌تواند تا ابد بر سر کار بماند، ولی ایران و خلیج فارس و جزایر سه گانه تا کره زمین باقی است، در این منطقه ماندنی هستند.

سازمان مجاهدین خلق البته به لخت و عور شدن متوسل نمی‌شود، مأموریت وی در عرصه‌ی دیگر است. آنها برعکس بر این نظرند که خواهران مجاهد باید رعایت حجاب اسلامی را بکنند و با برادران اسلامی دست ندهند. خانم رجوی بنام مریم نیز یک لحظه در ملاء عام روسری خود را از سرش بر نمی‌دارد تا مبادا، "خدائی نکرده"، اشعه‌ای که از موهایش ساطع می‌شود، برادران را از نظر جنسی تحریک کند. این سازمان که زمانی بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم می‌رزمید، به یکباره با وحی مُنزل متوجه شده است، که کارش تا کنون بیهوده بوده و نه امپریالیسمی در جهان وجود دارد و نه صهیونیسمی. به ناگهان همه‌ی امپریالیست‌ها تغییر ماهیت داده‌اند. گانگسترها دیگر گانگستر نیستند. همه‌ی رژیم‌های جنایتکار و ضد بشر به یکباره، به متحد این سازمان بدل شده‌اند. مدت‌هاست که منابع امنیتی در جهان با اسناد و مدارک مستند اعلام کرده‌اند، که اعضاء این سازمان با سازمان‌های امنیتی آمریکا همکاری تنگاتنگ داشته و برای آنها در ایران به ترور مشغول بوده و جاسوسی می‌کنند. حتی دو قلم جاسوسی آنها را خودشان با افتخار!!؟؟ اعتراف کرده‌اند. این عده مانند پاره‌ای از سلطنت طلبان شاه الهی و مزدور سازمان سیا و دارودسته‌ی حمید تقوایی

جانشین خلف منصور حکمت، به صراحت بیان می کنند که امروزه باید در کنار آمریکا و اسرائیل به ایران حمله کرد و رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون ساخت. این عوامفریبان نمی گویند که حمله به ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی صورت نمی گیرد، برای ویرانی ایران و اسارت ایران صورت می گیرد. تجاوز آشکار به ایران توسط مبشران آزادی نیست، توسط استعمارگران آزموده و جنایتکار است که ما دست پخت آنها در کره، هندوچین، عراق و افغانستان و لیبی و امروز در سوریه می بینیم. امپریالیست اگر روزی قادر شود بر ایران چیره گردد، طبیعی است که نوکران خود را بر سر کار می آورد و قراردادهای استعماری به مردم ایران تحمیل کرده و پایگاه‌های نظامی در ایران مستقر ساخته و منابع طبیعی ایران را بدون حساب و کتاب می دزدد و می برد و به کسی هم حساب پس نمی دهد. چقدر باید کسی ذلیل و کور باشد، چقدر باید کسی به ننگ خیانت تن داده باشد که چشمش را بر این حقایق زنده ببندد و نفهمد که ایران رژیم جمهوری اسلامی نیست. ایران ماندنی و رژیم جمهوری اسلامی رفتنی است.

برخی مضحک تر از همه‌ی آنها می خواهند، در صورت اشغال جزایر سه گانه با کشتی‌ها و ناو هواپیمابر ارتش‌های موهومی خودشان، هم علیه رژیم جمهوری اسلامی یک تنه بجنگند و هم اعراب متجاوز و امپریالیست آمریکا و انگلیس و فرانسه را از سه جزیره بیرون بریزند. این عده مظهر سردرگمی در ایرانند و در عمل، زمینه‌ی لازم برای جنگ روانی امپریالیستی را در ایران فراهم می کنند. آنها توصیه می کنند که بر ضد تجاوز نباید مقاومت کرد، زیرا بی فایده است و این امر به نفع جمهوری اسلامی تمام می شود، پس بهتر است همه ما در روز تجاوز خانه نشین شویم و به حفظ نیروهای خود بپردازیم. اگر در تبلیغات آنها کنکاش کنید، در تمام زمینه‌هایی که منافع ملی ایران مطرح است، در سمت امپریالیسم قرار می گیرند. این سمتگیری امپریالیستی را با البسه‌ی مندرس می پوشانند و شعارهای بی محتوای انقلابی سر می دهند، ولی حاضر نیستند سخنان اوباما را محکوم کرده و بر این اصل مهر تأیید بزنند که مسئولان رژیم ایران حق دارند، به هر نقطه ایران که بخواهند سفر کنند. اگر کسانی باشند که باید زبان انتقاد داشته باشند، مردم ایران هستند و نه شیوخ خلیج فارس و آقای اوباما که از آن سر دنیا به بحرین آمده است. آنها مدافع اصولیت نیستند، بر اساس مصلحت گروهی دآوری می کنند. ولی شورای مصلحت آنها به مردم ایران خدمت نمی کند.

اینکه به یکباره موجی پدید آمده که نام خلیج فارس را حذف می کند، به امارات اسلحه می فرستد و ادعاهای مالکیت امارات را بر جزایر ایرانی تأیید می کند و... هیچکدام اتفاقی نیست. جستجوگر گوگل زیر سلطه‌ی صهیونیست‌هاست. ما

در توفان‌های گذشته فاش ساختیم که چنانچه شما اطلاعاتی در مورد بمب اتمی اسرائیل بخواهید و در گوگل به جستجوی آن بپردازید، به جای دریافت اطلاعات واقعی، شما را به بمب موهومی ایران که نه به بار است و نه به دار حواله می دهند.

## خطاب به نیروهای میهندوست و انقلابی

روی سخن ما با همه‌ی ایرانی‌های میهندوست است. نیروی‌های انقلابی در ایران و نه خود فروختگان و فریب خوردگان و سردرگمان از قماش بالا، باید به این تفاوت ماهوی توجه کنند و گرنه به آلتی در دست تبلیغات امپریالیست‌ها بدل می شوند و بسیاری از آنها متأسفانه شده‌اند. امروز ستون پنجم امپریالیسم و صهیونیسم تلاش می کند، در میان نیروهای چپ سرباز گیری کند. کافی است شما به موضعگیری‌های آنها توجه کنید، برایشان مهم نیست که نام خلیج فارس چه باشد، جزایر سه گانه متعلق به ایران باشند و یا نباشند، ایران حق مسلمی برای غنی سازی اورانیوم داشته باشد یا نداشته باشد، قطعنامه‌های غیر قانونی در شورای امنیت علیه‌ی ایران را تصویب کنند یا نکنند، صهیونیست‌ها و امپریالیست‌ها مغایر منشور ملل متحد ایران را به تجاوز و جنگ و قتل عام مردم تهدید کنند یا نکنند، ایران را با مصوبه‌ی کنگره‌ی آمریکا به طور یکجانبه و غیر قانونی و قلدرمنشانه، تحریم کنند یا نکنند. این اپوزیسیون خود فروخته و به ظاهر "چپ" سرنوشت ایران برایش بی تفاوت است. آنها با برافراشتن یک پرچم قلبی انقلابی و سنگرگیری در پس جنایات جمهوری اسلامی به هر خیانتی تن در می دهند. این عده جاده صاف کن معنوی تجاوزکاران به ایران هستند.

امروز دیگر روزی فرا رسیده است که باید این تضادها را تشدید کرد تا معلوم شود کی در کجا ایستاده است. نکاتی که حزب ما در بالا بر شمرد ملاک‌هایی برای تمیز سره از ناسره هستند. امروز نیز مسئله‌ی اتخاذ موضع دقیق در مورد این همه مسایل مطروحه، در مقابل ما قرار گرفته است. یا با مردم ایران بر ضد تجاوز و تحریم علیه‌ی سرزمین ما، یا با مردم ایران برای دفاع از دستاوردها و منافع ملی ایران و یا ایستادن در کنار امپریالیسم و صهیونیسم به بهانه‌ی مبارزه با جمهوری اسلامی ایران. راه دیگری وجود ندارد. مردم ایران از کشورشان بهر قیمت دفاع خواهند کرد.

